

تفسیر علمی قرآن

جلد
چهاردهم

بررسی آیات قرآن با استفاده از
علوم روز

$$E = mc^2$$



آیت الله سید رضا حسینی نسب



سوره انعام – آیه ۷۴ تا ۸۳

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ آزَرَ أَتَتَّخِذُ أَصْنَامًا آلِهَةً إِنِّي أَرَاكَ وَقَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٧٤﴾ وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ ﴿٧٥﴾ فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْإِفْلِينَ ﴿٧٦﴾ فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِعًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِنْ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ ﴿٧٧﴾ فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِعَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ ﴿٧٨﴾ إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿٧٩﴾ وَحَاجَّهُ قَوْمُهُ قَالَ أَتُحَاجُّونِي فِي اللَّهِ وَقَدْ هَدَانِ وَلَا أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ رَبِّي شَيْئًا وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ ﴿٨٠﴾ وَكَيْفَ أَخَافُ مَا

أَشْرَكْتُمْ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ
سُلْطَانًا فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٨١﴾
الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ
مُتَّحِدُونَ ﴿٨٢﴾ وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ نَرْفَعُ
دَرَجَاتٍ مَّن نَّشَاءُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ﴿٨٣﴾ .

ترجمه

و آنگاه که ابراهیم به پدرش آزر گفت: آیا بت ها را به عنوان
معبودهای خود بر می گزینی؟ همانا من تو و گروه تو را در
گمراهی آشکار می بینم.
و اینچنین، ملکوت آسمان ها و زمین را به ابراهیم، نشان
می دهیم ، تا از اهل یقین باشد.

آنگاه که تاریکی شب، او را در برگرفت، ستاره ای را دید. گفت:
این، پروردگار من است. پس چون غروب کرد، گفت: من غروب
کنندگان را دوست ندارم.

هنگامی که دید ماه طلوع کرده است، گفت: این پروردگار من
است. پس چون غروب کرد، گفت: اگر پروردگارم مرا هدایت
نمی کرد، حتماً از گروه گمراهان بودم.

آنگاه که دید خورشید طلوع می کند، گفت: این پروردگار من
است. این، بزرگتر است. پس هنگامی که غروب کرد، گفت: ای
قوم من، همانا من از آنچه که شریک خدا می دانید، بیزاری
می جویم.

من در حالی که حق گرا هستم، روی خود را به سوی آنکه
آسمان ها و زمین را آفریده است متوجّه ساخته ام، و از
مشرکان نیستم.

و قوم او، با او به احتجاج پرداختند. او گفت: آیا در مورد خداوند با من می ستیزید؟ در حالی که او یقیناً مرا هدایت کرده است، و من از آنچه که شما شریک خدا می دانید، نمی ترسم، مگر اینکه پروردگار من چیزی را بخواهد. پروردگار من، از نظر علم و دانش، همه چیز را در بر گرفته است. آیا شما یادآور نمی شوید؟

چگونه من از آنچه که شریک خدا قرار داده اید بترسم؟ در حالی که شما از اینکه به خدا شرک ورزیده اید نمی هراسید، امری که خداوند هیچ دلیلی برای آن بر شما نازل نفرموده است. پس کدام گروه، سزاوارتر است که در امان باشد؟ اگر شما آگاهید.

آنانکه ایمان آوردند و ایمان خود را با ستمگری نیالودند، آنها در امان هستند و هم آنان، هدایت یافتگانند.

این، حجت ماست که به ابراهیم در مقابل قوم او دادیم. ما هرکه را بخواهیم، درجات او را بالا می‌بریم. همانا پروردگار تو، حکیم و داناست."

توضیح

نکات ارزشمندی در این دسته از آیات شریفه نهفته که به آنها اشاره می‌کنیم.

حضرت ابراهیم (ع)، بر اساس روایت‌های موجود در اسلام و آئین یهود، در زمان فرمانروایی "نمرود" که بر سرزمین "بابل" حکومت می‌کرد، زندگی می‌کرده است. نمرود، که در حدود قرن نوزدهم پیش از میلاد، حکمرانی داشته است، پادشاهی مستبد در کشور باستانی "بابل" (Babylonia) بود که در منطقه "میانرودان" در حوزه رودخانه فرات و در سرزمین عراق امروزی قرار داشته است.

مردمان آن سرزمین نیز، یکتاپرست نبودند، بلکه به عبادت بت ها و اجرام آسمانی مانند خورشید، ماه و برخی از ستارگان، می پرداختند.

حضرت ابراهیم (ع) به فرمان خدا، مأموریت یافت تا آئین یکتاپرستی را در میان قوم مشرک خود، ترویج کند. از اینرو، از نزدیک ترین افراد خاندانش که "آزر" نام داشت، آغاز کرد.

شخصیت "آزر"

برخی از مفسران و مورخان، آزر را به عنوان پدر حضرت ابراهیم، دانسته اند. دلیل آنان هم آیاتی از قرآن دانسته اند که او را به عنوان "أب" (یعنی: پدر) ابراهیم، نامیده است: (وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ آزَرَ).

اما بعضی دیگر، او را عموی حضرت ابراهیم یا جدّ مادری ایشان دانسته اند که پس از پدر آن حضرت که

"تَارَح" یا "تَارَخ" (به عبری: תָּרַח) نامیده شده، پدرخواندگی و سرپرستی حضرت ابراهیم را بر عهده داشته است و از اینرو، آن حضرت، وی را به عنوان "أب" (پدر)، نام برده است. از دیدگاه برخی از آیات دیگر قرآن، لفظ "أب" بر عمو و یا جدّ، اطلاق شده است. در مباحث پیشین، به این نکته اشاره کردیم که به عنوان مثال، در بخش پایانی آیات یادشده از سوره بقره، چنین آمده است:

أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَالِلَّهِ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَهًا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ.

یعنی: "آیا شما شاهد بودید هنگامی که مرگ یعقوب فرا رسید؛ آنگاه که به پسران خود گفت: چه چیزی را پس از من می پرستید؟ گفتند: خدای تو و خدای پدرانت ابراهیم و

اسماعیل و اسحاق را که یگانه است می پرستیم و تسلیم فرمان او خواهیم بود."

در این آیه، کلمه آباء که جمع "أب" به معنای پدر است، بر سه شخص: ابراهیم، اسماعیل و اسحاق، اطلاق شده است. می دانیم که حضرت ابراهیم، جدّ یعقوب، و اسماعیل، عموی او، و اسحاق، پدر وی بوده است. هر سه نفر، با عنوان "آباء" به معنای "پدران" یاد شده اند.

این مطلب، کلید فهم صحیح برخی از آیات دیگر قرآن است که واژه "أب" در آنها، بر عمو اطلاق شده است. به عنوان مثال، در آیه 74 از سوره انعام، چنین می خوانیم:

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ أَرَزَرَأْتَتَّخِذُ أَصْنَامًا آلِهَةً إِنِّي أَرَاكَ وَقَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ.

یعنی: "و آنگاه که ابراهیم به پدرش آزر گفت: آیا بت ها را به عنوان معبودهای خود بر می گزینی؟ همانا من تو و گروه تو را در گمراهی آشکار می بینم."

از اینرو، سخن مفسّرانی که "آزر" را عمو یا جدّ مادری حضرت ابراهیم دانسته اند، نه پدر واقعی آن حضرت، می تواند مطابق با توسیع معنای کلمه "أب" به "عمو" یا "جدّ" در فرهنگ قرآن مجید باشد و با منطق قرآن، منافاتی نداشته باشد.

در آیه 74 از سوره انعام که مورد بحث ما می باشد، حضرت ابراهیم (ع)، با طرح یک پرسش، از "آزر" سؤال می کند: آیا شما بت ها را به عنوان "آلهه" خود (یعنی: معبود خویش) قرار داده ای. اگر چنین باشد، شما و قومتان در گمراهی به سر می برید:

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ أَزَرَ اتَّخِذْ أَصْنَامًا آلِهَةً إِنِّي أَرَاكَ
وَقَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ

یعنی: "و آنگاه که ابراهیم به پدرش آزر گفت: آیا بت ها را به
عنوان معبودهای خود بر می گزینی؟ همانا من تو و گروه تو را
در گمراهی آشکار می بینم".

آیه 75، حضرت ابراهیم را دارای مقامی بلند و منزلتی رفیع
معرفی می کند که "ملکوت" عالم را مشاهده کرده و نسبت به
آن حقایق عالیه، آگاهی یافته است:

وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ
الْمُوقِنِينَ.

یعنی: "و اینچنین، ملکوت آسمان ها و زمین را به ابراهیم، نشان
می دهیم ، تا از اهل یقین باشد".

معنای "ملکوت"

واژه "ملکوت" به معانی مختلفی آمده است.

یکی از مفاهیم این کلمه، مبالغه در "مُلک" به معنای فرمانروایی، سلطه و مالکیت امور است. از اینرو، در فرهنگ های لغت عربی، این واژه را به معنای "المُلک العظیم" به معنای فرمانروایی و صاحب اختیاری امور در بالاترین سطح دانسته اند. بنا بر این معنا، عبارت "وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ" بدین شرح است: "و اینچنین، مُلک، سلطه و فرمانروایی خداوند بر همه آسمان ها و زمین را که مخصوص خداوند است، به ابراهیم (ع)، نشان می دهیم". این سلطه و مالکیت و فرمانروایی در عالی ترین حدّ، امری حقیقی است، نه اعتباری. زیرا ایجاد و دوام وجود آسمان ها و زمین، وابسته به اراده حضرت حقّ است و مخلوقات جهان، هیچگونه استقلال از خود ندارند.

اما مفهوم دیگر "ملکوت"، عبارت است از: باطن عالم "مُلک". برخی از دانشمندان، عالم "مُلک" را به معنای جهان طبیعت دانسته اند، و عالم "ملکوت" را به معنای "عالم غیب" که در حقیقت، به عنوان "باطن عالم طبیعت" قلمداد می شود، معرفی کرده اند. بر اساس این دیدگاه، معنای عبارت "وَكَذَلِكَ نُرِيْ اِبْرَاهِيْمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضِ"، از این قرار است: "و اینچنین، باطن و غیب آسمانها و زمین را به ابراهیم (ع)، نشان می دهیم".

در ادامه آیه مذکور، چنین آمده است:

وَلِيَكُوْنَنَّ مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ.

یعنی: "تا از اهل یقین باشد".

روشن است که ارائه و نشان دادن "ملکوت" آسمان ها و زمین به حضرت ابراهیم، به هریک از دو معنای یادشده باشد،

موجب رسیدن حضرت ابراهیم (ع) به مرحله "یقین" که با وجود آن، تردیدی باقی نمی ماند، گردیده است.

این باور قلبی و مشاهده عینی، باعث شد که آن حضرت در صدد برآید تا حتی بقیمت جان خود، به مبارزه با شرک پردازد و مردمان را به سوی توحید محض و هدایت الهی، دعوت کند.

نکته دیگر در این مجموعه از آیات شریفه این است که با دقت در آیات بعدی، معلوم می گردد که حضرت ابراهیم (ع) تلاش می کرد تا قوم خویش را از طریق "فطرت طبیعی انسانی" به یکتاپرستی دعوت کند.

از اینرو، خود را در نزد آنان، به جای شخصی فرض می کند که ذهنی کاملاً خالی دارد و بدون هیچ "سوگیری" و یا پیشداوری، به مطالعه و بررسی در جهت جستجوی خدا می پردازد.

این امر، یک شیوه بدیع و مؤثر در راستای هدایت و راهنمایی دیگران است که می تواند در بسیاری از مواقع، مفید و مثمر ثمر باشد.

آیه های 76 تا 79، به این نکته، اشاره دارند:

فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أَحِبُّ الْآفِلِينَ . فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِنْ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ . فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِغَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ . إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ .

یعنی: "آنگاه که شب، او را در برگرفت، ستاره ای را دید. گفت: این، پروردگار من است. پس چون غروب کرد، گفت: من غروب کنندگان را دوست ندارم. هنگامی که دید ماه طلوع کرده است، گفت: این پروردگار من است. پس چون غروب کرد، گفت: اگر

پروردگارم مرا هدایت نمی کرد، حتماً از گروه گمراهان بودم. آنگاه که دید خورشید طلوع می کند، گفتم: این پروردگار من است. این، بزرگتر است. پس هنگامی که غروب کرد، گفتم: ای قوم من، همانا من از آنچه که شریک خدا می دانید، بیزاری می جویم. من در حالی که حق گرا هستم، روی خود را به سوی آنکه آسمان ها و زمین را آفریده است متوجّه کرده ام، و از مشرکان نیستم."

آیه 80، به احتجاج مشرکان با ابراهیم (ع) اشاره می کند. این امر نشان می دهد که علیرغم استدلال فطری آن حضرت، گروه بت پرستان که پاسخ مستدلّی در مقابل شیوه بدیع ایشان در بحث نداشتند، در مقام احتجاج و استدلال، تنها به این امر اکتفا کردند که خشم بت ها در صورتی که مورد پرستش

قرار نگیرند، موجب ترس آن افراد گردیده است. و ترس از غضب بت ها، آن گروه را به پرستش آنها، وادار کرده است.

از اینرو، حضرت ابراهیم، با تأکید بر هدایت الهی و یکتاپرستی، به صورت ضمنی به پاسخ احتجاج آنان اشاره می کند و می گوید: "وَلَا أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ" (یعنی: من از آنچه که شما شریک خدا قرار داده اید نمی ترسم). این بدان معناست که بت هایی را که شما شریک خدا می دانید، فاقد اقتدار هستند و دلیلی برای ترس از آنها وجود ندارد.

آنگاه حضرت ابراهیم (ع)، به این نکته اشاره می کند که اگر من بخواهم از کسی بترسم و از او اطاعت کنم، باید از خدا حساب ببرم و از او پیروی نمایم، نه از بت ها:

"إِلَّا أَنْ يَشَاءَ رَبِّي شَيْئًا" (یعنی: مگر اینکه پروردگار من چیزی را بخواهد).

آن حضرت در ادامه پاسخ خود، به اقتدار مطلق خدای یکتا اشاره می کند و چنین می فرماید: "وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا" (یعنی: پروردگار من، از نظر علم و دانش، همه چیز را در بر گرفته است). این سخن بدین معناست که علم و اقتدار خدای یکتا، همه عالم هستی را تحت سیطره خود دارد و تنها او شایسته پرستش است، و بنا بر این، دلیلی برای ترسیدن از غیر خدا وجود ندارد. از اینرو، حجت مشرکان و بت پرستان، پایه و اساسی ندارد.

آیه 81 و 82، بر نکته یادشده تأکید می کنند که دلیلی برای ترس از بت ها وجود ندارد، زیرا فاقد علم و اقتدار می باشند. اما شما باید به خاطر نافرمانی از خدای یکتا بترسید. زیرا او بر همه عالم احاطه دارد. اما کسانی که به او ایمان بیاورند و از

ستمگری پرهیزند، در امنیّت خواهند بود و از هدایت الهی، بهره مند خواهند شد:

وَكَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ . الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ.

یعنی: "چگونه من از آنچه که شریک خدا قرار داده اید بترسم؟ در حالی که شما از اینکه به خدا شرک ورزیده اید نهراسید، امری که خداوند هیچ دلیلی برای آن بر شما نازل نفرموده است. پس کدام گروه، سزاوارتر است که در امان باشد؟ اگر شما می دانستید. آنانکه ایمان آوردند و ایمان خود را با ستمگری نیالودند، آنها در امان هستند و هم آنان، هدایت یافتگانند."

آیه 83، به دقت محتوا و شیوه بدیع استدلال حضرت ابراهیم اشاره می کند که از سوی خداوند، به او الهام شده و موجب موفقیت آن حضرت در هدایت انسان های حقیقت طلب، گردیده است:

وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَىٰ قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَّنْ نَّشَاءُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ .

یعنی: "این، حجت ماست که به ابراهیم در مقابل قوم او دادیم. ما هرکه را بخواهیم، درجات او را بالا می بریم. همانا پروردگار تو، حکیم و داناست".

بحث علمی

بیدارسازی فطرت ازدرون، از دیدگاه علوم روز

در توضیح آیه های 76 تا 79 از سوره "انعام"، به این امر اشاره کردیم که حضرت ابراهیم (ع) در صدد برآمد تا قوم خویش را

از طریق بیدار کردن "فطرت طبیعی انسانی" به خدای یگانه و یکتاپرستی دعوت کند و از اینرو، خود را در نزد آنان، به جای شخصی فرض می کند که ذهن او مانند یک صفحه سفید و بدون هیچگونه اعتقاد مسبق است، و هیچگونه "سوگیری" و یا پیشداوری ندارد. آنگاه، از این منظر، در میان قوم خود، به مطالعه و بررسی در جهت جستجوی خدا می پردازد و با آنان گفتگو می کند.

بر این اساس، هنگامی که در میان جمعی از مردم سرزمین خود قرار دارد که به پرستش ماه و خورشید و ستاره مشغولند، او هم چنین وانمود می کند که آن موجودات نورانی، شایستگی خدایی را دارند (گرچه می داند که اندیشه آن گروه، نادرست است). اما صبر می کند تا آن اجرام فضایی غروب کنند. آنگاه، این فرصت را غنیمت می شمرد و به آنان می گوید: چگونه موجودی که غروب و افول دارد و متغیر

است، می تواند "خدا" و آفریننده و پروردگار جهان و جهانیان باشد؟

این روش، نمونه ای ارزشمند از "بیدارسازی فطرت از دورن" قلمداد می گردد. هدف از شیوه یادشده، هدایت مردم، بدون تحمیل عقیده خود از بیرون، و ایجاد تفکر و تأمل در ذهن انسان ها در جهت راه یافتگی به حقیقت از درون است.

بدین جهت، حضرت ابراهیم به جای اینکه به بت پرستان بگوید: "عقیده شما باطل است"، آنها را در فرایند کشف حقیقت، وارد ساخت، تا خودشان در پرتو فطرت پاک انسانی خویش، به سوی خداپرستی محض و رها کردن بت ها، هدایت شوند.

در اینجا برای آشنایی با اهمیّت این روش بدیع، دیدگاه دانش های روز را در این زمینه، تبیین می کنیم.

دیدگاه علوم تعلیم و تربیت

دانشمندان در عرصه آموزش و پرورش، به انواع گوناگون از یادگیری مانند "یادگیری اکتشافی" (Discovery Learning) و "یادگیری پژوهش محور" (Inquiry-Based Learning) و یادگیری با "روش سقراطی" (Socratic Method) اشاره می کنند که به شیوه هدایتی فطری که حضرت ابراهیم به کار برده است، نزدیکند. دلیل استفاده از روش های یادگیری مذکور این است که افراد، با کاوش و تلاش خودشان به یک حقیقت دست یابند. زیرا اعتقاد و باوری که خود انسان از درون، و بدون تحمیل از بیرون بدست آورد، استوارتر و پایدارتر خواهد بود. دانشمندان تعلیم و تربیت در تبیین روش های یادشده، از یافته های دانش هایی مانند روان شناسی، علوم شناختی و فلسفه، بهره برده اند.

یادگیری اکتشافی

"یادگیری اکتشافی"، شیوه ای از آموزش است که یادگیرندگان، در پرتو جستجو، آزمایش، و حلّ مسأله، دستاورد علمی خود را کشف می کنند. بنا بر این، یادگیرندگان در این روشِ آموزشی، به جای اینکه پاسخ نهایی را به صورت مستقیم دریافت کنند، خودشان با جستجو، مشاهده، مقایسه، آزمایش، استدلال و جمع‌بندی، یک اصل علمی و مفهوم مورد بررسی خود را کشف می کنند.

روانشناس معروف، جروم برونر (Jerome Bruner) در مقاله خود با عنوان "فرایند کشف" (The Act of Discovery)، به تبیین این معنا پرداخته است.

از دیدگاه این دانشمند، شیوه "یادگیری اکتشافی"، موجب افزایش انگیزش درونی می شود، و یادگیری را عمیق تر و

پایدارتر می سازد، و توان حلّ مسأله را برای یادگیرندگان تقویت می نماید.

البته، وجود استاد راهنما در کارآمد شدن این شیوه، نقش اساسی را ایفا می کند.

یادگیری پژوهش محور

در این شیوه آموزشی، یادگیری، با مطرح کردن پرسش، مشکل و یا طرح یک سناریو شروع می شود. نه اینکه مطابق روش سنتی، با ارائه نتیجه نهایی به صورت مستقیم توسط مدرّسان به دانشجویان، از آنان خواسته شود که آن پاسخ و نتیجه را بپذیرند.

از اینرو، روش یادگیری پژوهش محور، موجب توسعه و تمرین مهارت‌های اندیشه ورزی و حل مسئله می گردد.

بنا بر این، یادگیری با طرح یک سؤال یا مطرح شدن یک پدیده و یا یک مشکل، آغاز می شود. آنگاه، یادگیرندگان در جهت یافتن پاسخ و راه حل، پرسش هایی را مطرح می کنند، و فرضیه هایی را می سازند، و به گردآوری شواهد می پردازند، و داده ها را مورد بررسی قرار می دهند، و در پرتو استدلال، نتیجه را خودشان بدست می آورند.

پژوهشگرانی مانند مایا پداسته (Maija Pedaste) و همکاران او در مقاله ای با عنوان "مراحل یادگیری مبتنی بر پژوهش" (Phases of Inquiry-Based Learning) که در سال 2015 میلادی در مجله "بررسی تحقیقات آموزشی" (Educational Research Review) منتشر گردیده است، چرخه اصلی این شیوه یادگیری را، شامل پنج مرحله به شرح زیر، معرفی می کنند:

- جهت گیری و مواجهه با مسئله (Orientation)
- مفهوم سازی و طرح پرسش یا فرضیه (Conceptualization)

- تحقیق و بررسی (Investigation)
- نتیجه‌گیری (Conclusion)
- بحث، بازاندیشی و ارزیابی (Discussion)

دو تن از پژوهشگران در زمینه علوم تربیتی و روان‌شناسی تربیتی به نام "آرد لازوندر" (Ard Lazonder) و "روت هارمسن" (Ruth Harmsen) در مقاله‌ای با عنوان "فراتحلیل یادگیری مبتنی بر پژوهش" (Meta-Analysis of Inquiry-Based Learning) که در سال 2016 میلادی در ژورنال علمی "بررسی تحقیقات آموزشی" (Review of Educational Research) منتشر گردید؛ با فراتحلیل 72 پژوهش علمی در باره نقش راهنما در "یادگیری پژوهش محور"، به این نتیجه رسیدند که این شیوه از یادگیری، هنگامی مؤثرتر است که یادگیرنده از راهنمای مناسبی، بهره‌مند گردد.

بنا بر این، همانگونه که تحمیل عقیده، می تواند به موضعگیری مخالف بینجامد، رهاکردن یادگیرنده به حال خود بدون راهنمای شایسته نیز، نتیجه مطلوب را به بار نخواهد آورد. بلکه از یکسو، باید پرسش و کشف توسط یادگیرنده صورت پذیرد، اما از سوی دیگر، باید راهنمایی آگاه و هوشمند، نقش خود را در هدایت مبتنی بر کاوش و پژوهش، ایفا کند.

روش سقراطی

روش سقراطی (Socratic method) که در مواردی، معادل "Elenchus" دانسته شده است، یک شیوه از آموزش و یا مناظره است که در آن، فرد راهنما به جای اینکه پاسخ خود را به صورت مستقیم ارائه کند، با طرح پرسش های دقیق و هدفمند و پی در پی، مخاطب خود را به طرف نتیجه و پاسخ

صحیح و نهایی، می برد. در این روش، مخاطب مورد نظر، در برابر سؤال های متناوب، باورهای خود را مورد بررسی قرار می دهد، و پیش فرض های خود را آشکار می سازد، و تناقضات در بینش خود را می بیند، و در نهایت، به نتیجه منطقی نائل می شود.

گرچه این روش، پیش از حکیم یونانی به نام "سقراط" هم وجود داشته است، اما به خاطر استفاده گسترده او از این شیوه استدلال، به "روش سقراطی" معروف گردیده است.

در این روش نیز، راهنما یا معلّم، به جای تحمیل کردن پاسخ به مخاطب، با طرح پرسش، او را به سوی بازنگری باورهای خود و رسیدن به نتیجه ای که در نزد استاد، منطقی و مطلوب است، می رساند.

این شیوه آموزش، موجب تفکر انتقادی، خودآزمایی فکری، استدلال منطقی، و نوعی "فراشناخت" می گردد.

فرانشاخت (Metacognition) که از آن با عناوینی مانند "دانستنِ دانستن" و "تفکر در باره تفکر" یاد می شود، عبارت است از آگاهی از فرایندهای فکری خویش و درک الگوهای آنها.

دیدگاه روانشناسی

نظریه های خاصی در دانش روانشناسی مطرح شده اند که با موضوع بحث ما، ارتباط نزدیکی دارند. در اینجا به برخی از آنها اشاره می کنیم.

نظریه "ناهمخوانی شناختی"

ناهمخوانی شناختی یا ناهماهنگی شناختی (Cognitive Dissonance)، عبارت است از وجود تضاد و تعارض میان باورها و یا نگرش های ذهنی، که موجب تنش ذهنی می شود و به منظور رهایی از این تنش، فرد یا اینکه به خود می آید و باورها و نگرش های خود را مورد بازنگری قرار می دهد، و یا اینکه دچار

سوگیری ها و خطاهای شناختی می گردد و در آن مشکل باقی می ماند..

دانشمند روانشناس، لئون فستینگر (Leon Festinger) در کتاب‌های خود مانند "نظریه‌ای در باب ناهماهنگی شناختی" (A Theory of Cognitive Dissonance) و "وقتی پیشگویی شکست می‌خورد" (When Prophecy Fails)، به بیان تفصیل این نظریه پرداخته است.

ارتباط این نظریه با موضوع مورد بحث

همانگونه که توضیح دادیم، نظریه "ناهمخوانی شناختی"، نشان می‌دهد که هنگامی که دو باور ناسازگار به صورت همزمان در ذهن انسان تحقق یابند، نوعی تنش ذهنی، به وجود می‌آید.

مثلاً اگر یک فرد، بر این باور باشد که "رَبِّ" که مدیر و مدبّر جهان است باید ثبات داشته باشد تا بتوان او را فرمانروای

همه عوالم در همه زمان ها دانست. ولی همزمان آن فرد ببیند که آنچه را به عنوان "ربّ" و مدیر و مدبّر عالم قلمداد می کند، از این ویژگی برخوردار نیست و دارای افول و نزول است. در این حالت، نوعی تضاد و ناسازگاری در ذهن آن فرد به وجود می آید که می تواند او را وادار به تفکّر و بازاندیشی کند.

عبارت "فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنْفُسِهِمْ" (یعنی: پس به خودشان بازگشتند) در باره بت پرستان معاصر حضرت ابراهیم (ع) که در جای دیگر قرآن (آیه 64 از سوره انبیاء) آمده است، گویای این حقیقت است. این عبارت، پس از آن بیان شده است که وقتی بت پرستان از آن حضرت پرسیدند: چه کسی خدایان ما را شکسته است؟ ابراهیم با طرح پرسشی فرمود: "فَأَسْأَلُوهُمْ إِن كَانُوا يَنْطِقُونَ" (یعنی: از خود آنان پرسید اگر می توانند سخن بگویند).

نظریه "خودتعیین‌گری"

نظریهٔ خودتعیین‌گری (Self-Determination Theory) یک رویکرد علمی در روان‌شناسی انگیزش (Psychology of Motivation) است که نشان می‌دهد:

"انسان‌ها، هنگامی که احساس کنند انتخاب‌ها و عملکردشان از اراده و پذیرش درونی خودشان سرچشمه می‌گیرد، نه به خاطر اجبار و فشار بیرونی؛ آنگاه به صورت فعال‌تر، باانگیزه‌تر، پایدارتر و رشدیافته‌تر، رفتار می‌کنند."

دانشمندان روانشناس مانند "ریچارد رایان" (Richard Ryan) و "ادوارد دسی" (Edward Deci)، در کتاب مشترک خود که در سال 2017 میلادی منتشر شده است، به تبیین تفصیل این نظریه پرداخته‌اند.

عنوان کتاب بدین شرح است:

"Self-Determination Theory: Basic Psychological Needs in Motivation, Development, and Wellness"

یعنی: "نظریه خودتعیین‌گری: نیازهای اساسی روان‌شناختی در انگیزش، رشد و تندرستی".

این دانشمندان، سه نیاز بنیادی انسان را بدین شرح، توضیح داده‌اند:

1. احساس خودمختاری: (Autonomy)
2. احساس صلاحیت و داشتن لیاقت: (Competence)
3. احساس ارتباط و پیوند با دیگران: (Relatedness)

ارتباط با موضوع مورد بحث

در موضوع مورد بحث توضیح دادیم که حضرت ابراهیم (ع)، به جای اینکه عقیده خود را به صورت مستقیم بر مردم تحمیل کند، تلاش کرد با شیوه‌ای خاص، آنان را به تأمل در عقاید خود و بازنگری باورهای خویش وادار نماید و از این

طریق، آنان را به سوی سرمنزله هدایت الهی و پذیرش
یکتاپرستی برساند.

دلیل این امر هم، همانگونه که در نظریه "خودتعیین گری"
بیان گردید، به وجود آمدن انتخاب آگاهانه تر، انگیزه بیشتر،
باور پایدارتر، رشدیافتگی بیشتر، و پذیرش درونی در مردم بوده
است.

سوره انعام – آیه ۸۴ تا ۹۰

وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ
 قَبْلُ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى
 وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿٨٤﴾ وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَعِيسَى
 وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِّنَ الصَّالِحِينَ ﴿٨٥﴾ وَإِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَيُونُسَ
 وَلُوطًا وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿٨٦﴾ وَمِنَ آبَائِهِمْ وَ
 ذُرِّيَّتِهِمْ وَ إِخْوَانِهِمْ وَ اجْتَبَيْنَاهُمْ وَ هَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ
 مُسْتَقِيمٍ ﴿٨٧﴾ ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ
 عِبَادِهِ وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا
 يَعْمَلُونَ ﴿٨٨﴾ أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ
 وَالنَّبُوءَةَ فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَّلْنَا بِهَا قَوْمًا لَّيْسُوا بِهَا
 بِكَافِرِينَ ﴿٨٩﴾ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ اِقْتَدِهْ قُلْ لَا
 أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ ﴿٩٠﴾.

ترجمه

"و اسحاق و یعقوب را به او عطا کردیم، و هریک از آنها را هدایت کردیم، و نوح را پیش از آن هدایت کرده بودیم، و از فرزندان او داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را. و اینچنین، نیکوکاران را پاداش می دهیم.

و هرکدام از زکریّا و یحیی و عیسی و الیاس، از شایستگانند. و اسماعیل و یَسَع و یونس و لوط، هرکدام را بر جهانیان برتری بخشیدیم.

و از پدران و فرزندان و برادران آنها، آنان را برگزیدیم و به راه راست، هدایت کردیم.

این، همان هدایت خداوند است که هرکه را از بندگانش بخواهد با آن هدایت می کند، و اگر شرک می ورزیدند، یقیناً آنچه که انجام داده بودند، تباه می گردید.

آنان کسانی هستند که ما کتاب و فرمانروایی و نبوت را به آنها عطا کردیم. پس اگر آنان نسبت به نعمت های مذکور کفر بورزند، پس یقیناً گروهی را که کافر نیستند، بر آنها می گماریم. آنان کسانی هستند که خداوند هدایتشان کرده است. پس به هدایت آنان اقتدا کن. بگو: من از شما پاداشی برای آن مطالبه نمی کنم. این امر، جز یادآوری برای جهانیان نیست."

توضیح

این دسته از آیات شریفه نیز، مانند آیات قبل، پیرامون شرح حال حضرت ابراهیم (ع) و نوادگان ایشان و حضرت نوح (ع) سخن می گوید، و همه آنان را به عنوان راه یافتگانی که در مسیر هدایت فطری الهی قرار داشته اند، معرفی می کند.

آیه 84، چنین می فرماید:

وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ
قَبْلُ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى
وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ.

یعنی: "و اسحاق و یعقوب را به او عطا کردیم، و هریک از آنها
را هدایت کردیم، و نوح را پیش از آن هدایت کرده بودیم، و از
فرزندان او داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون
را. و اینچنین، نیکوکاران را پاداش می دهیم".

می دانیم که اسحاق، یکی از پسران حضرت ابراهیم بوده
است و یعقوب، فرزند اسحاق و سرسلسله بنی اسرائیل به
شمار می رود.

در این آیه، به هدایت یافتگی حضرت نوح که قبل از حضرت
ابراهیم می زیسته نیز، اشاره شده است، تا معلوم گردد که
هدایت فطری الهی، همواره، شامل حال انبیاء و بندگان
شایسته خدا بوده است.

ضمیر "ه" در کلمه "ذَرِیَّه" در آیه مورد بحث، می تواند به "نوح" برگردد. زیرا همه افراد مذکور در این آیه و آیه های بعد، مانند دَاوُودَ و سُلَیْمَانَ و اَیُّوبَ و یُوسُفَ و مُوسَى و هَارُونَ و زَكَرِيَّا و یَحْيَى و عِیْسَى و اِلْیَاسَ و اِسْمَاعِیلَ و یَسَعَ و یُونُسَ و لُوطًا، از نسل "سام" پسر حضرت نوح می باشند. این در حالی است که اگر ضمیر یادشده را به "ابراهیم" بازگردانیم، با این مشکل مواجه می شویم که برخی از افراد یادشده مانند "لوط"، از فرزندان و ذَرِیَّه حضرت ابراهیم نیستند و نمی توانند در زمره نوادگان ایشان باشند. زیرا "لوط"، برادرزاده ابراهیم و پسر "هاران" بوده است.

آیه های 85 و 86، نوادگان حضرت "نوح" و حضرت "ابراهیم" را نام می برند که از پیامبران و صالحان بوده اند.

یکی از نکات در آیه 85 که برخی از مفسران قرآن به آن اشاره کرده اند این است که حضرت عیسی مسیح (ع) نیز، به عنوان یکی از ذریّه های حضرت نوح یا ابراهیم، قلمداد گردیده است. این در حالی است که آن حضرت از طریق مادر خود "مریم"، از نسل ایشان بوده است. از اینجا معلوم می گردد که از دیدگاه منطق قرآن، فرزند دختر یک فرد، می تواند به عنوان فرزند آن فرد گفته شود و نوه های دختری نیز، به عنوان فرزندان پدر بزرگ خود به حساب می آیند. بنا بر این، ذریّه بودن منحصر به انتساب از طریق نسب پدری نیست، بلکه می تواند از طریق نسب مادری نیز، محقق گردد.

آیه 78، به سلسله یادشده از انبیا اشاره دارد که از قوم معین مانند ذریّه حضرت نوح و ابراهیم و طایفه بنی اسرائیل بوده اند و در پرتو هدایت خاص الهی، به مقام نبوت و یا مرتبه فرمانروایی نائل گردیده اند.

کلمه "اجتباء" که در این آیه شریفه بیان گردیده، به معانی مختلفی مانند برگزیدن، انتخاب کردن، آماده ساختن، و گرد هم آوردن آمده است.

آیه 88، به کمال این نوع از هدایت الهی که نصیب بزرگانی مانند انبیاء یادشده در آیات مورد بحث گردیده است، اشاره دارد. این هدایت خاص که با برگزیدن افرادی از میان خلق توسط خالق هستی صورت می گیرد و معارف عالیه ای مانند توحید خالص، ایمان فطری محض، تسلیم در برابر حق، و تقوای الهی را نصیب آنان می کند، همان هدایت اعلای خداوند است که هرکه را بخواهد، به طور ویژه، رهبری و هدایت می فرماید:

ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ.

یعنی: "این، همان هدایت خداوند است که هرکه را از بندگانش بخواهد با آن هدایت می کند".

در ادامه آیه، به نکته ای ظریف اشاره گردیده و آن اینکه این هدایت خاص نیز، موجب سلب اختیار انبیاء و برگزیدگان الهی در انتخاب و پذیرش حق و یا ارتکاب معصیت الهی نمی گردد. بلکه آنان نیز، بدون اجبار و در عین اختیار، راه هدایت عالیه الهیه را برگزیده اند.

از اینرو، در ادامه همین آیه شریفه، چنین آمده است:

وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ.

یعنی: "و اگر شرک می ورزیدند، یقیناً آنچه که انجام داده بودند، تباه می گردید".

بنا بر این، امکان معصیت الهی برای همه انسان ها، حتی انبیاء وجود دارد، اما آن بزرگان، راه توحید را انتخاب کردند و از ارتکاب گناه، دوری جستند.

آیه 89، الطاف خاص خداوند مانند کتاب آسمانی، اقتدار و حکمرانی، و رسالت و پیامبری را که به آن دسته از بزرگان دین عطا شده است بیان می کند و چنین می فرماید:

أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ.

یعنی: "آنان کسانی هستند که ما کتاب و فرمانروایی و نبوت را به آنها عطا کردیم".

افرادی که در این دسته از آیات شریفه در سوره "انعام" نام برده شده اند، شامل پیامبران بزرگی مانند حضرت نوح و ابراهیم و موسی و عیسی (علیهم السلام) می گردد. همچنین برخی از پیامبران یادشده مانند حضرت داوود و سلیمان، علاوه بر مقام نبوت، دارای اقتدار دنیوی و منزلت فرمانروایی جامعه نیز، بوده اند.

در ادامه آیه یادشده، به این حقیقت اشاره شده است که اگر مشرکان معاصر رسول الله (ص) تحت تأثیر هدایت الهی قرار

نگیرند و به کتاب آسمانی و احکام الهی و رسالت انبیاء و پیامبر گرامی اسلام (ص) کفر بورزند، خداوند متعال، گروهی از انسان های با ایمان را که در باور خود ثابت قدم هستند خواهد گماشت، تا پاسدار رسالت انبیاء و مروج کتاب آسمانی و مجری احکام الهی باشند:

فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَّلْنَا بِهَا قَوْمًا لَّيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ.

یعنی: "پس اگر آنان نسبت به نعمت های مذکور کفر بورزند، پس یقیناً گروهی را که کافر نیستند، بر آنها می گماریم".

آیه 90، انبیاء یادشده در آیات مورد بحث را به عنوان راهیافتگان در پرتو هدایت الهی معرفی می کند و به رسول گرامی اسلام نیز فرمان می دهد، تا در راستای این نوع از هدایت فطری خالص و توحید محض و تسلیم کامل در برابر فرمان خدا، گام بردارد:

أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ أَقْتَدِهِ.

یعنی: "آنان کسانی هستند که خداوند هدایتشان کرده است. پس به هدایت آنان اقتدا کن".

در ادامه این آیه شریفه، خدای متعال به پیامبر گرامی فرمان می دهد تا بر اساس هدایت عالی الهی، فعالیت های خود را خالصانه و فقط برای خدا انجام دهد و در قبال ابلاغ رسالت الهی، از مطالبه پاداش مادی از مردم، خودداری کند:

قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ.

یعنی: "بگو: من از شما پاداشی برای آن مطالبه نمی کنم. این امر، جز یادآوری برای جهانیان نیست".

بر این اساس، اخلاص در دین، تنها شامل جنبه اعتقادی نمی گردد، بلکه علاوه بر باور درونی، باید در عمل نیز، به منصب ظهور برسد.

بحث علمی

ارزش خدمت بدون چشمداشت از دیدگاه علوم

خدمت به مردم بدون انتظار هرگونه پاداش بیرونی مانند پول، ستایش، شهرت و دیگر منافع مادی و شخصی، که ملازم با انگیزه درونی، نوع دوستی، فراتر رفتن از "خود"، اخلاص و باور نیرومند است، در دانش هایی مانند روانشناسی، علوم اجتماعی، دانش اخلاق و امثال آنها مورد بحث قرار می گیرد.

دیدگاه روانشناسی

این ویژگی انسانی و الهی از نقطه نظر روانشناسی، نتایج درخشانی را در پی دارد. خدمت داوطلبانه و ارزش محور و بدون مطالبه اجر بیرونی، نه تنها موجب نفع رساندن به دیگران می شود، بلکه ارزش های درونی سرشاری مانند معنا، رضایت

از زندگی، افزایش اعتماد، و شکوفایی انسانی را نصیب فرد خدمتگزار می‌کند.

البته، خدمت بدون چشمداشت، آنگاه به اوج کمال می‌رسد که هدف نهایی و انگیزه فرد خدمتگزار، نه رسیدن به پاداش‌های بیرونی باشد، و نه چشمداشت به پاداش‌های درونی؛ بلکه او، خدمت‌رسانی را به خاطر "خیربودن" آن انجام دهد.

در چنین صورتی، اگر ارزش‌های درونی مانند احساس معنا و رضایت معنوی هم نصیب شخص خیرخواه بشود، از باب پاداش طبیعی جانبی کار او محسوب می‌شود، بدون اینکه هدف نهایی و انگیزه او رسیدن به آن پاداش درونی باشد.

بنا بر این، اگر هیچ بهره درونی هم در نتیجه کار خیر او برای خودش وجود نداشته باشد، باز هم تفاوتی در انگیزه او ایجاد نمی‌شود. زیرا تنها "خیربودن" آن رفتار نوع دوستانه، انگیزه و

هدف او را از انجام خدمت رسانی به دیگران تشکیل می دهد، نه منفعت شخصی.

پژوهش های باتسون

دانیل باتسون (Daniel Batson) به عنوان یک روانشناس و پژوهشگر معاصر در عرصه همدلی و نوع دوستی، در نظریه مشهور خود با همین عنوان "فرضیه همدلی - نوع دوستی" (Empathy-Altruism Hypothesis)، بر آن است که احساس همدلی و همدردی با شخص گرفتار و نیازمند، می تواند زمینه ایجاد انگیزه کاملاً خالصانه باشد که فقط معطوف به "خیربودن" است.

از دیدگاه این دانشمند، انگیزه یک فرد برای خدمت به نیازمندان، بر دو نوع است:

نوع اول: انگیزه خودمحورانه است که هدف از انجام یک کار، رسیدن به سود شخصی و منفعتی معین باشد.

نوع دوم: انگیزه نوع دوستانه است که هدف نهایی از آن، فقط کاهش رنج دیگران و خدمت رسانی به نیازمندان باشد. زیرا نگرانی همدلانه با افراد گرفتار و نیازمند، می تواند انگیزه نوع دوستانه خالص و حقیقی به وجود آورد.

آزمایش های این پژوهشگر نشان داد که برخی از اشخاص، حتی در مواردی که هیچکس هم از کار خیر آنان مطلع نمی شده است، بازهم با انگیزه ای نیرومند نسبت به کمک به دیگران اهتمام ورزیده اند. این در حالی است که اگر انگیزه آنان از کمک به دیگران از نوع رسیدن به شهرت، ستایش مردم، احساس برتری در نزد دیگران، و یا بدست آوردن سود می بود، می بایست موجب کاهش انگیزه آنان و یا توقف خدمت به دیگران بشود.

دانیل باتسون ، تفصیل دیدگاه و آزمایش های خود را در این زمینه، در آثار خویش مانند کتاب "نوع دوستی در انسان ها" (Altruism in Humans) که در سال 2011 میلادی توسط دانشگاه آکسفورد منتشر گردیده، به رشته تحریر درآورده است.

دیدگاه جامعه شناسی

از نقطه نظر این دانش، خدمت به نیازمندان بدون چشمداشت، تنها یک فضیلت اخلاقی فردی نیست، بلکه عملکردی است که کارکرد اجتماعی و تمدنی دارد. زیرا آنچه موجب ایجاد سرمایه اجتماعی عظیم در یک کشور می گردد، افزایش اعتماد، گسترش همیاری، مشارکت مدنی، تقویت شبکه های اجتماعی، و افزایش هنجارهای همکاری در جامعه است.

روشن است که مسئولیت پذیری در اوج مشکلات عمومی، و خدمت رسانی داوطلبانه و بدون چشمداشت منفعت فوری در جامعه، زمینه را برای تقویت اعتماد، همکاری، مشارکت فعال و انسجام افراد جامعه فراهم می سازد و هنجارهای تعاون و همیاری را افزایش می دهد.

جامعه شناسانی مانند اگوست کنت (Auguste Comte)، که بر استفاده از مفهوم "نوع دوستی" (Altruism) در ادبیات اجتماعی در برابر "خودخواهی" تأکید ورزیده اند، بر این باور هستند که انسان باید توان از خودگذشتگی و فراتر رفتن از دایره منافع شخصی، و "زندگی برای دیگران" (Vivre pour autrui) را داشته باشد.

بنا بر این، گرایش هایی که افراد جامعه را به خیررساندن به دیگران و تلاش در جهت حفاظت و مراقبت از کل جامعه سوق دهد، موجب پایداری جامعه می گردد.

بر این اساس، نوع دوستی و خدمت به نیازمندان، تنها یک فضیلت اخلاقی فردی نیست، بلکه زمینه ساز تداوم و بقای اجتماعی می باشد.

کنت، تفصیل دیدگاه خود را در آثار خویش مانند کتاب "نظام سیاسی اثباتی" (Système de politique positive) و کتاب "تعلیمات اثبات گرایی" (Catéchisme positiviste)، به رشته تحریر درآورده است.

سوره انعام – آیه ۹۱ تا ۱۰۵

وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنزَلَ اللَّهُ عَلَىٰ بَشَرٍ مِّن شَيْءٍ قُلْ مَنْ أَنزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَىٰ نُورًا وَهُدًى لِّلنَّاسِ تَجْعَلُونَهُ قَرَاطِيسَ تُبْدُونَهَا وَتُخْفُونَ كَثِيرًا وَعُلِّمْتُمْ مَا لَمْ تَعْلَمُوا أَنْتُمْ وَلَا آبَاؤُكُمْ قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ ﴿٩١﴾ وَهَذَا كِتَابٌ أَنزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ مُّصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَهُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ ﴿٩٢﴾ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ وَمَنْ قَالَ سَأُنزِلُ مِثْلَ مَا أَنزَلَ اللَّهُ وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُو أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمُ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَكُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ ﴿٩٣﴾ وَلَقَدْ

جِئْتُمُونَا فُرَادَىٰ كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَتَرَكْتُمْ مَا خَوَّلْنَاكُمْ
وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ وَمَا نَرَىٰ مَعَكُمْ شُفَعَاءَكُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ
فِيكُمْ شُرَكَاءُ لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ
تَزْعُمُونَ ﴿٩٤﴾ إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَىٰ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ
الْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ ذَلِكُمُ اللَّهُ فَأَنَّى
تُؤْفَكُونَ ﴿٩٥﴾ فَالِقُ الْإِصْبَاحِ وَجَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا وَالشَّمْسَ
وَالْقَمَرَ حُسْبَانًا ذَلِكْ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ﴿٩٦﴾ وَهُوَ الَّذِي
جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ قَدْ
فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿٩٧﴾ وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِّنْ
نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ
يَفْقَهُونَ ﴿٩٨﴾ وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ
نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا نُّخْرِجُ مِنْهُ حَبًّا مُّتَرَاكِبًا
وَمِنَ النَّخْلِ مِنْ طَلْعِهَا قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ وَجَنَّاتٍ مِّنْ أَعْنَابٍ
وَالزَّيْتُونِ وَالرُّمَّانِ مُشْتَبِهًا وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ انظُرُوا إِلَى ثَمَرِهِ إِذَا

أَثْمَرَوْنَ عِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٩٩﴾ وَجَعَلُوا لِلَّهِ
 شُرَكَاءَ الْجِنَّ وَخَلَقَهُمْ وَخَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَبَنَاتٍ بِغَيْرِ
 عِلْمٍ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُصِفُونَ ﴿١٠٠﴾ بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ
 وَالْأَرْضِ أَنَّى يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُن لَّهُ صَاحِبَةٌ وَخَلَقَ كُلَّ
 شَيْءٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿١٠١﴾ ذَلِكَُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا
 هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ
 وَكِيلٌ ﴿١٠٢﴾ لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ
 اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ ﴿١٠٣﴾ قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ
 أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ
 بِحَفِيفٍ ﴿١٠٤﴾ وَكَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ وَلِيَقُولُوا دَرَسْتَ
 وَلِنُبَيِّنَهُ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿١٠٥﴾ .

ترجمہ

آنان، قدر و منزلت خداوند را آنچنانکه سزاوار اوست،

نشناختند، آنگاه که گفتند: خدا هیچ چیزی را بر هیچ انسانی
 نازل نکرده است. بگو: چه کسی کتابی را که موسی آورده است،
 نازل کرده که نور و هدایت برای مردم است و شما آن را در
 الواح پراکنده قرار داده اید و آن را اظهار می کنید و بسیاری از
 آن را پنهان می دارید، در حالی که به آنچه که شما و پدرانتان
 نمی دانستید آموخته شدید ؟ بگو: خدا. سپس آنان را در بحث
 باطلشان که وارد شده اند، رها کن تا به بازی خود ادامه دهند.
 و این، کتابی است که ما آن را نازل کردیم، که مبارک است و
 آنکه را در نزد اوست، تصدیق می کند، برای این که
 "امّ القری" و کسانی را که پیرامون آن هستند بیم دهی. و
 آنانکه به جهان آخرت ایمان دارند، به این کتاب هم ایمان
 می آورند، و آنان، از نمازهای خود محافظت می کنند.
 چه کسی ستمکارتر است از آنکه بر خداوند افترا و دروغ
 می بندد، یا می گوید: به من وحی شده است در حالی که وحی

به او نرسیده است، و کسی که گفت: من نیز همانند آنچه را خدا نازل کرده است، نازل می کنم. و ای کاش ستمگران را هنگام سختی های مرگشان می دیدی، در حالی که فرشتگان، دست های خود را باز کرده اند که جانتان را بیرون سازید! . امروز، به کیفری خوارکننده مجازات خواهید شد، به خاطر آنچه به ناحق به خدا نسبت می دادید و از پذیرفتن آیات الهی، تکبر می ورزیدید.

یقیناً شما به صورت تنها به نزد ما آمدید، همانگونه که شما را در اولین بار آفریدیم، و آنچه را که به شما واگذار کرده بودیم، پشت سرتان نهادید، و شفیعانتان را که گمان می بردید که آنها شریکان شما خواهند بود، با شما نمی بینیم. به یقین، میان شما جدایی افتاده و آنچه را گمان داشتید، از دست رفته است.

همانا خداوند، شکافنده دانه و هسته هاست، زنده را از مرده بیرون می آورد، و مرده را از زنده. اینگونه است خداوند، پس تا کی از حق منصرف می شوید؟

او شکافنده صبح است، و شب را مایه آرامش قرار داده است، و خورشید و ماه را برای محاسبات به وجود آورده است. این است تقدیر و سازماندهی خداوند عزیز و دانا.

و اوست آن کسی که ستارگان را برای شما قرار داده است تا بوسیله آنها، در تاریکی های خشکی و دریا، راه خود را بیابید. همانا، نشانه های خود را برای آنانکه آگاهند، تبیین کردیم.

و اوست آن کسی که شما را از یک نفس، ایجاد کرد. پس برخی استقرار یافته اند و بعضی هنوز به ودیعه نهاده شده اند.

همانا، آیات خود را برای گروهی که می فهمند، تبیین کردیم. و اوست آن کسی که از آسمان، آب را فرو فرستاد. پس با آن، رشد گیاهی هرچیز را برآوردیم، و از آن، شاخه سبزی برآوردیم

که دانه های بر هم چیده شده از آن بیرون می آورد، و از درخت خرما، از نوبر آن، خوشه های خرما را که نزدیک و در دسترس است، و باغ هایی از انگور را، و زیتون و انار را، که گاهی مشابه یکدیگر هستند و گاهی مختلف. به میوه آن بنگر آنگاه که به بار می نشیند، و به چگونگی رسیده شده آن. همانا در این امر، نشانه هایی است برای گروهی که باور دارند.

و آنها برای خداوند، شریکانی از جنّ قرار دادند – در حالی که خداوند آنها را آفریده است – و پسران و دخترانی را بدون علم و آگاهی به خدا نسبت دادند. منزّه و بلند مرتبه است خداوند، از آنچه آنان توصیف می کنند.

او، آفریننده آسمانها و زمین برای نخستین بار است، چگونه بدون اینکه همسری داشته باشد، برای او فرزندان تصوّر می شود؟ در حالی که او همه چیز را آفریده است، و او به همه امور، داناست.

اینگونه است خداوند و پروردگار شما، هیچ معبودی جز او نیست، آفریننده هر چیز است، پس او را پرستید، و او بر همه امور، ناظر و نگاهبان است.

چشمها او را ادراک نمی کنند، و او چشمها را ادراک می کند، و او دارای لطف و آگاهی است.

این دلایل روشن و موجب بصیرت، از جانب خداوند برای شما آمده اند، پس هرکه بصیرت داشته باشد و ببیند، پس به نفع خود اوست، و هرکه چشم خود را بر آنها ببندد، بر ضدّ خود اوست. و من ، مسئول حفاظت از شما نیستم.

و ما اینچنین، آیات خود را تبیین می کنیم، و بگذار بگویند که تو آن را از دیگری آموخته ای، و بگذار آن را برای گروهی که می دانند، تبیین کنیم."

توضیح

نکات بسیار ارزشمندی در این دسته از آیات شریفه، نهفته است.

نکته اول

آیه های 91 و 92، به نوعی دوگانگی ایدئولوژیک در قوم یهود که معاصر رسول خدا (ص) بوده اند، اشاره می کند. آنها از یکسو، نمی خواستند به کتاب خدا یعنی قرآن مجید اقرار و اعتراف کنند، و از اینرو می گفتند: خداوند با افراد بشر ارتباط مستقیم برقرار نمی کند و به هیچکس، وحی نمی فرستد.

اما از سویی دیگر، یهودی بودند و کتاب "تورات" را به عنوان کتاب آسمانی می دانستند که حاوی وحی الهی به حضرت موسی (ع) بوده است.

خدای بزرگ در آیات یادشده، این دوگانگی بارز را در اندیشه گروه یادشده، تبیین می کند و قرآن را نیز، به عنوان کتاب آسمانی که دیگر کتاب های آسمانی و رسالت انبیاء گذشته را مورد تصدیق قرار داده است، معرفی می کند.

از آنجا که دوگانگی فکری و اعتقادی گروه مذکور، به خاطر فقدان ایمان راستین آنان به آموزه های ادیان الهی مانند "توحید حقیقی" و "معاد" و روز رستاخیز است، از اینرو در آغاز دو آیه مورد بحث، چنین آمده است:

وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ.

یعنی: "آنان، قدر و منزلت خداوند را آنچنانکه سزاوار اوست، نشناختند".

در ادامه دو آیه مورد بحث نیز، چنین آمده است:

وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَهُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ.

یعنی: "و آنانکه به جهان آخرت ایمان دارند، به این کتاب هم ایمان می آورند، و آنان، از نمازهای خود محافظت می کنند".

زیرا آنان که باور قلبی به روز واپسین و دریافت پاداش و یا کیفر اعمال در عالم آخرت ندارند، دست از عناد و مخالفت لجوجانه خود با قرآن و رسالت اسلام بر نمی دارند.

از اینرو، خدای بزرگ به پیامبر گرامی اسلام (ص) چنین می فرماید:

ثُمَّ ذَرَهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ.

یعنی: "سپس آنان را در بحث باطلشان که وارد شده اند، رها کن تا به بازی خود ادامه دهند".

توضیح: کلمه "أُمَّ الْقُرَى" در آیات یادشده، اشاره به شهر مکه مکرمه است که با این عنوان نیز، نامیده می شود.

آیه 93، به مجازات سختی که در انتظار آن گروه از معاندان و اهل لجاجت که رسالت الهی را به تمسخر می گیرند و از روی استهزاء می گویند که "به من هم وحی شده است!" و یا اینکه "من هم به زودی مثل آنچه خدا نازل کرده را نازل می کنم"، اشاره دارد.

روشن است که این گروه، فقط نمی گویند ما ایمان نداریم. بلکه اصل ایمان و رسالت الهی را مورد تمسخر قرار می دهند و به کتاب آسمانی، دهن کچی می کنند.

بنا بر این، عذاب الهی و کیفر اخروی این دسته از بی مایگان، بسیار شدید است:

وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُو أَيْدِيهِمْ
أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمُ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ
تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَكُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ.

یعنی: "و ای کاش ستمگران را هنگام سختی های مرگشان می دیدی، در حالی که فرشتگان، دست های خود را باز کرده اند که جانتان را بیرون سازید! . امروز، به کیفری خوارکننده مجازات خواهید شد، به خاطر به ناحق به خدا نسبت می دادید و از پذیرفتن آیات الهی، تکبر می ورزیدید."

نکته دوم

آیه 94، به مبحث مهمی اشاره می کند و آن اینکه پس از مرگ، همه نسبت ها و روابط انسان با اعضاء خانواده و افراد جامعه به طور کامل قطع می شود؛ و انسان، همانگونه که در لحظه تولد خود تنها بود، دوباره تنها می شود:

وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَىٰ كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَتَرَكْتُمْ مَا
خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ وَمَا نَرَىٰ مَعَكُمْ شُفَعَاءَكُمُ الَّذِينَ
زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءُ .

یعنی: "یقیناً شما به صورت تنها به نزد ما آمدید، همانگونه که
شما را در اولین بار آفریدیم، و آنچه را که به شما واگذار کرده
بودیم، پشت سرتان نهادید، و با شما شفیعانتان را که گمان
می بردید که آنها شریکان شما خواهند بود را نهی بینیم".

این تنها شدن و جدایی از نسبت ها و روابط، یک امر اعتباری
موقت نیست، بلکه یک امر حقیقی است که رخ می دهد، و از
آن پس، روابطی جدید و متناسب با سطح کمالی شخص، در
عالم آخرت ایجاد می شود:

لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ.

یعنی: "به یقین، میان شما جدایی افتاده و آنچه را گمان
داشتید، از دست رفته است".

نکته سوم

آیه 95، به دو صفت "مُبدء" و "مُعید" از صفات خداوند اشاره دارد:

إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ ذَلِكُمُ اللَّهُ فَأَنْتَى تُؤْفَكُونَ.

یعنی: "همانا خداوند، شکافنده دانه و هسته هاست، زنده را از مرده بیرون می آورد، و مرده را از زنده. اینگونه است خداوند، پس تا کی از حق منصرف می شوید؟".

خداوند، نمونه هایی را در همین عالم طبیعت، برای "ابداء" به معنای آغاز آفرینش و "اعاده" به معنای بازگرداندن آفریده ای که از میان رفته است، بیان می فرماید. به عنوان مثال، نظام و چرخه آفرینش گیاهان و درختان از دانه ها، بذرها و هسته ها، در این آیه شریفه بیان گردیده است که در همین عالم طبیعت، جریان دارد.

قرآن مجید پس از ذکر این مثال (إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى)، به اعاده حیات پس از مرگ، اشاره می کند (يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ).

در آیات دیگر قرآن نیز، مانند آیه 13 از سوره "بروج"، به این دو ویژگی خداوند، اشاره شده است:

إِنَّهُ هُوَ يُبْدِي وَيُعِيدُ .

یعنی: "او آغاز می کند، و باز می گرداند".

نکته چهارم

آیه 96، به برخی از پدیده های آسمانی مانند سپیده صبحگاهی، پوشش تاریکی در شب به منظور فراهم آوردن سکونت و آرامش، و آفرینش خورشید و ماه اشاره می کند که علاوه بر نورافشانی و تأثیرگذاری بر حیات گیاهان، حیوانات و انسانها، امکان وقت شناسی را نیز، برای بشر فراهم می سازند:

فَالِقُ الْإِصْبَاحِ وَجَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ
حُسْبَانًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ .

یعنی: "او شکافنده صبح است، و شب را مایه آرامش، و خورشید و ماه را برای محاسبات قرار داده است. این است تقدیر و سازماندهی خداوند عزیز و دانا".

در بحث علی اوّل، توضیحات لازم در این زمینه بیان خواهد شد.

نکته پنجم

در آیه 97، به چینش منظم ستارگان که امکان راه یابی بشر و آگاهی انسان را بر نظام ناوبری فلکی در خشکی ها و دریاها فراهم می سازد، اشاره شده است:

وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ
وَالْبَحْرِ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ.

یعنی: "و او آن کسی است که ستارگان را برای شما قرار داده است تا بوسیله آنها، در تاریکی های خشکی و دریا، راه خود را بیابید. همانا، نشانه های خود را برای آنانکه آگاهند، به تفصیل بیان کردیم".

توضیح این معنا نیز، در بحث علمی دوم که در پیش است، تبیین خواهد شد.

نکته ششم

آیه 98، آفرینش همه انسان ها از "نفس واحده" را یادآور می شود و به این نکته اشاره می کند که نظام بدیعی که موجب دوام حیات بشر بر روی زمین گریده است، به نحوی است که برخی از افراد انسان که متولد شده اند، به صورت بالفعل و به نحو "مستقر"، بر کره خاکی استقرار یافته اند. اما نسل های دیگر که برای عصرهای آینده در نظر گرفته شده اند،

همچنان به صورت بالقوه و "مستودع"، در جایگاه خویش به ودیعه و امانت سپرده شده اند و در هر عصری که زمان حضور آنان بر روی زمین باشد، به دنیا خواهند آمد. این امر بدان جهت است که نظام ژنتیکی انسان ها به نحوی است که ویژگی های بشر، به صورت نسل به نسل، به آیندگان منتقل می شود و همانند ودیعه ای است که به منظور تداوم حیات انسان بر روی زمین، در نظام آفرینش، به امانت سپرده شده است:

وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ.

یعنی: "و اوست آن کسی که شما را از یک نفس، ایجاد کرد. پس برخی استقرار یافته اند و بعضی هنوز به ودیعه نهاده شده اند. همانا، آیات خود را برای گروهی که می فهمند، تبیین کردیم."

یادآور می شود که توضیحات مفصّلی را در تشریح معنای آفرینش انسان از "نفس واحده"، در ذیل آیه اول از سوره "نساء"، بیان کردیم.

نکته هفتم

آیه 99، پس از بیان آفرینش اجرام آسمانی و خلقت بشر بر روی زمین، به تبیین نعمت های الهی که برای تداوم حیات انسان بر روی کره خاکی ضرورت دارند، اشاره می کند. از آنجا که گیاهان، پایه غذایی اصلی بشر بر روی زمین را تشکیل می دهند، در این آیه شریفه نیز، به نظام و چرخه بارندگی که موجب رویش گیاهی و تولید حبوبات، سبزیجات و میوه جات می گردد، اشاره شده است:

وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا نُخْرِجُ مِنْهُ حَبًّا مُتَرَاكِبًا وَمِنَ النَّخْلِ مِنَ

طَلَعَهَا قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ وَجَنَّاتٍ مِّنْ أَعْنَابٍ وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَّانَ
مُشْتَبِهًا وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ انظُرُوا إِلَى ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَيَنْعِهِ إِنَّ فِي
ذَٰلِكُمْ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ.

یعنی: "و اوست آن کسی که از آسمان، آب را فرو فرستاد. پس
با آن، رشد گیاهی هرچیز را برآوردیم، و از آن، شاخه سبزی
برآوردیم که دانه های بر هم چیده شده از آن بیرون می آورد، و
از درخت خرما، از نوبر آن، خوشه های خرما را که نزدیک و
در دسترس است، و باغ هایی از انگور را، و زیتون و انار را، که
گاهی مشابه یکدیگر هستند و گاهی مختلف. به میوه آن بنگر
آنگاه که به بار می نشیند، و به چگونگی رسیده شده آن. همانا
در این امر، نشانه هایی است برای گروهی که باور دارند".

یادآور می شود که در ذیل آیه 164 از سوره "بقر"، به تشریح
"چرخه باران" پرداختیم و نظام بدیعی را که در این امر به کار

برده شده است را شرح دادیم. در آنجا به نقش ابرها نیز، اشاره شده بود که نقش مهمی را در این چرخه ایفا می کنند:

وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِينَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ.

یعنی: "و ابرهایی که میان آسمان و زمین به تسخیر درآمده اند". در ذیل آیه یادشده توضیح دادیم که چرخه علمی بارندگی بر اساس یافته های دانش "هیدرولوژی" (Hydrology) و "هواشناسی" (Meteorology)، بدین شرح است:

1. تبخیر: آب اقیانوس ها، دریاها، رودخانه ها و دریاچه ها در پرتو انرژی خورشید، بخار می شود و به سوی لایه تروپوسفر (Troposphere) که پایین ترین طبقه در اتمسفر زمین است، بالا می رود.

2. تراکم: بخار آب در لایه یادشده از جو زمین، روی ذرات گرد و غبار متراکم می شود و در نتیجه، ابرها به وجود می آیند.

3. تشکیل قطرات باران: پس از اینکه ابرها به حد اشباع می‌رسند، قطره‌های باران به وجود می‌آیند.

4. بارش: با سنگین شدن قطرات در حدّ نصاب لازم، بر اساس نیروی جاذبه، بارش به صورت باران یا برف و تگرگ آغاز می‌شود. آبی که حاصل تبخیر و بارندگی است، تصفیه شده است و نوعاً به صورت زلال، به زمین می‌بارد.

5. نفوذ و ذخیره‌سازی: آب باران علاوه بر سیراب کردن گیاهان و درختان، با نفوذ به سفره‌های زیرزمینی، ذخیره می‌شود، یا بر روی زمین، رودخانه‌ها و دریاچه‌ها را تشکیل می‌دهد.

مجموعه این مراحل، مجدداً تکرار می‌شود و این امر باعث می‌شود تا آب دریاها و اقیانوس‌ها و رودخانه‌ها به بخش‌های

مختلف کره زمین، منتقل گردد و نظام رویش گیاهان و درختان ادامه یابد

نکته هشتم

آیه 100، به ناسپاسی برخی از افراد بشر و اصرار آنان بر شرک و نسبت دادن امور ناروا به خداوند، اشاره می کند. این گروه، علاوه بر اینکه شریک هایی را از جنیان برای خدا در نظر می گرفتند، نسبت های ناروایی را نیز، متوجّه ذات اقدس حق می نمودند و به عنوان مثال، فرزندان را شامل پسران و دختران، به خدای بزرگ، نسبت می دادند.

قرآن مجید، باورهای نادرست آن گروه را ناشی از جهل و نادانی آنان معرفی می کند و خداوند را منزّه از نسبت های ناروای مذکور می داند و چنین می فرماید:

سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُصِفُونَ.

یعنی: "منزه و بلند مرتبه است خداوند، از آنچه آنان توصیف می کنند".

بنا بر این، همانگونه که در سوره "توحید" می خوانیم، خداوند بزرگ، یگانه است، بی نیاز از شریک و یاری دیگران است، نه زاده است و نه زاده شده است، و هیچ مثل و مانندی ندارد.

آیه 101، به ابداع الهی در آفرینش آسمان ها و زمین اشاره می کند و او را خالق همه چیز و آگاه به همه عوالم وجود می داند. بنا بر این، او برای آفرینش خلأ، بی نیاز مطلق است و به همسری نیاز ندارد و از اینرو، فرزندی برای او تصوّر نمی شود.

تأکید قرآن مجید بر فرزند نداشتن خداوند، ابطال سخنان غلوّ آمیز گروهی از ارباب ادیان است که به منظور نشان دادن تقدّس یک فرد مانند "عیسی مسیح (ع)" توسط مسیحیان، و

یا "عُزَیر" توسط برخی از یهودیان، و یا همه افراد طوایف بنی اسرائیل به ادّعی خودشان، آنان را به عنوان فرزندان خدا، معرّفی می کردند.

همچنین، مشرکان قریش نیز، فرشتگان را به عنوان دختران خدا قلمداد می نمودند.

نکته نهم

ایمان به الوهیّت، باید مبتنی بر باور انسان به وجود صفات کمالیه در بالاترین حدّ، در یک وجود ازلی و ابدی و نامتناهی و بی مانند و یگانه باشد، تا شایستگی پرستش را احراز کند و همانندی برای او در کمال و جمال و جلال، وجود نداشته باشد.

آیه 102، پس از بیان آیات قبل در بیان صفات و افعال خداوند، او را به عنوان تنها وجود متعالی که شایسته پرستش است، معرفی می کند و چنین می فرماید:

ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ.

یعنی: "اینگونه است خداوند و پروردگار شما، هیچ معبودی جز او نیست، آفریننده هر چیز است، پس او را پرستید، و او بر همه امور، ناظر و نگاهبان است".

آیه 103، در ادامه صفات خداوند، او را منزّه از جسمانیّت می داند که لطافت مقام و علوّ منزلت او بالاتر از آن است که دیدگان بشر بتواند به مشاهده او نائل گردد، گرچه او در مقامی است که بر مشاهده همه عوالم هستی احاطه و سیطره دارد و از همه چیز، آگاه است:

لَّا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ.

یعنی: "چشمها او را ادراک نمی کنند، و او چشمها را ادراک می کند، و او دارای لطف و آگاهی است".

نکته دهم

در آیه 104، قرآن مجید با همه انسانها اتمام حجت می کند و فراهم ساختن لوازم بصیرت انسان ها توسط خداوند را تبیین می نماید، و در عین حال، بر عنصر "اختیار" برای همه انسانها در پذیرش یا عدم پذیرش فرامین راهگشان الهی تأکید می ورزد. بر این اساس، از یکسو چنین می فرماید:

قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ.

یعنی: "این دلایل روشن و موجب بصیرت، از جانب خداوند برای شما آمده اند".

و از سویی دیگر چنین می گوید:

فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ.

یعنی: "پس هرکه بصیرت داشته باشد و ببیند، پس به نفع خود اوست، و هرکه چشم خود را بر آنها ببندد، بر ضدّ خود اوست. و من ، مسئول حفاظت از شما نیستم".

بنا بر این، مقصود از عبارت "من مسئول حفاظت از شما نیستم"، این است که خداوند، راه هدایت و یا بیراه های گمراهی را توضیح داده است، ام انتخاب راه، مسئولیت خود انسان است و باید از روی "اختیار" باشد، نه از روی "جبر".
از اینرو، خداوند و پیامبر، مسئولیتی در قبال انتخاب راه توسط انسان ندارند تا او را مجبور کنند راه هدایت را برگزیند و محفوظ بماند.

آیه 105 نیز، خطاب به پیامبر گرامی اسلام، چنین می فرماید:

وَكَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ
يَعْلَمُونَ.

یعنی: "و ما اینچنین، آیات خود را تبیین می کنیم، و بگذار
بگویند که تو آن را از دیگری آموخته ای، و بگذار آن را برای
گروهی که می دانند، تبیین کنیم".

این آیه شریفه، ضمن تأکید بر تصریف آیات به معنای تبیین
سازمان یافته آیات الهی، از رسول گرامی (ص) می خواهد که
به زخم زبان های معاندان و دشمنان اسلام که می گویند: "این
سخنان را تو از دیگران آموزش دیده ای"، واقعی ننهد.

زیرا مخاطب حقیقی آیات الهی، انسان هایی هستند که از
نعمت آگاهی، برخوردار می باشند، و لجاجت های گروه
معاندان، به حقانیت و گسترش اسلام، آسیبی نمی رساند.

بحث علمی اول

وقت شناسی بوسیله حرکات خورشید و ماه

یکی از مباحث مهمی که هم از دیدگاه علم هیأت و نجوم، و هم از منظر فقه اسلامی، دارای اهمیت ویژه است، مبحث وقت شناسی است.

چنانکه در توضیح آیه 96 از سوره "انعام" گفتیم، در این آیه شریفه، به برخی از پدیده های آسمانی مانند سپیده صبحگاهی، و آفرینش خورشید و ماه به منظور فراهم شدن زمینه لازم برای وقت شناسی، اشاره شده است.

در اینجا، به توضیح مسائل مربوط به این موضوع، شامل، بررسی پدیده صبح و شفق، بلندی یا کوتاهی روزها، محاسبه ماههای قمری، و اندازه گیری مقدار سال شمسی و سال قمری، از دیدگاه دانش هیأت و نجوم می پردازیم.

محاسبه صبح و شفق

برای ورود به این مبحث، لازم است با اصطلاحاتی که در اینجا به کار خواهند رفت، آشنا شویم:

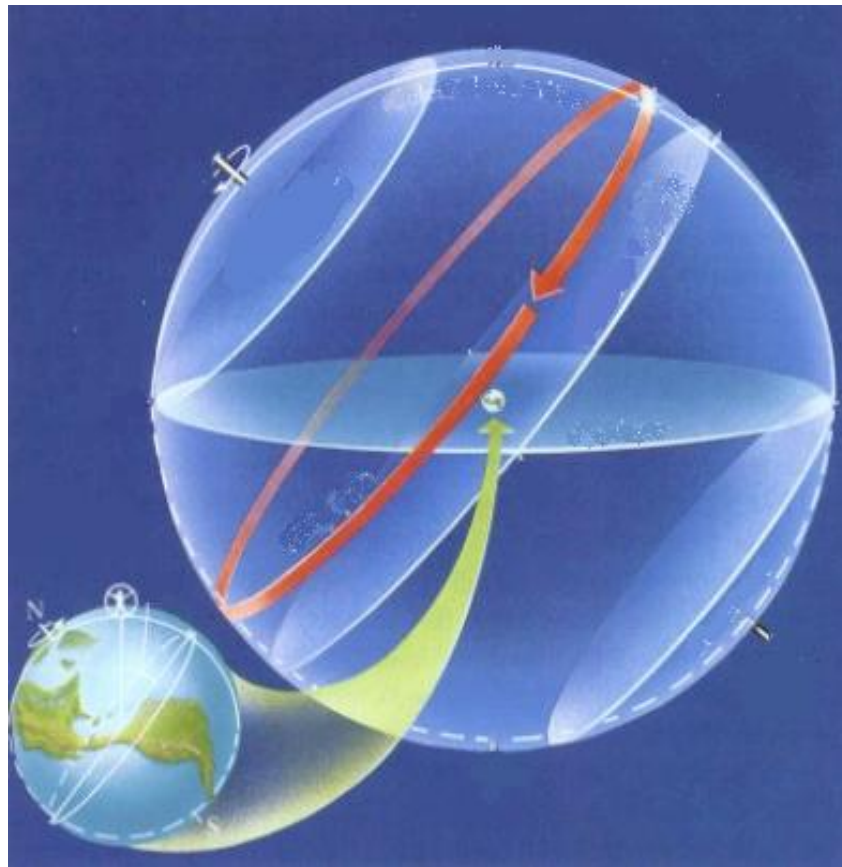
منطقة البروج

به منظور توضیح منطقة البروج، باید اصطلاح "حرکت اولی" و "حرکت ثانیه" را تشریح کنیم:

حرکت اولی

حرکت اولی عبارت است از حرکت اجرام آسمانی در نگاه اولیّه به آسمان، که بر اساس آن، اجرام آسمانی مانند خورشید، ماه و ستارگان را مشاهده می کنیم که ظاهراً از مشرق به سوی مغرب به صورت مستدیر در حرکتند، به نحوی که عالم را به صورت ظاهر، به شکل کره آسمانی بزرگی می بینیم که سطح مستدیری آن را احاطه کرده و مرکز این کره آسمانی تصوّر

شده به صورت فرضی، مرکز کره زمین است و ستارگان در آن کره آسمانی، ظاهراً از شرق به غرب به دور زمین می چرخند. این کره مفروض را فلک الأفلاک، فلک اعظم، فلک نهم، اطلس، محدّد الجہات، و یا کره آسمانی (Celestial Sphere) می نامند.



این حرکت ظاهری کواکب از شرق به غرب را حرکت اولی می نامند، زیرا این حرکت در نظر اولیه ما به اجرام آسمانی، به نظر می آید و اثبات آن، نیاز به دلیل و برهان ندارد. حرکت یادشده، گاهی به عنوان "حرکت کلّ" نیز نامیده می شود. زیرا عموم اجرام آسمان را شامل می گردد. منطقه حرکت اولی که از دوائر عظام است، معدّل النهار، یا دایره اعتدال، یا دایره استوای آسمانی نامیده می شود. دایره استوای زمینی که بر روی کره زمین فرض می شود نیز، در سطح معدّل النهار است. قطب شمال معدّل النهار، رو به سوی صورت فلکی دبّ اصغر، در نزدیکی ستاره "جُدّی" می باشد، و قطب جنوبی آن، نقطه متقاطر قطب شمالی آن است.

حرکت اولی بنا بر مبنای نظریه خورشید مرکزی، از حرکت وضعی زمین به دور خودش ناشی می گردد.

حرکت ثانیه

حرکت ثانیه در قبال حرکت اولی قرار دارد، و عبارت است از حرکت فلک ثوابت که به صورت کند و آهسته از غرب به شرق در گردش است، و تنها از طریق رصد ستارگان، قابل شناخت است.

کندی این حرکت در حدّی است که در هر هفتاد سال، به اندازه یک درجه فلکی طی مسافت می کند. منطقه این حرکت ثانیه، منطقه البروج نام دارد. خورشید نیز در هر روز، به اندازه تقریباً یک درجه فلکی از غرب به شرق، بر روی آن، طی مسافت می نماید.

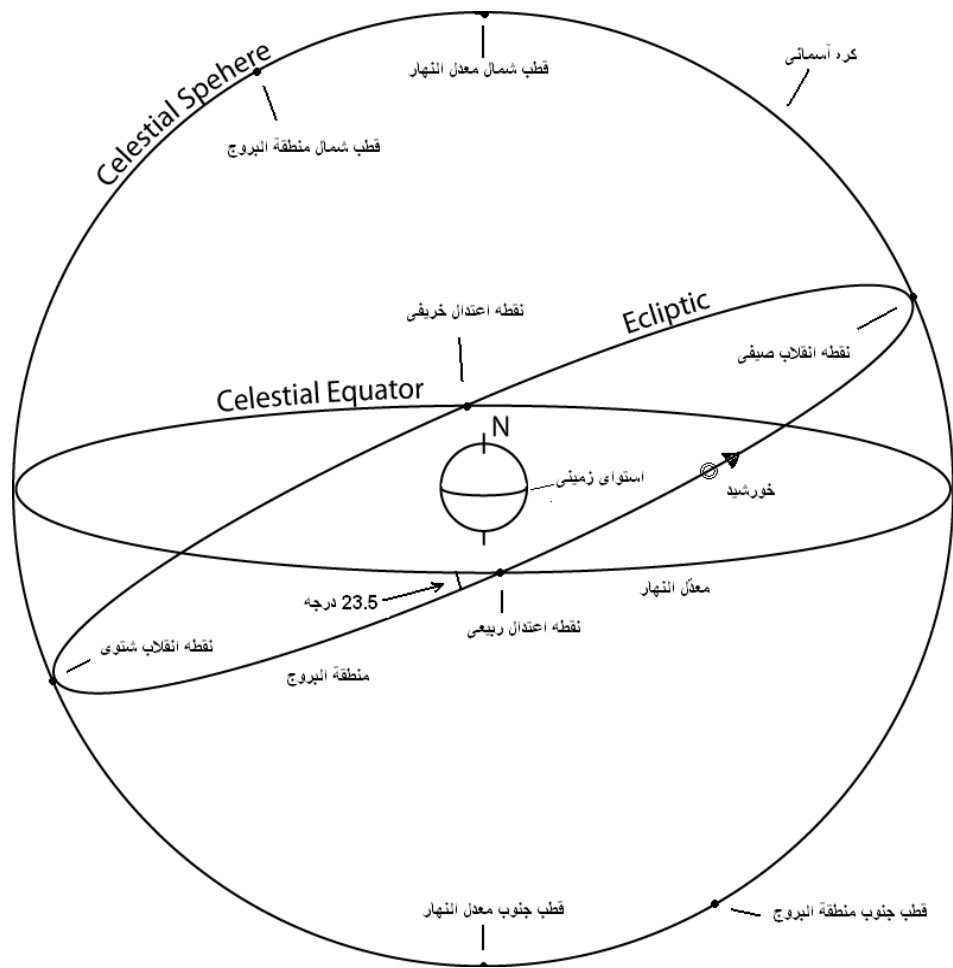
دلیل نامگذاری منطقه البروج به اسم یادشده این است که برج های دوازده گانه فلکی (یعنی: حمل، ثور، جوزاء، سرطان، اسد، سنبله، میزان، عقرب، قوس، جدی، دلو، و حوت) بر روی این کمربند قرار دارند.

نام های دیگر منطقة البروج عبارتند از: دائرة البروج، فلک البروج، دائرة اوساط البروج، منطقه فلک هشتم، و دایره شمسیّه. نامگذاری آن به دائرة شمسیّه بدین جهت است که خورشید در هر سال، به اندازه یک دور کامل، بر روی این دایره، سیر می کند و از آن خارج نمی گردد.

نسبت مدار خورشید به منطقة البروج، مانند نسبت دایره استوای زمینی به دایره استوای آسمانی است.

منطقة البروج، دایره معدّل النهار را در دو نقطه بر زاویه های حادّه و منفرجه قطع می کند، به نحوی که نصف آن بالای معدّل النهار، و نصف دیگر آن زیر معدّل النهار قرار می گیرد. نقطه ای که خورشید با حرکت خاص (یعنی حرکت بالتوالی از غرب به شرق بر روی منطقة البروج) از آن می گذرد و از آن به بعد در شمال معدّل النهار قرار می گیرد، نقطه اعتدال ربیعی (اعتدال بهاری) یا "رأس الحمل" نامیده می شود. اما نقطه ای

که خورشید با حرکت یادشده از آن می‌گذرد، و از آن پس در جنوب دایره معدل النهار قرار می‌گیرد، نقطه اعتدال خریفی (اعتدال پاییزی) یا "رأس المیزان" نام دارد.



هنگامی که خورشید به دو نقطه اعتدال ربیعی و خریفی می‌رسد، شب و روز در بیشتر مناطق کره زمین، برابر می‌گردند.

نقطه های منقلب صیفی و شتوی

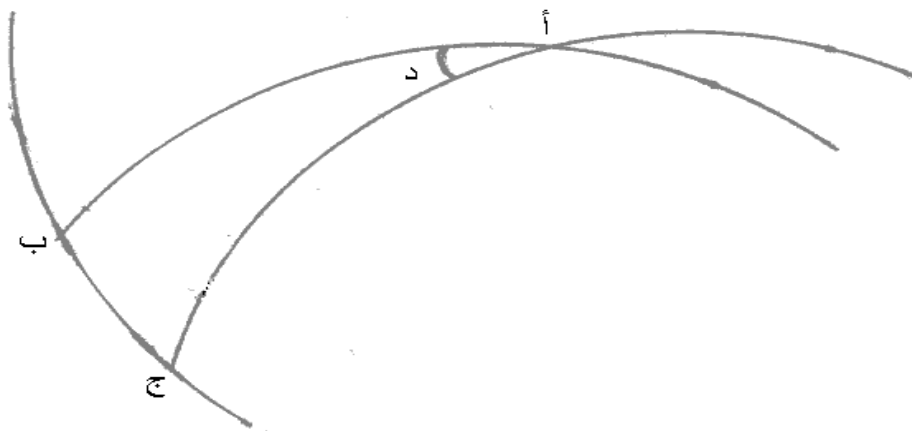
دو نقطه انقلاب صیفی و شتوی، دورترین نقاط معدل النهار از منطقة البروج است. اولی در بالای معدل النهار قرار دارد، و دومی در زیر آن. هرگاه خورشید به نقطه انقلاب صیفی برسد، زمان در بسیاری از نقاط زمین به فصل تابستان منقلب می‌گردد، و هنگامی که به نقطه انقلاب شتوی برسد، زمان به فصل زمستان منقلب می‌شود. نام دیگر نقطه انقلاب صیفی "رأس السرطان" است، و نام دیگر نقطه انقلاب شتوی "رأس الجدی" می‌باشد.

هریک از یک چهارم دایره منطقة البروج که بین چهار نقطه اعتدال ربیعی، انقلاب صیفی، اعتدال خریفی، و انقلاب شتوی

قرار دارد، به سه قسمت مساوی تقسیم می گردد و هر قسمت به عنوان یک برج شناخته می شود. بنا بر این، 12 برج بدست می آید، و هر برجی به طور متوسط 30 درجه می باشد. زاویه حادثه ای که در محل برخورد معدل النهار و منطقة البروج ایجاد می شود، تقریبا معادل 23.5 درجه می باشد. این زاویه همیشه ثابت نیست، بلکه تغییر می کند. مقدار دقیق تر این زاویه در زمان ما حدود 23 درجه و 25 دقیقه و 50 ثانیه می باشد.

میل کَلّی

کوتاه ترین قوس از دایره مازّه به اقطاب اربعه که میان آن دو دایره مذکور قرار دارد، به عنوان میل کَلّی، یا میل اعظم نامیده می شود، و معادل حدود 23.5 درجه می باشد.



مشخصات شکل بالا بدین شرح است:

أ = نقطه اعتدال و قطب دایره ماره به اقطاب اربعه است.

ب = نقطه نظیر نقطه انقلاب است.

ج = نقطه انقلاب است.

اب = قوسی از معدّل النهار است که مساوی یک چهارم دور می باشد.

ا ج = قوسی از منطقة البروج است که معادل یک چهارم دور می باشد.

ج ب = قوسی از دایره ماّره به اقطاب اربعه است که میل کلی نامیده می شود، و معادل حدود 23.5 درجه می باشد. این درجات، رو به نقصان است و در هر سال، حدود نصف ثانیه فلکی کوتاه تر می شود.

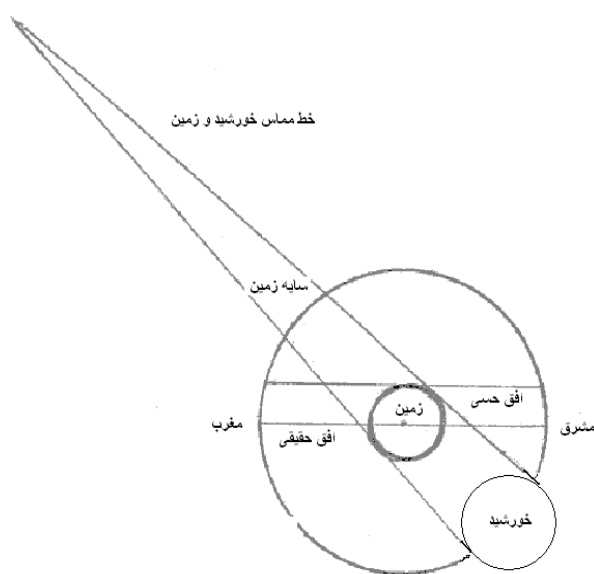
چگونگی محاسبه صبح و شفق

اینک، پس از توضیح مقدّمات لازم، به تشریح محاسبه صبح و شفق می پردازیم:

از آنجا که جرم خورشید از جرم زمین بیشتر است، بنا بر این، بخش روشن زمین همواره بیش از نصف آن می باشد. این مطلب را "ارسطرخس" در شکل دوم از رساله خود با عنوان "جرم خورشید و ماه" به شرح ذیل، تبیین نموده است:

"هرگاه کره ای کوچکتر ، نور را از کره ای بزرگتر از خود دریافت نماید، جزء نورانی آن کره کوچکتر، بیشتر از نصف آن خواهد بود."

سایه زمین در فضا، به شکل مخروطی مستدیر است که نوک آن همواره به جانب منطقة البروج می باشد. بنا بر این، روز عبارت است از مدّت زمانی که مخروط در زیر افق قرار دارد، و شب عبارت است از مدّت زمانی که مخروط یادشده در بالای آن قرار دارد.



هنگامی که خورشید در تحت الأرض است، هر قدر که به شرق افق نزدیکتر شود، میل سایه مخروطی شکل نیز به طرف غرب افق بیشتر می شود؛ تا هنگامی که شعاع آن از افق سرزند و بخشی از نور در بالای افق مشاهده شود، که این به معنای فرارسیدن صبح است.

اولین شعاع محیط به مخروط که دیده می شود، آن است که به موضع ناظر نزدیکتر است، یعنی : موضع خطی که از دیدگاه ناظر در سطح دایره ارتفاع (که از مرکز خورشید می گذرد) خارج می گردد، در حالی که بر خط مماس خورشید و زمین، عمود است.

نور خورشید برای نخستین بار، به صورت دراز و مرتفع از افق دیده می شود، سپس به صورت مستدیر مشاهده می گردد، و آنگاه به صورت سرخ رنگ در می آید. حالت اول را صبح اول یا صبح کاذب یا "ذنب السرحان" می نامند، و حالت دوم را

صبح ثانی یا صبح صادق یا فجر مستطیر یا "صدیع" می نامند. در برابر صبح ، شفق قرار دارد که بر عکس است. یعنی: نخست، نور خورشید سرخ رنگ است، سپس به صورت مستدیر و عریض، و در نهایت به صورت بلند و مرتفع مشاهده می شود.

انحطاط خورشید به هنگام اوّل طلوع صبح کاذب و آخر شفق، بنا بر نظر اکثر محققان این علم، 18 درجه است. بنا بر این، در آفاق که عرض آنها در حدود 48.5 درجه است، در هنگامی که خورشید در منقلب صیفی باشد، آخر شفق به اول صبح کاذب متصل می گردد. زیرا تمام عرض این آفاق، در حدود 41.5 درجه است ($90 - 48.5 = 41.5$)، پس هرگاه میل کلی را (که 23.5 درجه است) از آن کم کنیم، باقی مانده می شود: 18 درجه ($41.5 - 23.5 = 18$)، در حالی که نهایت انحطاط خورشید از افق در چنین حالی از 18 درجه بیشتر نخواهد بود.

ماه قمری

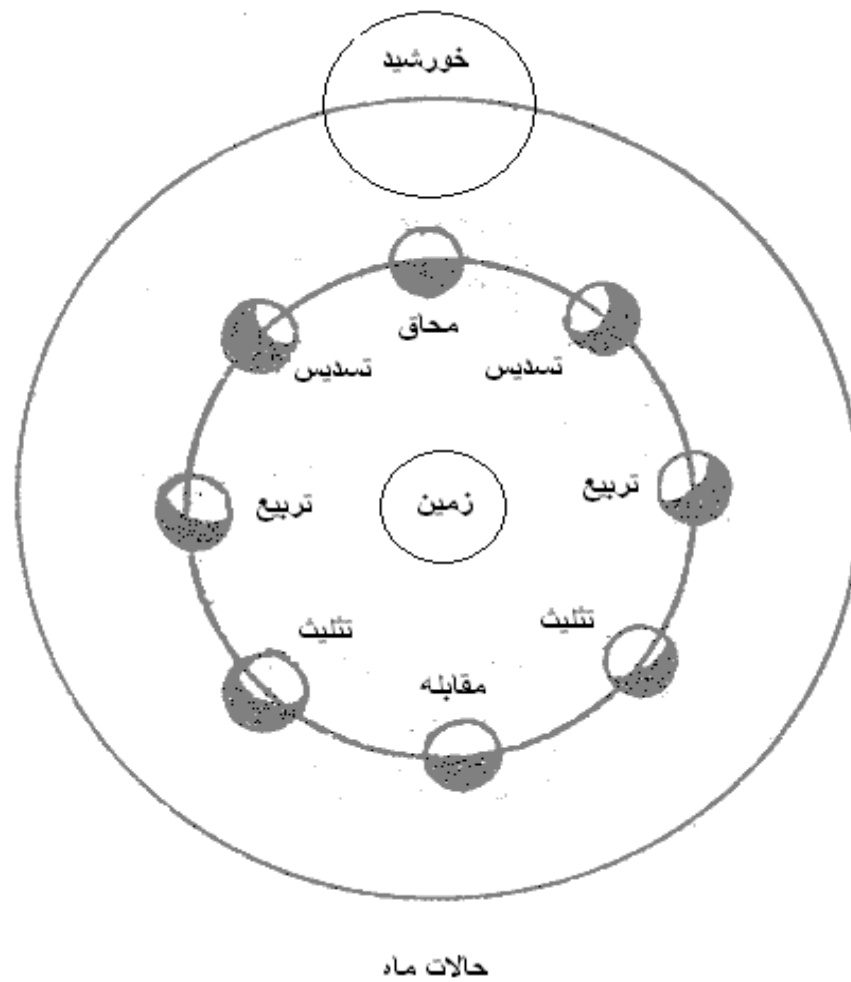
ماه، دارای حالات گوناگونی است که به تناسب جایگاه آن در مقایسه با زمین و خورشید و زاویه دید ناظر زمینی نسبت به بخش نورانی آن که برای ما قابل رؤیت هست، عناوین آنها به شرح ذیل، بیان شده است:

- حالت محالق
- حالت مقابله
- حالت بدر
- حالت تثلیث
- حالت تربیع
- حالت تسدیس

هنگامی که ماه در حال اجتماع میان خورشید و زمین قرار دارد، بخش نورانی آن به سمت خورشید و بخش تاریک آن به جانب زمین است. این حالت را محاق می نامند.

هنگامی که ماه به مقدار معینی از آن موضع فاصله بگیرد، به هلال تبدیل می شود که به تناسب زیادت بُعدش ، تسدیس ، تربیع ، و سپس تثلیث نامیده می شود.

هنگامی که ماه به نقطه مقابل نقطه محاق برسد، حالت آن برعکس می شود، یعنی: بخش نورانی آن به سوی زمین خواهد بود. این حالت را مقابله می نامند، و ماه را به خاطر نورانی بودن تمام سطح آن که روبروی زمین قرار دارد، بدر می نامند. سپس، ماه دوباره به نقطه اول باز می گردد تا به حالت محال می رسد.



ماه حقیقی و ماه وسطی

ماه قمری حقیقی، از هلال تا هلال است، که شامل حدّ اقل بیست و نه روز، و حدّ اکثر سی روز می باشد.

امکان ندارد که ماه قمری بیش از چهار ماه به صورت متوالی، سی روزه باشد، و امکان ندارد که بیش از سه ماه به صورت متوالی، بیست و نه روز باشد. برهان این امر، در کتاب معروف به زیج بهادری به تفصیل آمده است.

ماه قمری وَسطی آن است که در زیج های فلکی، بر اساس حرکات وسطی کواکب تبیین شده است.

صاحبان زیج های فلکی، ماه محرم را به عنوان نخستین ماه قمری در نظر می گیرند و آن را بر اساس ضابطه یادشده سی روز محاسبه می کنند، و ماه صفر را بیست و نه روز در نظر می گیرند، و همینطور، هر ماه فرد را سی روز و هر ماه زوج را بیست و نه روز محاسبه می نمایند.

از آنجا که از دیدگاه فقهی، اول ماه حقیقی با رؤیت هلال - نه با حرکت وسطی - ثابت می گردد، شهید اول در کتاب صوم از کتاب لمعه دمشقیه فرموده است:

"استدلال به جدول، معتبر نیست". مقصود از جدول، کتابهای زیج فلکی است که محاسبات آنها مبتنی بر حرکات وسطی کواکب است.

رؤیت هلال

در زمینه رؤیت هلال، مسائل گوناگونی به شرح ذیل، مطرح می‌گردد:

- اثبات رؤیت هلال با محاسبات فلکی

- شمول حکم رؤیت هلال برای همه مناطق

اثبات رؤیت هلال

یکی از پرسش‌هایی که در زمینه اثبات رؤیت هلال مطرح می‌شود این است که آیا طریقه آن، تنها مشاهده حسی هلال ماه با چشم است، یا اینکه شامل اثبات آن از طریق محاسبات فلکی نیز می‌گردد؟

در اعصار گذشته، عموم مردم، رؤیت هلال را با چشم، دلیلی طبیعی و مناسب برای اثبات اول ماه می دانستند. اما از اوائل دهه شست میلادی تا کنون، دانشمندان در کارایی، دقت و صحت مشاهده هلال با چشم عادی تردید دارند. دلیل تردید آنان، بروز پدیده های تازه ای است که موجب ناکارایی مشاهده هلال با چشم عادی گردیده است. برخی از عوامل مذکور بدین شرح می باشند:

الف- وجود تعداد بسیار زیادی از ماهواره ها و سفینه های فضایی در جوّ که به صورت دائم در جهات گوناگون به دور زمین می گردند و پس از غروب خورشید، نور آن را شبیه هلال، منعکس می کنند.

برای دانشمندان ثابت شده است که بسیاری از مدعیان رؤیت هلال در برخی از کشورهای اسلامی، دچار اشتباه شده اند، زیرا در زمان مورد ادعای آنان، هنوز هلال ماه بر اساس موازین

و محاسبات دقیق فلکی متولد نشده بوده است ، و در عین حال، آنها ادّعا کرده اند که هلال ماه را دیده اند.

ب- وجود بسیاری از بیماریهای دستگاه بصری که گاهی برای خود مشاهده کنندگان هم ناشناخته مانده و آنان را دچار خطای دید می کند. یکی از دانشمندان، برخی از این بیماریها را بدین شرح بیان می کند:

1. Colour Blindness

2. Cataract

3. Staphylococci

4. Internal Sties

5. Abscesses

6. Ptosis

7. Conjunctivitis

8. Trachoma

Glaucoma .9

Choroid .10

Retinitis .11

Ametropia .12

Diplopia .13

Myopia .14

Hyperopia .15

Astigmatism .16

Amblyopia .17

بر اساس آنچه گذشت به خوبی روشن می گردد که:

الف- اثبات قابل رؤیت بودن هلال با استفاده از قواعد علمی و فلکی دقیق، به واقعیت نزدیکتر است و بیش از برخی ادّعاهای اشخاص مبني بر مشاهده هلال ، قابل اعتماد است.

ب- برای احراز صحت سخن شاهدانی که مدعی رؤیت هلال شده اند، باید نکات ذیل را رعایت کرد:

1. امکان پذیری رؤیت هلال در زمان و مکان مورد ادّعا باید

بر مبنای قواعد علمی و فلکی به اثبات برسد. در صورت

اثبات عدم امکان رؤیت هلال بر اساس قواعد علمی و

یقینی، ادّعای مزبور، ارزشی ندارد.

2. باید نسبت به سلامت دستگاه بینایی مدّعیان رؤیت هلال

از بیماریهای مذکور، اطمینان حاصل گردد.

در صورت تحقق این دو امر، جایی برای تعارض و تناقض در

ادّعای شاهدان باقی نمی ماند و مراجع تصمیم گیرنده مذهبی

نیز، کمتر دچار اختلاف نظر در اعلام روز عید می شوند.

سال قمری

سال قمری بر مبنای دوازده مرتبه گردش کره ماه به دور زمین،

محاسبه می گردد.

همانگونه که در بخش فوق بیان شد، محاسبه ماه قمری بر دو اساس است:

ماه قمری حقیقی، که از هلال تا هلال و مبتنی بر رؤیت هلال است، و شامل حدّ اقل بیست و نه روز، و حدّ اکثر سی روز می باشد.

ماه قمری وَسطی آن است که در زیج های فلکی، بر اساس حرکات وسطی کواکب اینچنین محاسبه می کنند که ماه محرّم را به عنوان نخستین ماه قمری در نظر می گیرند و آن را سی روز محاسبه می نمایند، و ماه بعدی یعنی ماه صفر را بیست و نه روز در نظر می گیرند، و همینطور، هر ماه فرد را سی روز و هر ماه زوج را بیست و نه روز در نظر می گیرند. بنا بر این، مقدار سال قمری که در اینجا آمده است، بر اساس ماه قمری وسطی محاسبه شده است.

مقدار سال قمری

مقدار سال قمری عبارت است از 354 روز و 8 ساعت و 48 دقیقه.

این در حالی است که مقدار سال شمسی که بر اساس گردش زمین به دور خورشید محاسبه می شود، عبارت است از 365 روز و 5 ساعت و 48 دقیقه.

بر اساس آنچه بیان شد، روشن می گردد که سال قمری به اندازه ده روز و بیست و یک ساعت، از سال شمسی کوتاه تر می باشد.

بحث علمی دوم

جهت یابی آسمانی از دیدگاه علم

چنانکه در توضیح آیه 97 از سوره "انعام" گذشت، در این آیه

شریفه به یکی از فوائد ستارگان در هنگام شب، یعنی ناوبری نجومی، اشاره شده است.

"ناوبری فلکی" (Celestial Navigation) یا "ناوبری نجومی" (Astro Navigation)، به نوعی از موقعیت یابی و جهت یابی از طریق مطالعه اجرام آسمانی اطلاق می شود که بر مبنای محاسبه موقعیت، حرکت و فواصل ستارگان و سیارات انجامی می گردد.

نقشه آسمانی

در این دانش، به این نکته اشاره می شود که آسمان، یک نقشه طبیعی دارد و لازم است با آن، آشنا شویم. صورت های فلکی و ستارگان آنها، نقش مهمی در این جهت یابی و موقعیت یابی بر روی نقشه های آسمانی دارند.

صورت های فلکی (Constellation)

هر یک از صورت های فلکی، از دسته ای از ستارگان تشکیل شده است که با نگاه ما به آنها، تصویری خیالی به شکل حیوانات مانند حمل (برّه)، ثور (گاو)، یا اسد (شیر)، و یا موجودی دیگر مانند میزان (ترازو)، قوس (کمان)، دلو و غیر آن، ترسیم می شود، و این نامگذاری ها به خاطر تسهیل در به خاطر سپردن آنها بوده است.

"کرنیلوس فاندیک" می گوید:

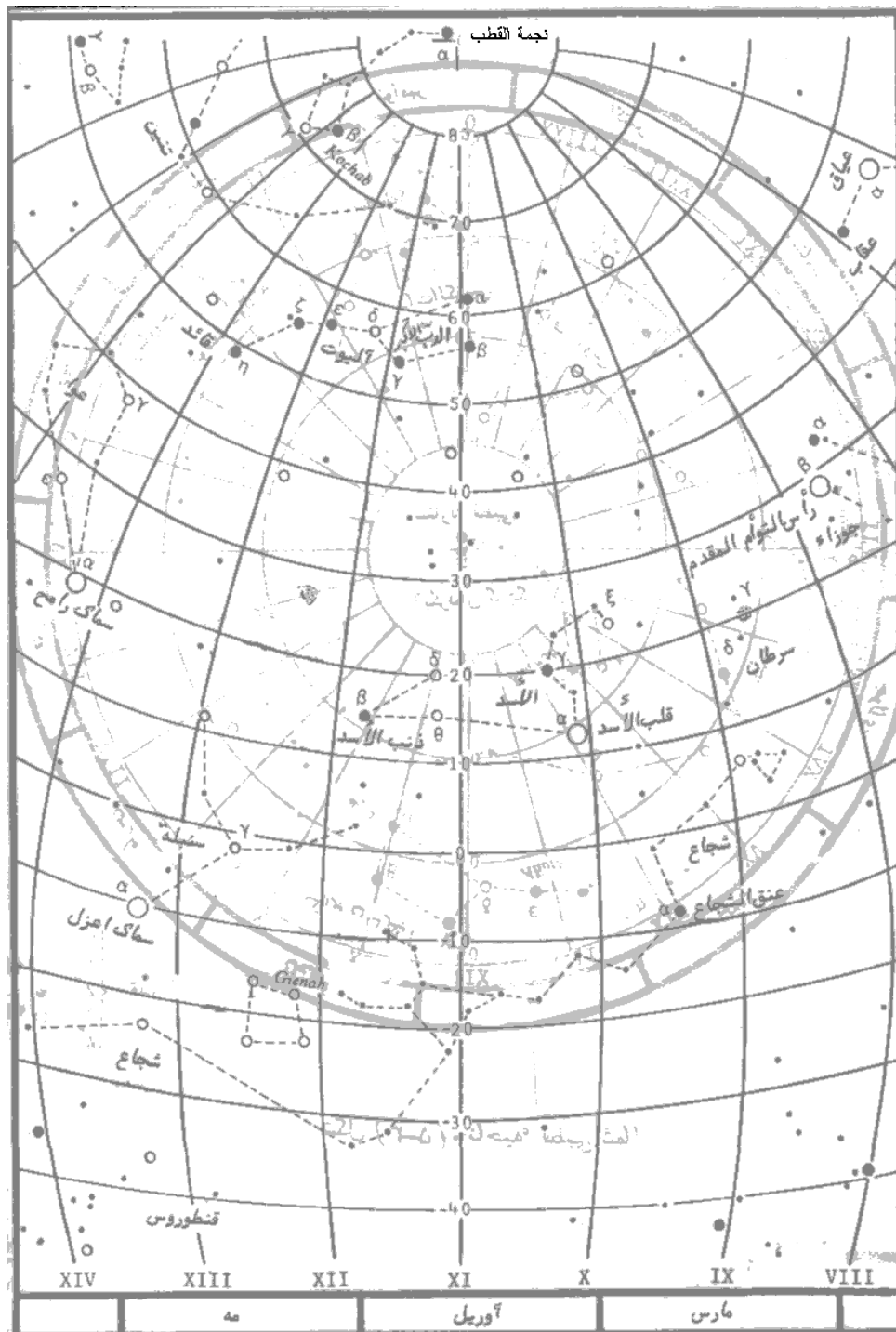
"از زمان های باستان، ستارگان ثوابت در کره آسمانی بر شکل صور حیوانات و اشیاء دیگر تقسیم شده اند. این امر به خاطر آسان تر شدن تعیین جایگاه ستارگان بوده است. بعضی از دانشمندان، این نامگذاری را به هندی ها نسبت داده اند، و برخی دیگر به کلدانیان، و گروهی دیگر به مصریان".

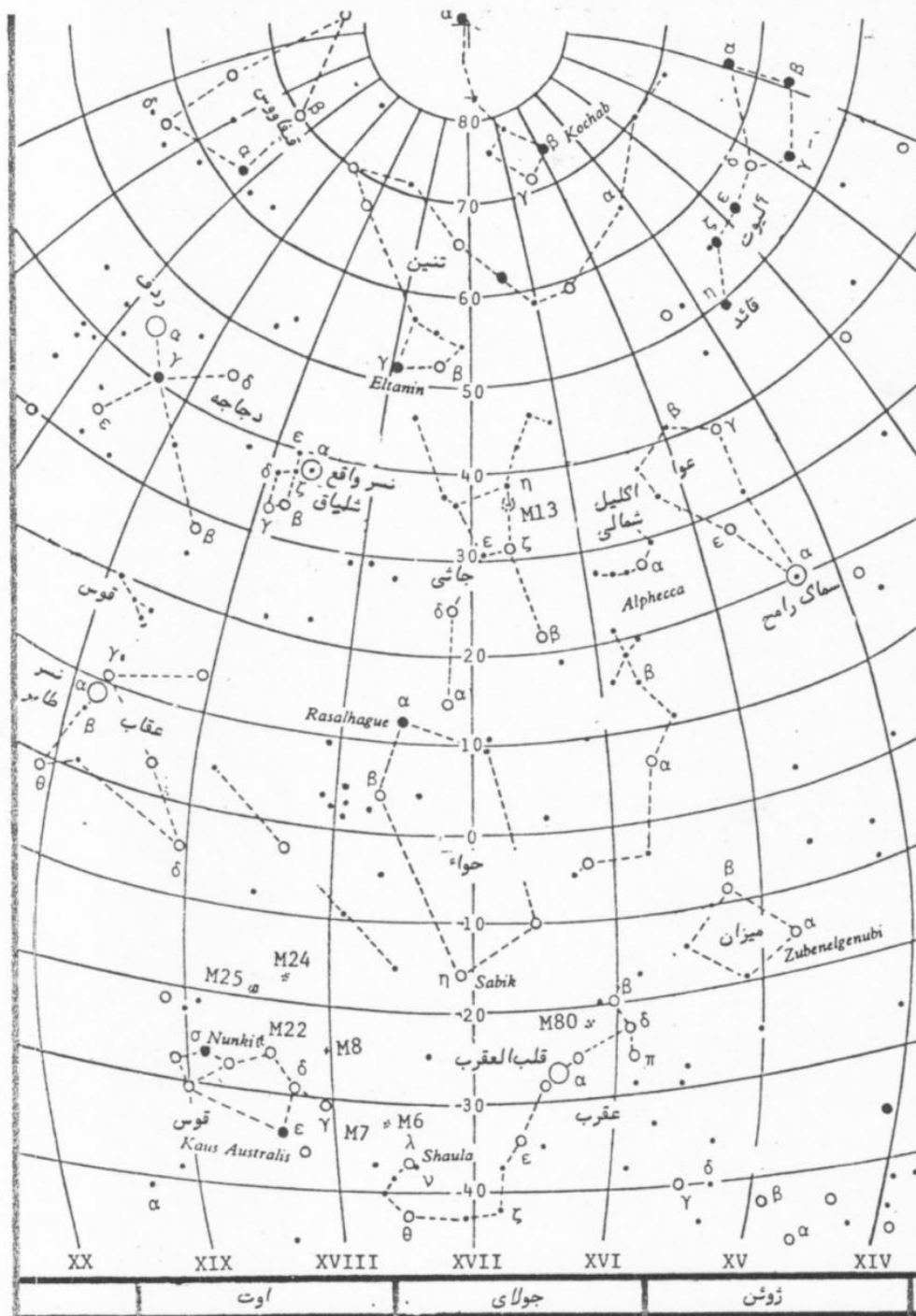
ابوریجان بیرونی نیز چنین می گوید:

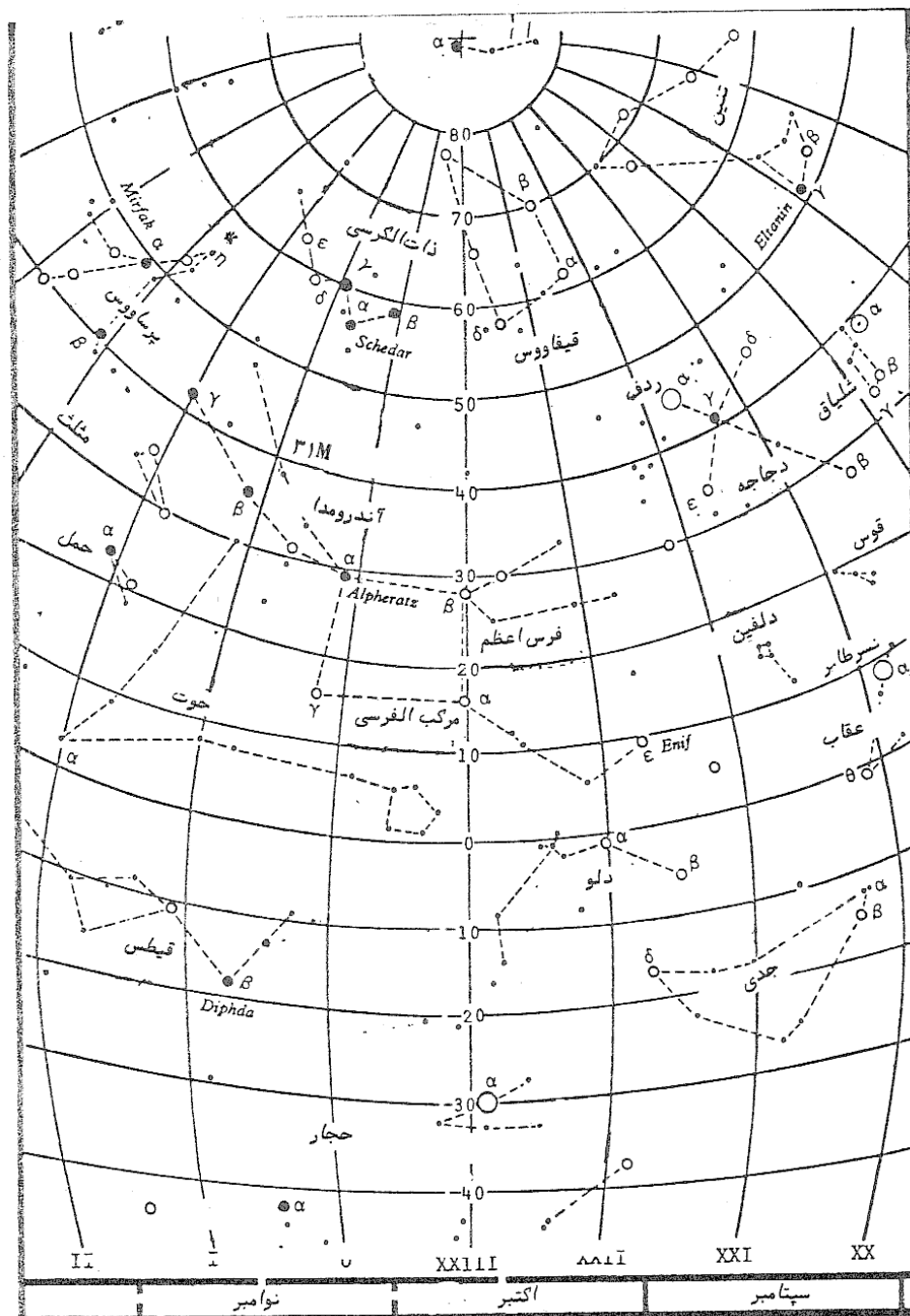
"جالینوس گفته است: نخستین کسی که این امر را انجام داده، "اراطس ستاره شناس" بوده است. این گفته نه تنها ممکن است، بلکه حتمی است. زیرا کتاب "پدیده ها"، نوشته اراطس و رموز و تفاسیر آن، بر این حقیقت گواهی می دهد".

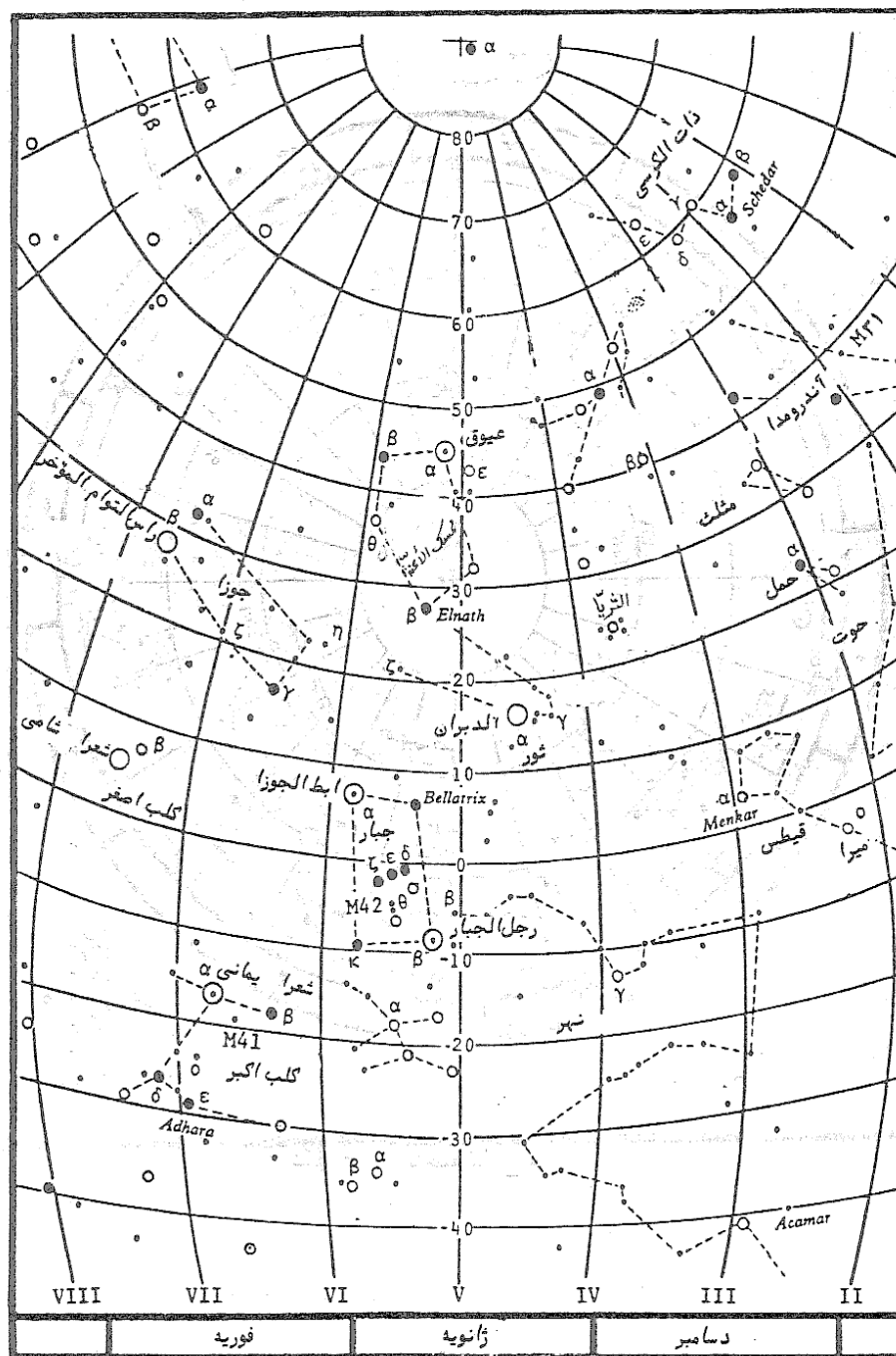
برخی از دانشمندان نیز بر آنند که نخستین کسی که بروج را تدوین کرده است، بطليموس بوده که 48 صورت فلکی را در فهرست خاصی قرار داده است.

صورت های فلکی، به چهار بخش: ربیعی (بهاری)، صیفی (تابستانی)، خریفی (پاییزی) و شتوی (زمستانی) به شرح ذیل، تقسیم می گردند.









ستاره قطبی (Polaris)

در این زمینه، ستاره قطبی، نقش بارزی دارد. این ستاره، به عنوان ستاره جُدیّ هم نامیده می شود. کلمه جدی، در ابتدا به فتح جیم و سکون دال و تخفیف یاء (جَدی) بوده است. ولی در علم هیأت و نجوم آن را به صورت تصغیر شده، یعنی: به ضمّ جیم و فتح دال و تشدید یاء (جُدیّ) آورده اند تا میان این جدی که نام ستاره قطبی است و آن جدی که نام دهمین برج و صورت فلکی است فرق باشد.

ستاره مذکور، در پایان دُم فرضی صورت فلکی دبّ اصغر (خرس کوچک) قرار دارد. صورت فلکی معروف به دبّ اصغر را به نام "بنات النعش الصغری" هم نامیده اند. این صورت فلکی، نزدیکترین صور فلکی به قطب شمال است.

ستاره جُدیّ در هر 24 ساعت یکبار به دور قطب شمال حقیقی می گردد. این امر به خاطر حرکت وضعی زمین است.

بُعد ستاره یادشده از قطب شمال حقیقی زمین در زمان ما بیش از یک درجه است. ولی همچنان که در مبحث حرکت تقدیمی زمین توضیح دادیم، محل آن همواره ثابت نیست، بلکه به صورت خیلی آهسته در حال تغییر می باشد.

علامه حسن زاده آملی از کتاب "أرواء الظماء" نوشته "فان دیک کرنیلیوس" نقل کرده اند که تفاوت میان ستاره جدی و قطب شمال حقیقی، یک درجه و بیست دقیقه است. اما سردار کابلی، فاصله میان آندو را یک درجه و چهارده دقیقه دانسته است، چنانکه در دائرة المعارف بریطانیا، (جلد هشتم، صفحه 153، طبع سیزدهم) آمده است.

از آنجا که ستاره جدی در هر شبانه روز، یک بار به دور قطب شمال حقیقی کره زمین گردش می کند، بنا بر این، نهایت ارتفاع و نهایت انحطاط دارد. در این حالت، ستاره یادشده بیشترین انطباق را بر نقطه قطب شمال حقیقی دارد. به خاطر

همین امر، فقها به هنگام تعیین قبله با ستاره جدی، این قید را هم اضافه می کنند که باید ستاره مذکور در نهایت ارتفاع یا نهایت انحطاط باشد.

ارتفاع ستاره قطبی از افق، تقریباً با عرض جغرافیایی ناظر برابر است. بنا بر این، ارتفاع ستاره قطبی:

در عرض جغرافیایی ۳۰ درجه شمالی، ۳۰ درجه است

در عرض جغرافیایی ۴۰ درجه شمالی، ۴۰ درجه است

در عرض جغرافیایی ۵۰ درجه شمالی، ۵۰ درجه است.

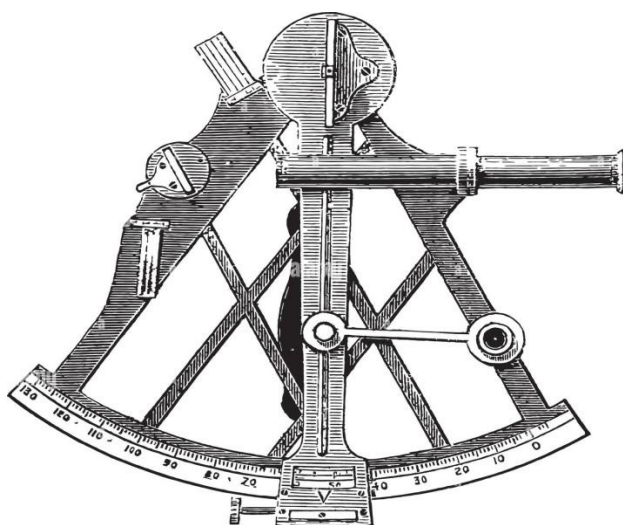
از اینرو، ستاره قطبی برای دریانوردان و کسانی که می خواهند موقعیت خود را در شب تشخیص دهند و عرض جغرافیایی را بدست آورند، بویژه برای ساکنان نیمکره شمالی، اهمیت بسزایی داشته است.

در نیمکره جنوبی نیز، از ستارگان و صورت های فلکی دیگری مانند صورت فلکی "چلیپا" که به عنوان صلیب جنوبی

(Southern Cross) شناخته می شود، به منظور تشخیص جهت و موقعیت، استفاده می شود.

سکستانت

سکستانت یا "سُدسیّه" (Sextant)، نام ابزاری فلکی برای اندازه گیری زاویه میان دو ستاره، یا دو موقعیت است. دریانوردان در طول قرن‌ها، از این ابزار برای تشخیص اندازه گیری زاویه میان یک جرم آسمانی و افق مورد نظرشان، استفاده نموده، و از طریق آن، موقعیت خود را محاسبه و مشخص کرده اند.



دریانوردان همچنین، ارتفاع یک جرم آسمانی مثل خورشید را اندازه گیری می کنند و زمان آن را نیز، یادداشت می نمایند و یک خط موقعیت (Line of Position) را بدست می آورند. آنان با انجام محاسبه مذکور نسبت به اجرام دیگر آسمانی که مشاهده می کنند، خطوط موقعیت دیگری را که یکدیگر را قطع می کنند بدست می آورند و از این طریق، مکان و موقعیت کشتی خود را در دریا و یا اقیانوس، مشخص می سازند.

روشن است که ناوبری آسمانی، نقش بسیار ارزشمندی را در پیشرفت های بشر در زمینه سفرهای دریایی، اکتشاف قاره ها و سرزمین های جدید، تجارت جهانی و ارتباطات جوامع بشری، ایفا نموده است.

سوره انعام – آیه ۱۰۶ تا ۱۱۳

اتَّبِعْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَأَعْرِضْ عَنِ
 الْمُشْرِكِينَ ﴿١٠٦﴾ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ
 حَفِيفًا وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ ﴿١٠٧﴾ وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ
 يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذَلِكَ زَيْنًا
 لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا
 يَعْمَلُونَ ﴿١٠٨﴾ وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ جَاءَتْهُمْ آيَةٌ
 لَيُؤْمِنُنَّ بِهَا قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَمَا يُشْعِرُكُمْ أَنَّهَا إِذَا
 جَاءَتْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿١٠٩﴾ وَنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَأَبْصَارَهُمْ كَمَا لَمْ
 يُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَنَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿١١٠﴾ وَلَوْ
 أَنَّنَا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَىٰ وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ
 قُبُلًا مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ
 يَجْهَلُونَ ﴿١١١﴾ وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ

وَالْجَنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ ﴿١١٢﴾ وَلِتَصْغَى إِلَيْهِ أَفْئِدَةُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَلِيَرْضَوْهُ وَلِيَقْتَرِفُوا مَا هُمْ مُّقْتَرِفُونَ ﴿١١٣﴾.

ترجمه

"از آنچه که از سوی پروردگارت به تو وحی شده است، پیروی کن، هیچ معبودی جز او نیست، و از مشرکان، روگردان شو. اگر خداوند اراده می کرد، آنان مشرک نمی شدند، و ما تو را نگهبان آنان قرار نداده ایم، و تو کارساز آنان نیستی. و آنان را که کسانی بجز خدا را فرا می خوانند دشنام ندهید، زیرا آنان هم خدا را از روی عداوت و بدون آگاهی، دشنام خواهند داد. و اینچنین، رفتار هر امتی را در نزد آنان آراستیم،

سپس، بازگشت آنان به سور پروردگارشان خواهد بود، پس آنان را به آنچه انجام داده اند، خبر خواهد داد.

و با تأکید، به خدا سوگند می‌خورند که اگر معجزه‌ای برایشان بیاید، حتماً به آن ایمان خواهند آورد. بگو: نشانه‌ها فقط در اختیار خداوند است، و چه می‌دانید که اگر آن معجزه‌ها هم بروز کنند آنان ایمان نمی‌آورند.

و ما دل‌ها و دیدگان آنان را دگرگون می‌سازیم، چنانکه در نخستین بار هم به آن ایمان نیاوردند، و آنها را در سرکشی و طغیان‌شان رها می‌سازیم تا سرگردان شوند.

و اگر ما فرشتگان را به سوی آنان فرو فرستاده بودیم، و مردگان هم با آنان سخن گفته بودند، و همه اشیاء را نزد آنان به صورت پیاپی محشور کرده بودیم، باز هم ایمان نمی‌آوردند، مگر اینکه خدا اراده کند، اما بیشتر آنان نمی‌دانند.

و اینچنین برای هر پیامبری، دشمنانی از شیطان های انس و جنّ قرار دادیم، که بعضی از آنها از روی فریبکاری، سخنان به ظاهر آراسته ای را به برخی دیگر القا می کردند. و اگر پروردگار تو اراده می کرد، آن را انجام نمی دادند. پس آنان را با آنچه به افترا می گویند، به حال خود بگذار.

و برای اینکه دل های کسانی که به آخرت ایمان نمی آورند به سخنان آنان توجه کنند و به آنها راضی شوند و به آنچه که می خواهند برسند."

توضیح

نکات ارزشمندی در این دسته از آیات شریفه قرآن نهفته است که به منظور رعایت اختصار، به برخی از مهمترین آنها به شرح زیر، اشاره می کنیم

نکته اول

اراده الهی بر این تعلق گرفته است که انسان، موجودی مختار و دارای اراده آزاد باشد. لازمه این امر، وجود اختلاف انسان ها در عقاید و باورهای گوناگون است. بر این اساس، نباید رهبران بزرگ دین و یا مؤمنان دیگر، از اینکه همه انسان ها از حق و حقیقت پیروی نمی کنند، نگران و یا اندوهگین باشند.

این نکته در آیات 106 و 107، به روشنی بیان گریده است:

اتَّبِعْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَأَعْرِضْ عَنِ
الْمُشْرِكِينَ . وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ
حَفِیْظًا وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ.

یعنی: "از آنچه که از سوی پروردگارت به تو وحی شده است، پیروی کن، هیچ معبودی جز او نیست، و از مشرکان، روگردان شو. اگر خداوند اراده می کرد، آنان مشرک نمی شدند، و ما تو را نگهبان آنان قرار نداده ایم، و تو کارساز آنان نیستی".

نکته دوم

پیروان هر آئین، شیفتگان مکتب فکری خودشان هستند و حمایت از آن را بر خود فرض می دانند و در برابر مخالفان و معارضان آن مکتب، موضع گیری می کنند.

از اینرو قرآن مجید، مراعات ادب را نسبت به پیروان آئین های دیگر به عنوان امری ضروری قلمداد می کند و به مسلمانان فرمان می دهد که از هرگونه توهین و ناسزاگویی نسبت به پیروان مکاتب دیگر، پرهیزند. زیرا در صورت ناسزاگویی، دیگران نیز، به عنوان دفاع از آئین خود، به مقابله به مثل و ناسزاگویی نسبت به مقدّسات اسلام، خواهند پرداخت. روشن است که توهین و ناسزاگویی، هرگز موجب ترویج آئین راستین و مذهب حق نمی گردد، و تنها اثر آن، ایجاد عداوت و دشمنی، و ترویج بی ادبی بد اخلاقی، فحاشی و بدزبانی در جامعه می باشد.

از آنجا که آئین اسلام، بر اساس عقلانیت و آرمانهای مقدس الهی و انسانی بنا شده است و دارای پشتوانه نیرومند منطقی و عقلانی است، شایسته است مسلمانان با تکیه بر استدلال و حکمت و موعظه حسنه، با مخالفان خود به بحث و گفتگو پردازند و از هرگونه زخم زبان، پرهیزند:

وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدُوًّا بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذَلِكَ زَيْنًا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ.

یعنی: "و آنان را که کسانی بجز خدا را فرا می خوانند دشنام ندهید، زیرا آنان هم خدا را از روی عداوت و بدون آگاهی، دشنام خواهند داد. و اینچنین، رفتار هر امتی را در نزد آنان آراستیم، سپس، بازگشت آنان به سور پروردگارشان خواهد بود، پس آنان را به آنچه انجام داده اند، خبر خواهد داد."

نکته سوم

انسان های عنود که در جهل مرکب قرار دارند و شیوه لجاجت را برگزیده اند، به هیچ وجه و با مشاهده هیچ دلیل و برهانی، دیدگاه خود را تغییر نمی دهند و به بازبینی باورهای خود، اقدام نمی کنند. حتی آنان که برای تغییر باور خود، شروطی را بیان می کنند، در صورتی که همه آن شروط هم تحقق یابند، باز هم از بازنگری در باورهای باطل خود، اجتناب می کنند. دلیل این امر، تحقق نوعی انسداد ذهنی است که به آن، دچار شده اند.

آیات 109 تا 111، به اینگونه افراد اشاره دارند:

وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ جَاءَتْهُمْ آيَةٌ لَّيُؤْمِنُنَّ بِهَا قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَمَا يُشْعِرُكُمْ أَنَّهَا إِذَا جَاءَتْ لَا يُؤْمِنُونَ . وَنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَأَبْصَارَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ

مَرَّةٍ وَنَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ. وَلَوْ أَنَّنَا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ
وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَى وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلًا مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا
إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ.

یعنی: "و با تأکید، به خدا سوگند می خورند که اگر معجزه ای
برایشان بیاید، حتماً به آن ایمان خواهند آورد. بگو: نشانه ها
فقط در اختیار خداوند است، و چه می دانید که اگر آن
معجزه ها هم بروز کنند آنان ایمان نمی آورند. و ما دل ها و
دیدگان آنان را دگرگون می سازیم، چنانکه در نخستین بار هم
به آن ایمان نیاوردند، و آنها را در سرکشی و طغیانشان رها
می سازیم تا سرگردان شوند. و اگر ما فرشتگان را به سوی
آنان فرو فرستاده بودیم، و مردگان هم با آنان سخن گفته
بودند، و همه اشیاء را نزد آنان به صورت پیاپی محشور کرده
بودیم، باز هم ایمان نمی آوردند، مگر اینکه خدا اراده کند، اما
بیشتر آنان نمی دانند".

نکته چهارم

وجود بدخواهان برای انبیاء الهی، امری طبیعی است. زیرا پیامبران، به راه حق و حقیقت دعوت می کنند، اما شیاطین، مردم را به سوی گناه، تباهی و ستم فرا می خوانند. نکته ای که در این دسته از آیات بیان شده این است که قرآن شریف، این بدخواهان را که از آنان به "شیاطین" تعبیر کرده است، به دو گروه شیطان هایی از جنس "بشر"، و شیطان هایی از جنس "جن"، تقسیم کرده است:

وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا.

یعنی: "و اینچنین برای هر پیامبری، دشمنانی از شیطان های انس و جن قرار دادیم، که بعضی از آنها از روی فریبکاری، سخنان به ظاهر آراسته ای را به برخی دیگر القا می کردند".

کلمه شیطان در زبان عربی، بر هر موجود شرّ و پلیدی اطلاق می شود. گرچه در بسیاری از موارد در آیات قرآن و روایات اسلامی، این کلمه به معنای "ابلیس"، آمده است.

"شیاطین انس" که از جنس بشر هستند، همان افراد بداندیش، معاند و ستمگری هستند که در مقابل رسالت انبیاء الهی، به مقابله بر می خیزند.

در اینجا لازم است، موضوع "شیاطین جنّ" را که در آیه 112 از سوره انعام آمده است، توضیح دهیم.

منظور از این گروه، معاندان و بدخواهانی از جنس اجنّه هستند که به فریب دیگران، می پردازند.

مفهوم "جنّ" را در مبحث علمی که در پیش است، تبیین خواهیم کرد.

در ادامه آیه یادشده، به این امر نیز اشاره شده است که اگر اراده خداوند بر این تعلق می گرفت که این دو دسته از

معاندان و بدخواهان هم از میان بروند و یا زفتارهای آنان متوقف شود، هرگز نمی توانستند به عمل تبهکارانه خود ادامه دهند. اما همانگونه که قبلاً بیان شد، نظام عالم، بر مبنای رقابت و اختیار و آزادی اراده، پایه ریزی شده است.

از اینرو، در ادامه آیه مذکور، چنین آمده است:

وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ.

یعنی: "و اگر پروردگار تو اراده می کرد، آن را انجام نمی دادند. پس آنان را با آنچه به افترا می گویند، به حال خود بگذار."

نکته پنجم

آیه 113، فلسفه اذن تکوینی خداوند نسبت به آزادی عمل شیاطین انس و جنّ را بیان می کند. زیرا همانگونه که توضیح دادیم، اراده خداوند بر وجود رقابت و انتخاب آزاد برای انس و جنّ، تعلّق گرفته است. زیرا در میدان رقابت آزاد و اختیار و

امکان حق انتخاب، خوب از بد، و مطیع از عاصی، و فرد شایسته از شخص تبه‌کار، شناخته می‌شود. همچنین در پرتو این پدیده، رفتار انسان‌های صالح و عدالت‌پیشه، ارزش واقعی پیدا می‌کند.

از سوی دیگر می‌دانیم که لازمه میدان رقابت و انتخاب آزاد، وجود طیف‌های گوناگون خوب و بد و کشش‌های مختلف مثبت و منفی است که آدمی را میان دو راهی قرار می‌دهند و او را به انتخاب یکی از آن دو مسیر حق یا باطل، و اطاعت یا معصیت، فرا می‌خوانند.

آیه مورد نظر، به این حقیقت اشاره دارد که نظام مبتنی بر وجود رقابت، اراده آزاد و اختیار، چنین اقتضا می‌کند که

دل های گروهی که دین الهی را نمی پذیرند، به سوی القائنات
شیاطین گرایش پیدا کنند و به آن سمت و سو بروند:

وَلِتَصْغَىٰ إِلَيْهِ أَفْئِدَةُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَلِيَرْضَوْهُ
وَلِيَقْتَرِفُوا مَا هُمْ مُّقْتَرِفُونَ.

یعنی: "و برای اینکه دل های کسانی که به آخرت ایمان
نمی آورند، به سخنان آنان توجه کنند و به آنها راضی شوند و
به آنچه می خواهند برسند".

توضیح: ضمیر مفرد در کلمه "إليه" در آیه مذکور، به کلمه
"وحي" که در تقدیر است و از عبارت "يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى
بَعْضٍ" در آیه قبلی استفاده می شود، باز می گردد که اشاره به
القاء پیام های فریبنده میان شیاطین می باشد. همچنین،
ضمیر یادشده ممکن است به کلمه "زُخْرَفَ الْقَوْلِ" باز گردد.

بحث علمی و فلسفی

جَنّ چیست؟

در تبیین حقیقت موجودی به نام "جَنّ"، دیدگاه های گوناگونی از منظر دین، فلسفه و علم، مطرح گردیده است.

دیدگاه دین

از نقطه نظر دین، "جن" یک نوع از آفریدگانی است که غیر قابل مشاهده با حواس طبیعی است و از ادراک، اراده و اختیار، برخوردار است و از اینرو، دارای تکلیف و مسئولیت اخلاقی می باشد. این موجود همچنین، زندگی و مرگ دارد، و از توانمندی های ویژه ای نیز، بهره مند است.

دیدگاه فلسفه

از نقطه نظر فلسفه، شایسته است به این پرسش ها، پاسخ

عقلانی و استدلالی داده شود:

1. آیا جن به عنوان یک موجود واقعی در خارج از ذهن،

وجود دارد؟

2. در صورت وجود داشتن آن، آیا یک موجود از عالم

طبیعت است، و یا مجرد از ماده؟

3. اگر یک موجود از عالم طبیعت است، جسم آن چه

ماهیت و خصوصیتی دارد که به صورت طبیعی،

مشاهده نمی شود؟

در مورد اصل وجود "جن"، برخی از فلاسفه مانند ابن سینا،

دیدگاه روشنی ارائه نداده اند. گرچه این فیلسوف مشائی،

هستی را به دو نوع: مادی و مجرد از ماده تقسیم می کند، اما

به روشنی توضیح نمی دهد که "جن"، از عالم مجرد از ماده

(همانند عقول و نفوس) است.

نظام وجودشناسی و جایگاه عالم عقول و نفوس در مکتب
 "ابن سینا" بدین شرح است:

آفرینش عالم ، بر اساس فیاض بودن و تجلی (Emanation) حق است. از واجب الوجود که قائم بالذات است ، یک حقیقت متعالی به نام عقل اول صادر می شود. زیرا : "الواحد لا یصدر عنه إلا الواحد". (از وجود واحد و مطلقا بسیط ، تنها یک وجود صادر می گردد). عقل اول ، ممکن الوجودی است که از واجب الوجود بالذات ، فعلیت یافته و به عبارت دیگر ، واجب بالغیر شده است.

از عقل اول ، حقائق دیگر یعنی "عقل دوم" به لحاظ توجه به مبدء خود ، و "نفس محرکه آسمان اول" به لحاظ توجه به جنبه عالی خود که عبارت است از فعلیت ، و "فلک الافلاک" به لحاظ توجه به جنبه دانی خود که عبارت است از امکان ، پدید آمده اند.

این جریان صدور ، از عقلی به عقل دیگر تا تحقق سلسله
عقول دهگانه و نفوس سماوی نه گانه ادامه می یابد.

بر اساس این نظریه ، تحول عالم وجود و حرکات افلاک ،
ناشی از اشتیاق این موجودات در راستای طلب عقلی است که
مصدر فیض و موجب انبعاث آنان بوده است.

دهمین عقل که "عقل مفارق" و "عقل فعال" نامیده می شود ،
مصدر افاضه نفوس بشری و تجلی بخش افکار و صور علمی
بر نفوسی است که قابلیت توجه به آن را احراز کرده اند.

بنا بر دیدگاه فلسفه مشائی، نمی توان گفت که هرچه غیر
قابل حس و مشاهده است وجود ندارد. زیرا آنچه به عالم
مجرّد از مادّه تعلق دارد، غیر قابل حس و مشاهده با حواس
طبیعی است، در عین حال وجود دارد.

اما آیا "جنّ" هم به این عالم تعلّق دارد؟ ابن سینا بدین امر،
تصریح نمی کند.

اما "صدرالمتألهین" در تبیین دیدگاه مکتب خود، غیر از عالم عقول مجرّده و عالم محسوس، عالمی را به عنوان "عالم برزخ" که "عالم مثال" هم نامیده می شود، معرفی می کند. آشنایی به نظام "وجودشناسی" در مکتب "صدرالمتألهین"، نقش مهمی را در ادراک جایگاه موجودات گوناگون در نظام هستی ایفا می کند.

صدرالمتألهین، قائل به اصالت وجود و تشکیک آن است. او وجود را بسان نور، حقیقتی یگانه می داند که دارای مراتب و درجات مختلف در شدّت و ضعف است. موجودات عالم ظهور نیز، تعینات آن حقیقت واحد می باشند که ذهن انسان آن تعینات را انتزاع می کند و به صورت ماهیّات اشیاء جلوه گر می سازد.

بنا بر این، ماهیّات در حقیقت، اعراض وجود هستند که توسط ذهن، اعتبار می شوند.

گرچه حقیقت وجود ذاتا ، امر واحد و یگانه است ، اما به لحاظ اینکه وجود ، وحدت در کثرت و کثرت در وحدت است ، امکان تقسیم منطقی بر اساس مراتب آن وجود دارد. بر این مبنا ، صدر المتألهین ، وجود را به "ارتباطی" و "نفسی" تقسیم می کند. وجود ارتباطی ، محمول را به موضوع در قضیه ارتباط می دهد. وجود نفسی نیز ، به سه قسم تقسیم می گردد : جوهر ، عرض و ذات حق که نه جوهر است و نه عرض. از آنجا که علم به گُنه وجود برای ما مقدور نیست ، بنا بر این ، علم ما تنها به ماهیات است.

ماهیات نیز به دو قسم کلی و جزئی تقسیم می شوند. ماهیات کلی نیز بر دو قسم هستند : قسم اول آنست که از جزئیات انتزاع می شوند و تنها در ذهن جای دارند. قسم دوم آنست که قبل از جزئیات، وجود مستقل داشته و دارد، این

قسم از ماهیات ، همان مُثُل افلاطونی هستند. صدر المتألهین ، اعیان ثابته را به عنوان حقائق مستقل از عالم جزئیات ، قلمداد می کند و واقعیت ارباب انواع یا صور معقول را که انواع خود را در عالم طبیعت تحت فرمان دارند می پذیرد.

از دیدگاه وی ، موجودات عالم طبیعت ، بازتاب صور معقولند که با اصل خود ، ذاتا یکی هستند و تفاوت آنها فقط به لحاظ دورتر بودن جزئیات مذکور از مصدر وجود است.

صدر المتألهین بر آن است که از ذات واحد و بسیط حق ، یک موجود بسیط متجلی گردیده که "عقل اول" ، "فیض مقدّس" و "حقیقة الحقائق" نام دارد.

او معتقد است که آفرینش ، با نخستین تعین ذات الهی که "حقیقت محمدیه" نامیده است ، آغاز گردیده و پس از این مرتبه ، عقول مجرّده قرار دارند. آخرین عقل مجرّد ، به عنوان "واهب الصّور" نامیده می شود که به فرمان الهی ، تدبیر امور

عالم و الهام حقائق به انبیاء و اولیاء را بر عهده دارد. پس از عقول مجرده ، عالم برزخ که با عناوین دیگری مانند "عالم مثال" و "عالم خیال منفصل" و "عالم صور معلقه" نامیده می شود، وجود دارد ؛ و پس از آن، عالم محسوسات قرار گرفته است.

عالم مثال، در نظام هستی شناختی صدرالمتألهین، مرتبه ای واقعی از وجود است که در سلسله مراتب جهان هستی، از عالم ماده و محسوسات، لطیف تر است، ولی از عالم عقول مجرّده، صورت مندتر می باشد.

یکی از مبانی حکمت متعالیه، نظریه تشکیک وجود است. بر اساس این نظریه، وجود، یک حقیقت بسیط است و دارای مراتب شدت و ضعف می باشد.

از دیدگاه این دانشمند فلسفه، که در آثار متعدد او مانند کتاب "مفاتیح الغیب" انعکاس یافته، "جنّ"، یک نوع از

موجودات دارای حیات است که دارای وجود واقعی و خارجی است. بنا بر این، وجود جن، در سلسله مراتب هستی که بر تشکیک وجود مبتنی می باشد، جایگاه خاص خود را دارد.

در این نظریه، جن، دارای روح و جسم است. اما نوع جسم آن با ماده طبیعی معروف، متفاوت می باشد، و به نحوی لطیف و انعطاف پذیر است که امکان ظهور در مرتبه وجودی عالم طبیعت، و همچنین امکان بروز در مرتبه عالم غیب را دارد، و از اینرو، می تواند از دید طبیعی، ظاهر شود و یا به حالت اختفا درآید. زیرا این موجود، صورتی در این عالم، و صورتی در عالم غیب دارد.

مثالی که برای تقریب به ذهن نسبت به انعطاف پذیری بدن موجود یادشده بیان گردیده، این است که همانگونه که بخار آب، هنگامی که به صورت متکاثف و فشرده درآید، همانند ابر، قابل مشاهده می گردد، اما هنگامی که بسیار پراکنده

شود، به حالت اختفا می رود. گرچه آن بخار در دو حالت، وجود خارجی دارد.

روشن است که این مثال، در صدد آن نیست که بدن اجنه را از نظر فیزیکی، دقیقاً همانند بخار آب که از عالم طبیعت محسوس است معرفی کند، و تنها به منظور تقریب نقش "تکاثف و یا پراکندگی اجزاء در ظهور و اختفا" به ذهن پژوهشگران، بیان گردیده است.

دیدگاه علم

علوم تجربی و مکتب تجربه‌گرایی (Empiricism) که سرچشمه معرفت را تجربه و مشاهده عینی و حسی می دانند، تنها می توانند پیرامون وجود یا عدم امور طبیعی و مادی محض به اظهار نظر پردازند و از اینرو، نمی توانند نفیاً یا اثباتاً در باره موضوع بحث ما نظر بدهند. زیرا موضوع بحث ما، از امور

فراطبیعی است و خارج از محدوده شواهد حسی و تجربی
 قلمداد می‌گردد.

اما در دانش‌هایی مانند اونتولوژی یا هستی‌شناسی
 (Ontology)، شناخت‌شناسی (Epistemology)، و فلسفه ذهن
 (Philosophy of mind) می‌توان به تحلیل و تبیین این مبحث
 پرداخت.

از دیدگاه اونتولوژی، می‌توان بحث کرد که آیا امکان دارد
 موجودی غیرمحسوس، وجود خارجی داشته باشد؟

با تقویت پایه‌های هستی‌شناسی کثرت‌گرا با لایه‌های متعدد
 (Pluralist Ontology)، پذیرفتن حقایق فراتر از جهان مادی و
 فیزیکی، دیگر به عنوان یک امر مخالف با علوم مدرن، قلمداد
 نمی‌گردد.

از نقطه نظر شناخت شناسی، از این امر بحث می شود که بنا بر فرض وجود "جن"، چگونه می توان آن را شناخت و نسبت به آن، معرفت پیدا کرد؟

از منظر فلسفه ذهن، این پرسش مطرح می گردد که آیا پدیده آگاهی، منحصرأ به مغز مادّی انسان وابسته است، و یا امکان تحقق آن در ذهن انسان، خارج از معادلات مادّی مغز، وجود دارد؟

چنانکه قبلاً بیان شد، در دانش "فلسفه ذهن"، دو گرایش مختلف، یعنی: گرایش مادّه گرایانه یا فیزیکالیسم، و گرایش دوگانه انگاری یا متافیزیکالیسم وجود دارند.

پرسشی که در نزد این دو گرایش مطرح می شود این است که آیا جن به عنوان یک موجود غیر مادّی محض و غیر محسوس، می تواند دارای آگاهی و اختیار باشد؟

از نقطه نظر دیدگاه فیزیکالیسم (Physicalism)، آنچه به عنوان ذهن نامیده می شود، فقط فعالیت مغز است و چیزی فراتر از آن نیست. بر اساس این گرایش، امکان آگاهی و اختیار بدون وجود مغز مادی، وجود ندارد.

اما از منظر دیدگاه دوگانه انگاری (Dualism) یا متافیزیکالیسم (Non-physicalist)؛ که "ذهن" را امری فراتر از "ماده" می داند، امکان تحقق ادراک ذهنی فراتر از عالم ماده نیز، وجود دارد. بر اساس این گرایش در "فلسفه ذهن"، وجود موجودی بدون اینکه مغز مادی مشابه انسان داشته باشد اما در عین حال، دارای آگاهی و اختیار باشد، امکانپذیر است.

مجدداً یادآور می شود که در عصر حاضر، در پرتو پژوهش دانشمندان بزرگی مانند لایبنیتس، دیوید چالمرز، و برخی از

صاحب نظران در زمینه فیزیک کوانتوم؛ دیدگاه متافیزیکالیسم در فلسفه ذهن، از استواری بیشتری برخوردار گردیده است. زیرا – همانگونه که در مباحث پیشین بیان کردیم – موضوع "کیفیّات ذهنی" (Qualia) در "فلسفه ذهن"، جهانبینی فیزیکالیستی را با چالشی جدّی مواجه ساخته است. از یکسو، "گوتفریت ویلهلم لایبنیتس" (Gottfried Wilhelm Leibniz) به عنوان یک فیزیکدان، فیلسوف و ریاضیدان، در کتاب "مونادولوژی" (Monadology)، وجود حقیقی را فراتر از طبیعت و عالم فیزیکی تحت عنوان "موناد" (Monad) یا جوهری که مرکز ادراک است، به اثبات رسانده است، در حالی که این وجود، امری بسیط و مجرّد از مادّه است. از سوی دیگر، دیوید چالمرز (David Chalmers) به عنوان یک دانشمند بزرگ در عرصه علوم شناختی و فلسفه ذهن، "مسأله دشوار آگاهی" (Hard Problem of Consciousness)

را مبنی بر اینکه: "چرا فرآیندهای فیزیکی، به تجربه‌های درونی آگاهانه و کیفیات ذهنی که کوالیا "Qualia" نامیده می‌شوند، منتهی می‌گردند؟"، مطرح کرده است، و بدن وسیله، گرایش فیزیکالیسم محض را در "فلسفه ذهن" به چالش کشیده است.

علاوه بر این، دانش فیزیک کوانتوم (Quantum physics) که رفتار ماده و انرژی را در کوچکترین مقیاس‌ها مانند اتم‌ها، الکترون‌ها و فوتون‌ها و دیگر زیر اتم‌ها (Subatomic particle)، مورد بررسی قرار می‌دهد؛ مبانی فیزیک کلاسیک را به چالش کشیده و پنجره‌های جدیدی را به روی واقعیت گشوده است. همانگونه که پیش از این هم بیان شد، قوانینی مانند "برهم‌نهی کوانتومی" (Quantum superposition)، "درهم‌تنیدگی کوانتومی" (Quantum entanglement)، "اصل عدم قطعیت هایزنبرگ" (Uncertainty Principle)،

"دوگانگی موج-ذره" (wave-particle duality) و امثال آنها، قوانین فیزیک کلاسیک را زیر سؤال برده و پایه های آن را مانند "جهان بسته" و "احتمال و واقعیت منحصر در ماده"، متزلزل کرده و گرایش فیزیکالیسم را با مشکل جدی روبرو ساخته است که آگاهی را فقط محصول مغز مادی، قلمداد می کند.

آیا این امکان وجود دارد که غیر از مغز انسان، موجودی دیگر هم بتواند زبان بفهمد، استدلال کند، حافظه داشته باشد، تصمیم بگیرد، و عملکرد منطقی و هدفمند داشته باشد؟ اگر کسی بگوید: نه، چنین چیزی امکان ندارد، پس چه پاسخی در رابطه با "هوش مصنوعی" (Artificial Intelligence) می تواند داشته باشد که بدون وجود مغز بشری، امکانات یادشده را در بردارد.

طبیعی است که این مثال، برای مقایسه آگاهی جن به عنوان موجودی غیر مادی محض، با توانایی های "هوش مصنوعی"

که به عالم طبیعت تعلق دارد، بیان نشده است؛ بلکه این مثال را بدین جهت بیان کردیم که امروزه در پرتو دانش بشری، ثابت شده است که هوش و آگاهی، فقط محصول مغز انسان نیست، و امکان تحقق آن، فراتر از مغز طبیعی بشر نیز، وجود دارد.

سوره انعام – آیه ۱۱۴ تا ۱۲۴

أَفَغَيْرَ اللَّهِ أَبْتَغِي حَكَمًا وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِّن رَّبِّكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ ﴿١١٤﴾ وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿١١٥﴾ وَإِن تُطِغْ أَكْثَرُ مَنْ فِي الْأَرْضِ يَضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ ﴿١١٦﴾ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ مَنْ يَضِلُّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ﴿١١٧﴾ فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ ﴿١١٨﴾ وَمَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ وَإِنَّ كَثِيرًا لِّيُضِلُّونَ بِأَهْوَائِهِمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِينَ ﴿١١٩﴾ وَذَرُوا ظَاهِرَ الْإِثْمِ وَبَاطِنَهُ إِنَّ الَّذِينَ

يَكْسِبُونَ الْإِثْمَ سَيُجْزَوْنَ بِمَا كَانُوا يَقْتَرِفُونَ ﴿١٢٠﴾ وَلَا تَأْكُلُوا
 مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ
 لَيُوحُونَ إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ
 لَمُشْرِكُونَ ﴿١٢١﴾ أَوْ مَن كَانَ مَيِّتًا فَأَخْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا
 يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَن مَّثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ
 مِنْهَا كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٢٢﴾ وَكَذَلِكَ
 جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ أَكْبَرًا مُّجْرِمِيهَا لِيَمْكُرُوا فِيهَا وَمَا يَمْكُرُونَ إِلَّا
 بِأَنْفُسِهِمْ وَمَا يَشْعُرُونَ ﴿١٢٣﴾ وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ
 نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتَى مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ
 رِسَالَتَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغَارٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعَذَابٌ
 شَدِيدٌ بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ ﴿١٢٤﴾.

ترجمہ

"آیا داوری جز خدا طلب کنم؟ در حالی کہ او کسی است کہ

کتاب آسمانی را به تفصیل، برای شما نازل کرده است، و کسانی که کتب آسمانی به آنها داده شده است می دانند که این کتاب، از جانب پروردگارت به حق فرو فرستاده شده است. بنا بر این، از تردیدکنندگان مباش.

و کلمات پروردگارت با صداقت و عدالت، به کمال رسیده است، هیچ تغییر دهنده ای برای سخنان او وجود ندارد، و او شنوا و داناست.

اگر از بیشتر کسانی که در زمین هستند پیروی کنی، تو را از راه خدا گمراه خواهند کرد، آنان جز از حدس و گمان، پیروی نمی کنند، و جز تخمین زدن، کاری انجام نمی دهند.

همانا، پروردگار تو نسبت به آنکه از راه خدا گمراه می شود و نسبت به هدایت یافتگان، داناتر است.

پس، از آنچه نام خدا بر آن یادشده است بخورید، اگر به نشانه های او باورمند هستید.

شما را چه می شود که از آنچه نام خدا بر آن یاد شده است
 نمی خورید، در حالی که آنچه بر شما حرام است را به تفصیل
 برای شما بیان کرده است، مگر آنچه که به آن ناچار شوید.
 همانا بسیاری، دیگران را با هواهای نفسانی و بدون علم و
 آگاهی، گمراه می کنند. همانا، پروردگارت، به تجاوزکاران،
 داناتر است.

گناه آشکار و نهان را ترک کنید. همانا، کسانی که مرتکب گناه
 می شوند، به زودی به خاطر آنچه مرتکب گردیده اند، کیفر
 داده خواهند شد.

و از آنچه نام خدا بر آن برده نشده است، نخورید. به یقین این
 عمل، فسق است. و شیطان ها پیام های خود را به پیروان
 خود القا می کنند تا با شما به جدال برخیزند، و اگر شما از
 آنان پیروی کنید، یقیناً مشرک خواهید بود.

آیا آنکسی که مرده بود و ما او را زنده کردیم و برای او روشنایی قرار دادیم تا در پرتو آن، به مسیر خود در میان مردم ادامه دهد، مانند کسی است که به عنوان مثال، در تاریکی ها قرار گرفته و نمی تواند از آن بیرون آید؟ اینگونه، آنچه کافران انجام داده اند، در نزدشان زینت داده شده است.

و اینچنین، در هر آبادی، سرانِ تباهکارانش را قرار دادیم تا در آنجا به فریبکاری پردازند. و آنان، جز به خودشان، نیرنگ نمی زنند، و نمی فهمند.

و آنگاه که نشانه ای برای آنان بیاید، می گویند: ما ایمان نمی آوریم تا آنکه آنچه به پیامبران خدا داده شده، به ما نیز داده شود. و خداوند بهتر می داند که رسالت خود را در کجا قرار دهد. به زودی، به آنانکه جرم و جنایت کردند، به خاطر نیرنگی که مرتکب می شدند، ذلّت در پیشگاه خدا و کیفری سخت خواهد رسید."

توضیح

مباحث متنوعی در این دسته از آیات شریفه، بیان گردیده است.

آیه های 114 و 115، مقام حَکَم بودن را مخصوص خداوند می داند و قرآن را به عنوان کلام خدا و برنامه ای جامع برای هدایت بشر معرفی می کند. کلمه "حَکَم"، به معنای "داور" و "فرمانروا" آمده است. بنا بر این، خدای بزرگ، حاکم و فرمانروایی است که به دلیل داشتن حکمت و عدالت، شایستگی داوری و هدایت بشر را دارد. از سویی دیگر، پروردگار سمیع و علیم، رسالت همه انبیاء را با مبعوث کردن رسول خاتم (ص)، تکامل بخشیده و برنامه جامع هدایت الهی را با نزول قرآن مجید، تبیین فرموده و آن را از نظر صداقت و

عدالت به اوج کمال رسانده است، به نحوی که نیازی به تبدیل و تغییر ندارد و به عنوان آخرین کتاب آسمانی، جاودانه است. بر این اساس، هیچ مجالی برای انکار و یا تردید در کتاب آسمانی قرآن و راه مستقیمی که خداوند با ارسال پیامبر گرامی اسلام (ص) ارائه فرموده است، وجود ندارد.

آیه 116، به این نکته اشاره می کند که دیدگاه اکثریت، همیشه دلیل درست بودن و حق بودن نیست. این نکته توسط علوم و دانش های امروزی نیز، به روشنی تبیین گردیده است که در بخش "بحث علمی"، توضیح داده خواهد شد.

دلیل این امر را قرآن شریف بدین صورت بیان فرموده است که اکثریت مردم، نخبگان در علم و حکمت نیستند که سخنان خود را بر اساس مبانی صحیح فکری و تخصصی بیان کنند، بلکه اکثریت، بر مبنای حدس و گمان و یا تخمین زدن و یا

احساسات و سوگیری های خاص خودشان، اعلام نظر می کنند (إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ). بنا بر این، داوری خداوند حکیم و عادل، باید بر ظنّ و گمان ناشی از پوپولیسم و عوام گرایی، حاکم باشد.

از اینرو، در آیه 117، چنین می خوانیم:

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ مَنْ يَضِلُّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ.

یعنی: "همانا، پروردگار تو نسبت به آنکه از راه خدا گمراه می شود و نسبت به هدایت یافتگان، داناتر است".

آیه های 118 و 119، بر اطاعت از اوامر خداوند و عدم توجه به شبهاتی که توسط ناباوران مطرح می شود، تأکید می ورزند. گروهی از مشرکان با ایجاد شبهاتی پیرامون گوشت حلال، به مسلمانان می گفتند: چرا شما گوشت حیوانی را که خودتان به

عنوان انسان ذبح کرده و کشته است می خورید، اما از گوشت حیوانی خدا او را کشته و میرانده است استفاده نمی کنید؟ قرآن مجید در این آیات شریفه، به این نکته اشاره می کند که در آیات دیگر قرآن، تفصیل گوشت های حلال و حرام بیان گردیده است، و مسلمانان باید بر اساس آن احکام الهی عمل کنند، نه وسوسه های کافران:

فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ . وَمَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ وَإِنَّ كَثِيرًا لِّيُضِلُّونَ بِأَهْوَائِهِمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِينَ .

یعنی: "پس، از آنچه نام خدا بر آن یادشده است بخورید، اگر به نشانه های او باورمند هستید. شما را چه می شود که از آنچه نام خدا بر آن یادشده است نمی خورید، در حالی که آنچه بر شما حرام است را به تفصیل برای شما بیان کرده

است، مگر آنچه که به آن ناچار شوید. همانا بسیاری، دیگران را با هواهای نفسانی و بدون علم و آگاهی، گمراه می کنند. همانا، پروردگارت، به تجاوزکاران، داناتر است". منظور از "آنچه نام خدا بر آن برده شده است"، گوشت حیوانات حلال گوشتی است که توسط افراد مسلمان، با ذکر نام خدا، ذبح شده است.

آیه 120 و 121، ضمن تأکید بر اجتناب از گناهان آشکار و نهان به نحو عام، از مسلمانان می خواهد تا از استفاده از گوشت های حرام، اجتناب کنند، گرچه تبهکاران و نیروهای شرّیر که در این آیات به عنوان "شیاطین" نامیده شده اند، تلاش می کنند با وسوسه افرادی از جامعه، آنان را به جان مسلمانان بیندازند و به ستیز با اهل ایمان وادار کنند:

وَذَرُوا ظَاهِرَ الْإِثْمِ وَبَاطِنَهُ إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْإِثْمَ سَيُجْزَوْنَ
بِمَا كَانُوا يَقْتَرِفُونَ. وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ

لَفِسْقٍ وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ.

یعنی: "گناه آشکار و نهان را ترک کنید. همانا، کسانی که مرتکب گناه می شوند، به زودی به خاطر آنچه مرتکب گردیده اند، کیفر داده خواهند شد. و از آنچه نام خدا بر آن برده نشده است، نخورید. به یقین این عمل، فسق است. و شیطان ها پیام های خود را به پیروان خود القا می کنند تا با شما به جدال برخیزند، و اگر شما از آنان پیروی کنید، یقیناً مشرک خواهید بود."

در پایان این دو آیه، به مسلمانان هشدار داده شده است که در صورت پیروی از مشرکان، آنان نیز، در ردیف اهل شرک، قرار خواهند گرفت.

آیه 122، انسان ها را به دو دسته تقسیم می کند:

دسته اول، کسانی هستند که گرچه در آغاز، فاقد هدایت الهی بوده اند، اما جهل آنان بسیط بوده و آمادگی راه یافتن به صراط مستقیم را داشته، و از اینرو، در پرتو هدایت های الهی، به حیات طیّبه که مقتضای ایمان و عمل صالح است، دست یافته اند. در پی این آمادگی و اقدام شایسته آنان، خداوند بزرگ نیز، نور علم و بصیرت ویژه را به آنان ارزانی داشته تا بتوانند راه حق را تشخیص دهند و در میان مردم، به سیر و سلوک الی الله، پردازند.

قرآن مجید، از این گروه از انسان ها، با عنوان مردگانی که خداوند آنها را احیا کرده و در پرتو نور الهی قرار داده است، یاد می کند. مقصود از مرده بودن آنان، فقدان هدایت اولیه است که هرکسی پیش از هدایت الهی، از آن رنج می برد. همچنین، منظور از احیاء و زنده ساختن این دسته از انسانها، اعطای حیات طیّبه الهیه از سوی خداوند است که در پرتو

ایمان و رفتارهای شایسته نصیب آنان می گردد. چنانکه قرآن شریف در آیه 97 از سوره "نحل"، می فرماید:

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ.

یعنی: "هرکه از مرد و زن، کار شایسته انجام دهد در حالی که اهل ایمان باشد، مسلماً او را با حیات طیبّه، زندگی می بخشیم، و آنان را با بهتر از آنچه انجام می دادند، پاداش می دهیم".

دسته دوم، گروه دیگری از انسان ها هستند که در گمراهی اولیه خود به سر می برند و در چنگال جهل مرگب و سوگیری های انحرافی اسیر مانده اند و حاضر نیستند از ظلمات جهل و گمراهی و ظلم، خارج شوند. این دسته از انسان ها، هرگز از پرتو هدایت الهی که بر آنان عرضه گردیده است، بهره مند نمی شوند و از حیات طیبّه الهی، محروم

می مانند. عبارت " كَذَلِكَ زَيْنَ لِّلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ " (یعنی: اینگونه، آنچه کافران انجام داده اند، در نزدشان زینت داده شده است) در آیه یادشده، اشاره به جهل مرکب و سوگیری ها و تعصبات کورکورانه آنان اشاره دارد. زیرا نمی دانند که در گمراهی هستند، ولی نسبت به جهل خود نیز، جاهل می باشند. همچنین، سوگیری های نادرست و انحرافی آنان، موجب آن گردیده که رفتارهای ناروای آنان در نزدشان، زینت داده شود و به عنوان امری شایسته و آراسته قلمداد گردد. این امر نیز، موجب انسداد فکری و ذهنی می گردد و هرگونه مجالی را برای هدایت یافتن، سلب می کند.

آیه 123، به خطر فریبکاری نخبگان و نیرنگ زدن آنان با عامه مردم که به زوال حکومت ها و تمدن ها منتهی می شود، اشاره می کند. بر اساس مبنای "فلسفه تاریخ اجتماعی"، هنگامی که

سردمداران جامعه و نخبگان تمدن ها، به جای صداقت، صمیمیت و همدلی با مردم، به مکر و فریب آنان روی آورند تا ثروت جامعه را به یغما برند؛ نه تنها جامعه و تمدن خود را به سوی فروپاشی نهایی سوق می دهند، بلکه خودشان نیز، به همراه نظام حکمرانی‌شان، به درّه سقوط، فرو می افتند و هلاک می گردند.

از اینرو، قرآن شریف، در ادامه آیه یادشده چنین می فرماید:

وَمَا يَمْكُرُونَ إِلَّا بِأَنْفُسِهِمْ وَمَا يَشْعُرُونَ.

یعنی: "و آنان، جز به خودشان، نیرنگ نمی زنند، و نمی فهمند".

آیه 124، به بهانه جویی معاندان اشاره می کند که می گفتند: ما تنها در صورتی به رسالت پیامبر (ص) ایمان می آوریم، که خداوند، همان مقام و منزلتی را که به رسولان خود ارزانی داشته، به ما نیز بدهد. آنان انتظار داشتند که هرکدام از آن افراد عنود و لجوج، همانند پیامبران معصوم و پاک خداوند،

بتوانند وحی الهی را مستقیماً دریافت کنند و به عنوان فرستاده ویژه خدا معرفی شود.

روشن است که انتظار آنان، توقّع بی جایی بیش نبوده، و هدف از آن هم تنها اتلاف وقت در پاسخگویی و شانه خالی کردن از مسئولیت پذیری بوده است.

از اینرو، قرآن شریف در پاسخ آنان، چنین می فرماید:

اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغَارٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ.

یعنی: "و خداوند بهتر می داند که رسالت خود را در کجا قرار دهد. به زودی، به آنانکه جرم و جنایت کردند، به خاطر نیرنگی که مرتکب می شدند، ذلّت در پیشگاه خدا و کیفری سخت خواهد رسید."

بنا بر این، افراد لجوج و عنود و بهانه جو، به جای اینکه انتظار رسیدن به مقام رسالت را بکشند، باید به دلیل

فریبکاری ها و نیرنگ زدن های خود، منتظر خفت و خواری، و کیفری سخت از جانب خداوند باشند.

بحث علمی

ارزیابی آراء اکثریت از دیدگاه علوم

در نظام های مردمسالار، به منظور پرهیز از حاکمیت استبدادی و یا اجتناب از حکمرانی یک گروه خاص از نخبگان؛ به آراء عمومی مراجعه می شود و از نظر اکثریت جامعه، حمایت به عمل می آید.

پیروی از اکثریت، اگر به منظور پرهیز از استبداد به رأی و دیکتاتوری افراد ستمگر و یا نخبگان فاسد در یک نظام اُلیگارش باشد، می تواند راه حلّ مناسبی برای حکمرانی قلمداد گردد. مشروط به اینکه اکثریت یادشده نیز، با حکمت

و آگاهی، و بدون ارتکاب ظلم و ستم در حق اقلیت، و دور از سوگیری های باطل، آراء خود را ارائه نماید.

در اینجا، دو پرسش اساسی مطرح می شوند:

پرسش نخست اینکه آیا در همه نظام هایی که معروف به حکومت های دموکراتیک و مردمسالار هستند، حقیقتاً از آراء واقعی اکثریت مردم پیروی می شود؟ و یا اینکه در بسیاری از آنها، گروه خاصی از نخبگان قدرتمند و ثروتمند، با صرف سرمایه های کلان و در اختیار داشتن دستگاه های تبلیغاتی پرتفوذ، به آراء مردم جهت می دهند و از این اهرم، در راستای رسیدن به خواسته های اقتدارگرایانه خود، سوء استفاده می کنند؟

پرسش دوم اینکه اگر بنا را بر صحت نظام های مدّعی دموکراسی بگذاریم و آراء ارائه شده را در حقیقت، به عنوان دیدگاه واقعی اکثریت بدانیم، آیا صرف بیشتر بودن آراء یک

گروه، دلیل بر حقانیت و درستی واقعی آن دیدگاه نسبت به دیدگاه اقلیت به صورت مطلق و در همه موارد است؟ یا اینکه نزدیکتر بودن دیدگاه اکثریت به حق و عدالت، مشروط به مزین بودن اکثر رأی دهندگان، به حکمت و عقلانیت، تخصص و دانش، دادگری و حق طلبی می باشد؟

در اینجا به منظور پاسخ به پرسش های مذکور و توضیح بیشتر در این زمینه، مبحث "دموکراسی" و مردمسالاری را مورد تحلیل قرار می دهیم.

تعریف دموکراسی

واژه دموکراسی از کلمه یونانی δημοκρατία (*dēmokratía*) به معنای حکومت مردم، گرفته شده است. این کلمه نیز، از دو واژه یونانی دیگر به شرح ذیل، تشکیل گردیده: 1. δῆμος یا δήμος (*dēmos*) به معنای مردم.

2. Κρατία (Kratos) κράτος به معنای قدرت، یا Κρατία

(kratia) به معنای حکومت.

بنا بر این، کلمه دموکراسی در اصل، به معنای حکومت و یا قدرت عامه مردم بوده است.

این کلمه در زبان انگلیسی به صورت "Democracy" تلفظ می شود.

اما تعریف دموکراسی در اصطلاح علوم سیاسی، به شیوه های گوناگونی تبیین شده که برخی از آنها را از نظر شما می گذرانیم:

- حکومت مردم به وسیله مردم.
- حکومت مردم، به وسیله مردم، برای مردم.
- حکومت اکثریت.
- مجموعه ای از نهادها که هدف از آنها به حداقل رساندن خطاهای اداری و سیاسی جامعه از طریق به حداقل

رساندن مشارکت عمومی مردم و تقلیل نقش شخصی فرد در اتخاذ تصمیمات سیاسی است.

- برابری فرصت ها برای افراد يك جامعه به منظور برخورداری از آزادی ها و ارزش های اجتماعی.
- شکلی از حکومت که قدرت فرمانروائی بطور قانونی به همه اعضای جامعه به نحو عام، واگذار گردد.

دلیل اختلاف تعابیر در تعریف دموکراسی این است که این پدیده در کشورهای گوناگون با سبک ها و ایدئولوژی های متنوع پیاده شده است، و در هر سرزمین، متناسب با ویژگیهای آن منطقه، رنگ پذیرفته است.

دموکراسی و توسعه سیاسی

پدیده دموکراسی ، در پرتو توسعه سیاسی ، پا به عرصه وجود می گذارد و رشد می کند.

توسعه سیاسی فرایندی است که مستلزم تحقق مشارکت عمومی ، مردمسالاری ، استقرار نظام ، نوگرایی ، اصلاحات اداری و بسیج نیروها و امکانات می باشد.

به عبارت دیگر، توسعه سیاسی به معنای توانایی ذاتی یک نظام ، جهت پاسخگویی به نیازهای مردم است که مبتنی بر مشروعیت و مشارکت همگانی مردم در امور سیاسی می باشد.

توسعه سیاسی، دارای ارکان و پایه های اساسی به شرح ذیل است:

- 1- مردمسالاری.
- 2- تحقق آزادی و حقوق اساسی مردم.
- 3- حکومت قانون.
- 4- ارتقاء مشروعیت نظام در پرتو پشتیبانی ملت و تقویت رابطه دولتمردان با مردم و عملکرد صحیح حکومت.
- 5- توزیع منطقی قدرت بر مبنای اصل تفکیک قوا.

6-افزایش کارایی نظام اداری و رفع نواقص دیوانسالاری در جهت خدمت رسانی بهتر به مردم.

7- توانایی نظام در جذب مشارکت مردم در عرصه های محلی و ملی.

8- هماهنگی عملکرد نظام با سیاستهای اعلام شده آن.

9- استقلال سیاسی و رفع وابستگی.

10. تقویت وحدت ملی.

11. پاسخگو بودن نظام.

12. تخصیصی شدن ساختارها و تکیه بر شایسته سالاری از طریق تربیت کادر متخصص و سپردن امور به مدیران لایق.

13. توانایی نظام در ایجاد انسجام میان ارزش ها و عملکردها.

14. پیاده کردن سیاست گفتگو ، تفاهم ، احترام متقابل و تنش زدایی در همه عرصه های کشوری ، منطقه ای و بین المللی.

15. استقبال از نوگرایی و کثرت گرایی سیاسی.

16. ترجیح منافع و مصالح ملی بر کلیه گرایشهای جناحی ، گروهی ، حزبی ، قومی و غیر آن .

17. اتخاذ سیاست مدارا و شکیبایی در تعامل با دیگران.

18. بالا بردن کارایی دستگاه دیپلماسی کشور بر مبنای کارشناسی دقیق ، ابتکار در عمل ، توانایی مدیران و اقدام بهنگام، در جهت تأمین منافع ملی در منطقه و در سطح بین المللی.

انواع دموکراسی

دموکراسی از دیدگاه فلسفه سیاسی، به اقسام ذیل، تقسیم

می گردد:

1. دموکراسی حدّ اکثری، از طریق انتخاب اکثریت و
رفداندن عمومی.

2. دموکراسی قانون گرایانه. بر اساس این نظریه، از
استبداد اکثریت و اقلیت جلوگیری می شود، و همانگونه
که اقلیت نمی تواند دیکتاتوری کند، از نقض حقوق
اقلیت توسط اکثریت نیز، در پرتو قانون، پیشگیری
می شود.

3. موکراسی نخبه گرایی، به معنای حکومت گروه های
برگزیده. بنا بر این نظریه، اکثریت عددی فرد فرد جامعه
مدّ نظر نیست، بلکه رقابت اصلی میان گروه های
برگزیده است.

اصول دموکراسی

اصول اساسی دموکراسی به طور کلی، به شرح ذیل می باشند:

1. تعیین رهبران و کارگزاران نظام از طریق انتخابات آزاد.
 2. فراهم ساختن زمینه مشارکت مردم.
 3. پاسخگو بودن مسئولان کشور در تمام رده های حکومتی در برابر مردم.
 4. آزادی افراد ، رسانه ها و دستگاه های ارتباط جمعی در نقد حکومت .
 5. فعال شدن سازمانهای مردمی و غیر دولتی (NGO).
- در اینجا، دیدگاه خود را در خصوص ارکان یادشده، تبیین می کنیم:

اصل آزادی

آئین اسلام ، دین آزادی و آزاد اندیشی است و قرآن کریم ، پیامبر بزرگ اسلام را به عنوان پیام آور رهایی معرفی می کند.

امام علی (ع) در نهج البلاغه در باره آزادی نوع انسان ها، چنین می فرماید:

"لا تكن عبد غيرك، وقد جعلك الله حراً". (نهج البلاغه، نامه شماره 31؛ و بحار الانوار، جلد 47).

یعنی: بنده و برده دیگران مباش، زیرا خدا تو را آزاد آفریده است.

عدالت اجتماعی

اهمیت دادگری از دیدگاه اسلام به حدی است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، عدالت را به عنوان رکن اصلی آفرینش و زیربنای خلقت و اداره جهان معرفی می کند و چنین می فرماید:

"بالعدل قامت السموات والارض". (تفسیر صافی، نوشته فیض کاشانی، جلد 5).

یعنی: آسمانها و زمین، بر اساس عدالت، استوار گردیده اند.

بنا بر این، عدالت و دادگری از دیدگاه اسلام، پایگاه اصلی دین الهی و زیربنای اساسی رسالت همه انبیاء و مایه بقاء و دوام عالم هستی می باشد.

در زمینه عدالت اجتماعی که لازمه آن رسیدگی به اقشار آسیب پذیر و جلوگیری از بروز شکاف عمیق میان طبقات مردم، به توصیه امام علی (ع) در نامه ایشان به مالک اشتر، اشاره می کنیم:

ثُمَّ اللَّهُ اللَّهُ فِي الطَّبَقَةِ السُّفْلَى مِنَ الَّذِينَ لَا حِيلَةَ لَهُمْ
وَالْمَسَاكِينَ وَالْمُحْتَاجِينَ وَأَهْلَ الْبُؤْسَى وَالزُّمْنَى فَإِنَّ فِي هَذِهِ
الطَّبَقَةِ قَانِعًا وَمُعْتَرًّا ، وَاحْفَظْ لِلَّهِ مَا اسْتَحْفَظَكَ مِنْ حَقِّهِ
فِيهِمْ، وَاجْعَلْ لَهُمْ قِسْمًا مِنْ بَيْتِ مَالِكَ، وَقِسْمًا مِنْ غَلَّتِ
صَوَافِي الْأَسْلَامِ فِي كُلِّ بَلَدٍ، فَإِنَّ لِلْأَقْصَى مِنْهُمْ مِثْلَ الَّذِي
لِلْأَدْنَى، وَكُلُّ قَدْ اسْتُرْعِيَتْ حَقُّهُ، فَلَا يَشْغَلَنَّكَ عَنْهُمْ بَطْرُ فَإِنَّكَ
لَا تُعْذَرُ بِتَضْيِيعِ التَّافِهِ لِاحْكَامِكَ الْكَثِيرِ الْمُهِمِّ. فَلَا تُشْخِصْ

هَمَّكَ عَنْهُمْ، وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لَهُمْ وَتَفَقَّدَ أُمُورَ مَنْ لَا يَصِلُ
 إِلَيْكَ مِنْهُمْ مِمَّنْ تَقْتَحِمُهُ الْعُيُونُ وَتَحْقِرُهُ الرِّجَالُ، فَفَرِّغْ
 لَإِنَّ وَلِيَّكَ ثِقَّتَكَ مِنْ أَهْلِ الْخَشْيَةِ وَالتَّوَاضُّعِ، فَلْيَرْفَعْ إِلَيْكَ
 أُمُورَهُ بِالْأَعْذَارِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى يَوْمَ تَلْقَاهُ، فَإِنَّ هَؤُلَاءِ مِنْ بَيْنِ
 الرِّعْيَةِ أَحْوَجُ إِلَى الْأَنْصَافِ مِنْ غَيْرِهِمْ، وَكُلُّ فَاعْذِرَ إِلَى اللَّهِ
 تَعَالَى فِي تَأْدِيَةِ حَقِّهِ إِلَيْهِ. وَتَعَهَّدْ أَهْلَ الْيَتَمِ وَذَوِي الرِّقَّةِ فِي
 السِّنِّ مِمَّنْ لَا حِيلَةَ لَهُ، وَلَا يَنْصِبُ لِلْمَسْأَلَةِ نَفْسَهُ، وَذَلِكَ عَلَى
 الْوَلَاةِ ثَقِيلٌ، وَالْحَقُّ كُلُّهُ ثَقِيلٌ، وَقَدْ يُخَفِّفُهُ اللَّهُ عَلَى أَقْوَامٍ
 طَلَبُوا الْعَاقِبَةَ فَصَبَرُوا أَنْفُسَهُمْ، وَوَثِقُوا بِصِدْقِ مَوْعُودِ اللَّهِ
 لَهُمْ. وَاجْعَلْ لِدَوِي الْحَاجَاتِمُ نَكَ قِسْمًا تُفَرِّغُ لَهُمْ فِيهِ
 شَخْصَكَ، وَتَجْلِسُ لَهُمْ مَجْلِسًا عَامًّا، فَتَتَوَاضَعُ فِيهِ لِلَّهِ الَّذِي
 خَلَقَكَ، وَتُقْعِدُ عَنْهُمْ جُنْدَكَ وَأَعْوَانَكَ مِنْ أَحْرَاسِكَ وَشُرَطِكَ
 حَتَّى يُكَلِّمَكَ مُتَكَلِّمُهُمْ غَيْرَ مُتَمَتِّعٍ. فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ عَلَيْهِ
 السَّلَامُ يَقُولُ فِي غَيْرِ مَوْطِنٍ : «لَنْ تُقَدَّسَ أُمَّةٌ لَا يُؤْخَذُ

لِلضَّعِيفِ فِيهَا حَقُّهُ مِنَ الْقَوِيِّ غَيْرَ مُتَعَتِّعٍ». ثُمَّ اخْتَمَلَ الْخُرْقَ مِنْهُمْ وَالْعِيَّ، وَنَحَّ عَنْكَ الضَّيِّقَ وَالْأَنْفَ يَبْسُطِ اللَّهُ عَلَيْكَ بِذَلِكَ أَكْنَافَ رَحْمَتِهِ، وَيُوجِبُ لَكَ ثَوَابَ طَاعَتِهِ، وَأَعْطِ مَا أُعْطِيتَ هَنِيئاً، وَاْمْنَعِ فِي إِجْمَالٍ وَإِعْذَارٍ.

یعنی: آنگاه، خدا را در نظر داشته باش در خصوص طبقات پایین و محروم جامعه، که هیچ چاره‌ای ندارند، از زمین گیران، نیازمندان، گرفتاران، دردمندان. همانا در این طبقه محروم، گروهی خویشتن داری کرده، و گروهی دیگر دست نیاز دراز می کنند، پس برای خدا پاسدار حقی باش که خداوند برای این طبقه معین فرموده است: بخشی از بیت المال، و بخشی از غله‌های زمین‌های غنیمتی اسلام را در هر شهری به طبقات پایین اختصاص ده، زیرا برای دورترین مسلمانان همانند نزدیک‌ترین آنان سهمی مساوی وجود دارد و تو مسئول رعایت آن هستی. مبادا سر مستی حکومت تو را از رسیدگی به

محرومان باز دارد. انجام کارهای فراوان و مهم عذری برای ترك مسئولیت‌های كوچك‌تر نخواهد بود. همواره در فكر مشكلات آنان باش، و از آنان روی بر مگردان، به ویژه امور کسانی را بیشتر رسیدگی کن که به چشم نمی‌آیند و دیگران آنان را كوچك می‌شمارند و کمتر به تو دسترسی دارند. برای رسیدگی به این گروه، افرادی را برگزین که مورد اطمینان تو هستند و خدا ترس و فروتن می باشند، تا با بررسی، مسائل آنان را به تو گزارش کنند. آنگاه در رفع مشکلاتشان به گونه‌ای عمل کن که در پیشگاه خدا عذری داشته باشی، زیرا این گروه در میان رعیت بیشتر از دیگران به عدالت نیازمندند، و حق آنان را به گونه‌ای پرداز که در نزد خدا معذور باشی. از یتیمان خردسال، و پیران سالمند که راه چاره‌ای ندارند و دست نیاز بر نمی‌دارند، پیوسته دلجویی کن که مسئولیتی سنگین بر دوش فرمانروایان است، اگر چه حق، سنگین است اما خدا آن را بر

مردمی آسان می‌کند که آخرت می‌طلبند، و نفس را به شکیبایی
 وا می‌دارند، و به وعده‌های پروردگار اطمینان دارند. پس بخشی
 از وقت خود را به کسانی اختصاص ده که به تو نیاز دارند، تا
 شخصا به امور آنان رسیدگی کنی، و در مجالس عام با آنان
 بنشین و در برابر خدایی که تو را آفریده فروتن باش، و
 سربازان و یاران و نگهبانان خود را از سر راهشان دور کن تا
 سخنگوی آنان بدون واهمه از آنان با تو گفتگو کند. من از
 رسول خدا صَلَّی اللّٰه علیہ و آلہ و سلّم بارها شنیدم که
 می‌فرمود: «مَلَّتِیْ کہ حق ناتوانان را از زورمندان، بدون لکنت
 کلام و بهانه‌ای باز نستانند، رستگار نخواهد شد» پس درشتی و
 سخنان ناهموار آنان را بر خود هموار کن، و تند خویی و خود
 بزرگ بینی را از خود دور ساز تا خدا درهای رحمت خود را به
 روی تو بگشاید، و تو را پاداش اطاعت ببخشد. آنچه به مردم

می‌بخشی باید بر تو گوارا باشد، و اگر چیزی را از کسی باز می‌داری با مهربانی و عذر خواهی همراه باشد.

در این سخن ژرف، امام علی (ع) به اهمیت رسیدگی به محرومان و اقشار آسیب پذیر جامعه می‌پردازد و آن را به عنوان اصلی اساسی از اصول کشورداری از دیدگاه اسلام، معرفی می‌کند.

برابری و مبارزه با تبعیض نژادی

قرآن مجید نیز به عنوان کتاب آسمانی مسلمانان، منشور مساوات همه انسانها و برابری همه نژادها را با صراحت بیان فرموده و در این زمینه چنین می‌گوید:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ. (سوره حجرات، آیه 13).

یعنی: ای مردم! ما شما را از يك مرد و زن آفریدیم، و شما را تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید؛ گرامی‌ترین شما نزد خداوند، پارساترین شماست؛ خداوند دانا و آگاه است.

علاوه بر آیه فوق، روایات ارزشمندی نیز از پیشوایان بزرگ اسلام، در زمینه مساوات همه نژادها به ما رسیده است، که نمونه ای از آنها را از نظر شما می‌گذرانیم:

جابر ابن عبدالله می‌گوید:

خطبنا رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) فی وسط أيام التشريق خطبة الوداع فقال: یا أيها الناس ألا إن ربکم واحد، ألا إن أباکم واحد، ألا لا فضل لعربي علی عجمي، ولا لعجمي علی عربي، ولا لأسود علی أحمر، ولا لأحمر علی أسود، إلا بالتقوی، إن أکرمکم عند الله أتقاکم.

ألا هل بلّغت؟

قالوا: بلی یا رسول الله.

قال: فلیبلغ الشاهد الغائب. (تفسیر قرطبی، جلد 9؛ و بحار الانوار، جلد 15).

یعنی: در ایام تشریق، پیامبر گرامی اسلام (ص) خطبه وداع خود را ایراد نمود، و در ضمن آن چنین فرمود:

ای مردم! بدانید که پروردگار شما یکی است، و پدر شما (یعنی حضرت آدم) یکی است، بدانید که هیچ فضیلت و برتری برای عرب بر عجم نیست، و نه برای عجم بر عرب، و نه برای سیاه بر سرخ، و نه برای سرخ بر سیاه، مگر در پرتو تقوا و پارسایی. همانا، گرامی ترین شما در نزد خدا، پرهیزکارترین شماست.

آنگاه پیامبر فرمود: آیا پیام را رساندم؟

حاضران گفتید: آری، ای رسول خدا.

پیامبر فرمود: پس حاضران، این پیام را به غائبان برسانند.

کرامت انسانها

مکتب حیاتبخش اسلام، از قرن‌ها پیش، ارزش والایی را برای آدمی قائل شده و همگان را به مراعات آن توصیه نموده است. قرآن مجید در این زمینه چنین می‌فرماید :

"انا عرضنا الأمانة على السماوات والأرض والجبال فأبين أن يحملنها واشفقن منها وحملها الانسان" (سوره احزاب، آیه 72).

یعنی: "ما امانت را بر آسمانها و زمین و کوه‌ها عرضه کردیم ، پس آنها از برداشتن آن سرباز زدند و از آن اشفاق کردند و انسان آن را برداشت".

همچنین، کلام الله مجید انسان را به عنوان خلیفه الله معرفی می‌کند و چنین می‌فرماید :

"و اذ قال ربك للملائكة اني جاعل في الارض خليفة قالوا اتجعل فيها من يفسد فيها ويسفك الدماء ونحن نسبح

بحمدک و نقّس لک قال انّی اعلم ما لاتعلمون. و علّم آدم
 الأسماء کلّها ثمّ عرضهم علی الملائکة فقال انبئونی بأسماء
 هؤلاء ان کنتم صادقین. قالوا سبحانک لا علم لنا الاّ ما
 علّمتنا انک انت العلیم الحکیم. قال یا آدم انبئهم باسمائهم
 فلمّا انبئهم بأسمائهم قال الم اقل لکم انّی اعلم غیب
 السّماوات و الارض و اعلم ما تبدون و ما کنتم تکتمون".
 (سوره بقره، آیه 30-33).

یعنی: و آنگاه که پروردگارت به ملائکه فرمود: بی گمان من در
 زمین جانشینی قرار خواهم داد. (ملائکه) گفتند: آیا در زمین
 کسی را قرار می دهی که در آن فساد و خونریزی نماید و حال
 آنکه ما تو را تسبیح و تقدیس می کنیم. فرمود: به تحقیق من
 آنچه را که شما نمی دانید می دانم. و همه "اسماء" را به آدم
 آموخت سپس ایشان را بر ملائکه عرضه کرد پس فرمود: مرا
 به اسماء ایشان خبر دهید اگر راستگویانید، (آنان) گفتند:

منزهی ، تو هیچ علمی برای ما نیست مگر آنچه که ما را آموختی ، بدرستی که تو دانا و حکیم هستی.

(خدا) فرمود: ای آدم آنان را به اسماء ایشان خبر ده، پس چون آنان را به اسماءشان خبر داد ، فرمود: آیا به شما نگفتم بی گمان من می دانم غیب آسمانها و زمین را و می دانم آنچه را که آشکار و آنچه را که پنهان می نمائید.

مراعات حقوق اساسی مردم

آئین مقدس اسلام، بیش از هر دین دیگری، مردم را به مراعات حقوق همه انسانها (اعمّ از مسلمانان و غیر مسلمانان) فرا می خواند.

امام علی (ع) در نامه خود به مالک اشتر، به این اصل درخشان اسلامی اشاره می کند و چنین می فرماید:

"وَأَشْعِرْ قَلْبَكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ، وَالْمَحَبَّةَ لَهُمْ، وَاللُّطْفَ بِهِمْ، وَلَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبْعًا ضَارِيًا تَغْتَنِمُ أَكْلَهُمْ، فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ: إِمَّا

أَخْلَقَ لَكَ فِي الدِّينِ، وَإِمَّا نَظِيرُكَ فِي الْخَلْقِ". (نهج البلاغه، نامه امام علی به مالک اشتر نخعی).

یعنی: دل خود را مالا مال از مهر و محبت به مردم ساز. مبادا چونان حیوان درنده ای باشی که خوردن آنان را غنیمت دانی، زیرا مردم دو دسته‌اند، دسته‌ای برادر دینی تو، و دسته دیگر همانند تو در آفرینش.

در این سخن زیبا، امیر مؤمنان (ع)، همه مردم را دارای حق بر گردن حاکمان و فرمانروایان مسلمان می‌داند و به این نکته اشاره می‌فرماید که مردم اگر مسلمان باشند، حق هم‌کیشی بر گردن والیان مسلمان دارند، و اگر مسلمان نیستند، باز هم حق هم‌نوعی بر گردن آنان خواهند داشت، و مراعات هردو حق، امری واجب است.

در پرتو این کلام ارزشمند، حکیمان و سخن‌سرایان ما در سخنان دلنشین خود به ضرورت محبت به خلق خدا اشاره

کرده اند و آن را نشانه انسانیت ، قلمداد نموده اند. به عنوان مثال، سعدی در این زمینه چنین می گوید:

بنی آدم اعضاء یکدیگرند
 که در آفرینش ز یک گوهرند
 چو عضوی به درد آورد روزگار
 دگر عضوها را نماند قرار
 توکز محنت دیگران بی غمی
 نشاید که نامت نهند آدمی

مردم سالاری

امام علی (ع) در زمینه اهتمام به نظر عامّه مردم و ترجیح آن بر تحمیل نظر اقلّیت مستبد که از آنها به "خواص" تعبیر می شود، خطاب به مالک اشتر نخعی که به عنوان فرمانروای مصر انتخاب شده بود، چنین می فرماید:

وَلْيَكُنْ أَحَبَّ الْأُمُورِ إِلَيْكَ أَوْسَطُهَا فِي الْحَقِّ، وَأَعَمُّهَا فِي الْعَدْلِ،
وَأَجْمَعُهَا لِرِضَى الرَّعِيَّةِ، فَإِنَّ سُخْطَ الْعَامَّةِ يُجْحِفُ بِرِضَى
الْخَاصَّةِ وَإِنَّ سُخْطَ الْخَاصَّةِ يُغْتَفَرُ مَعَ رِضَى الْعَامَّةِ. وَلَيْسَ
أَحَدٌ مِنَ الرَّعِيَّةِ أَثْقَلَ عَلَى الْوَالِي مَوْوَنَةً فِي الرَّخَاءِ، وَأَقْلَّ
مَعُونَةً لَهُ فِي الْبَلَاءِ، وَأَكْرَهَ لِلانْتِصَافِ، وَأَسْأَلَ بِالْأُلْحَافِ وَأَقْلَّ
شُكْرًا عِنْدَ الْأَعْطَاءِ، وَأَبْطَأَ عُذْرًا عِنْدَ الْمُنْعِ، وَأَضْعَفَ صَبْرًا
عِنْدَ مُلِمَّاتِ الدَّهْرِ مِنْ أَهْلِ الْخَاصَّةِ، وَإِنَّمَا عَمُودُ الدِّينِ،
وَجَمَاعُ الْمُسْلِمِينَ، وَالْعُدَّةُ لِلْأَعْدَاءِ، الْعَامَّةُ مِنَ الْأُمَّةِ. فَلْيَكُنْ
صِغُوكَ لَهُمْ، وَمَمْلُوكَ مَعَهُمْ.

یعنی: باید محبوب ترین کار در نزد تو، میانه ترین آنها در حق،
گسترده ترین آنها در عدل، و فراگیرترین آنها در جلب رضایت
عموم مردم باشد. زیرا خشم عموم مردم، خشنودی خواص را
از بین می برد، ولی خشم خواص را خشنودی عموم مردم بی اثر
می کند. خواص جامع، سنگین ترین بار را در هنگام رفاه و

گشایش بر حکومت تحمیل می‌کنند ، و کمترین کمک را در روزگار سختی بر عهده می‌گیرند ، و در اجرای عدالت و انصاف از همه ناراضی‌ترند ، و درخواست هایشان مصرّانه تر است ، و در قبال عطا و بخشش ناسپاس‌تر ، و به هنگام منع خواسته‌ها عذر ناپذیرتر ، و در برابر مشکلات کم استقامت‌تر هستند. در صورتی که ستون استوار دین ، و اجتماع مسلمین ، و نیروی ذخیره دفاعی در برابر دشمنان ، عموم مردم می‌باشند. پس به آنها گرایش داشته باش و اشتیاق تو با آنان باشد.

امام علی (ع) در ادامه نامه خود به مالک اشتر، به کیفیت رابطه دولت با مردم از دیدگاه اسلامی اشاره می‌کند و چنین می‌فرماید:

وَأَعْلَمُ أَنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ بِأَدْعَى إِلَى حُسْنِ ظَنِّ وَالٍ بِرِعِيَّتِهِ مِنْ إِحْسَانِهِ إِلَيْهِمْ، وَتَخْفِيفِهِ الْمُؤُونَاتِ عَلَيْهِمْ، وَتَرْكِ اسْتِكْرَاهِهِ إِيَّاهُمْ عَلَى مَا لَيْسَ لَهُ قَبْلَهُمْ ، فَلْيَكُنْ مِنْكَ فِي ذَلِكَ أَمْرٌ يَجْتَمِعُ

لَكَ بِهِ حُسْنُ الظَّنِّ بِرِعِيَّتِكَ ، فَإِنَّ حُسْنَ الظَّنِّ يَقْطَعُ عَنْكَ
 نَصَبًا طَوِيلًا ، وَإِنَّ أَحَقَّ مَنْ حَسُنَ ظَنُّكَ بِهِ لَمَنْ حَسُنَ بِلَاؤُكَ
 عِنْدَهُ ، وَإِنَّ أَحَقَّ مَنْ سَاءَ ظَنُّكَ بِهِ لَمَنْ سَاءَ بِلَاؤُكَ عِنْدَهُ . وَلَا
 تَنْقُضْ سُنَّةَ صَالِحَةٍ عَمِلَ بِهَا صُدُورُ هَذِهِ الْأُمَّةِ ، وَاجْتَمَعَتْ بِهَا
 الْأَلْفَةُ ، وَصَلَحَتْ عَلَيْهَا الرَّعِيَّةُ ، لَا تُحْدِثَنَّ سُنَّةً تَضُرُّ بِشَيْءٍ مِنْ
 مَاضِي تِلْكَ السُّنَنِ ، فَيَكُونَ الْأَجْرُ بِمَنْ سَنَّهَا ، وَالْوِزْرُ عَلَيْكَ بِمَا
 نَقَضْتَ مِنْهَا . وَأَكْثَرُ مَدَارِسَةِ الْعُلَمَاءِ ، وَمُنَافَقَةِ الْحُكَمَاءِ ، فِي
 تَثْبِيتِ مَا صَلَحَ عَلَيْهِ أَمْرُ بِلَادِكَ ، وَإِقَامَةِ مَا اسْتَقَامَ بِهِ النَّاسُ
 قَبْلَكَ .

یعنی : بدان که هیچ وسیله‌ای برای جلب اعتماد والی به رعیت
 بهتر از احسان به مردم، و تخفیف هزینه‌ها ، و عدم اجبار
 مردم به کاری که دوست ندارند، نمی‌باشد، پس در این راه
 بکوش تا به وفاداری رعیت، خوشبین شوی ، که این خوشبینی
 رنج طولانی را از تو دور می‌سازد. پس به آنان که بیشتر

احسان کردی بیشتر خوشبین باش، و به آنان که بد رفتاری کردی بد گمان و بی اعتمادتر باش. سنّت های پسندیده ای را که بزرگان این امت به آن عمل کردند، و ملّت اسلام با آن پیوند خورده، و رعیت با آن اصلاح شدند، بر هم مزن، و سنّتی که به سنّت های خوب گذشته زیان وارد می کند پدید نیاور، که پاداش برای آورنده سنّت های نیکو، و کیفر آن برای تو باشد که آنها را در هم شکستی. در آنچه مایه آبادانی و اصلاح شهرها و برقراری نظم و قانونی است که در گذشته نیز وجود داشته است، با دانشمندان، فراوان گفتگو کن، و با خردمندان فراوان معاشرت داشته باش.

از آنجا که یکی از مهمّترین معیارهای حکومت مردمسالار، داشتن مشروعیت نظام از دیدگاه مردم است، امیر مؤمنان (ع)، مالک اشتر را به اهمّیت افکار عمومی فرمان می دهد.

اصل مدارا

امام علی ابن موسی الرضا (علیه السلام) در روایت زیبایی بدین شرح ، به اهمیت مدارا و مهر ورزی در اسلام اشاره می فرماید:

"لا یكون المؤمن مؤمنا حتی یكون فیہ ثلاث خصال : سنّة من ربّه و سنّة من نبیّه و سنّة من ولیّه. فأما السنّة من ربّه فکتمان سرّه، و اما السنّة من نبیّه فمداراة الناس ، و اما السنّة من ولیّه فالصبر فی البأساء و الضراء". (اصول کافی، جلد 3).

"هیچگاه یک فرد به مقام ایمان واقعی نمی رسد ، مگر اینکه سه ویژگی را بدست آورد: یک ویژگی را از خدا ، و دیگری را از پیامبر و سومی را امام خود بیاموزد. اما صفتی را که باید از خداوند بیاموزد ، راز داری است. و صفتی را که باید از رسول خدا (ص) یاد بگیرد ، مردم داری است. و صفتی را که باید از امام خود بیاموزد ، صبوری و خویشتن داری است".

پیامبر گرامی اسلام (ص) نیز در حدیثی چنین می فرماید :
 "أمرني ربي بمدارة الناس كما أمرني بأداء الفرائض". (بحار
 الانوار، جلد 13).

یعنی : خداوند مرا به مدارا کردن با مردم فرمان داده،
 همانگونه که به انجام واجبات امر فرموده است.
 امام علی (ع) در ادامه نامه خود به مالک اشتر، چنین
 می فرماید:

وَلَا تَنْدَمَنَّ عَلَى عَفْوٍ، وَلَا تَبْجَحَنَّ بِعُقُوبَةٍ، وَلَا تُسْرِعَنَّ إِلَى بَادِرَةٍ
 وَجَدْتَ مِنْهَا مَنُذُوحَةً وَلَا تَقُولَنَّ: إِنِّي مُؤَمَّرٌ مُرْفَاطٌ ، فَإِنَّ
 ذَلِكَ إِدْغَالٌ فِي الْقَلْبِ، وَمَنْهَكَةٌ لِلدِّينِ، وَتَقَرُّبٌ مِنَ الْغَيْرِ.

یعنی: هرگز نسبت به عفو و بخشش دیگران پشیمان مباش، و
 از کیفر کردن شادمان مشو، و نسبت به حدّت و کار تندی
 که می توانی از آن پرهیز کنی شتاب نداشته باش. به مردم نگو
 به من فرمان دادند و من نیز فرمان می دهم، پس باید اطاعت

شوم، زیرا اینگونه خود بزرگ بینی دل را فاسد، و دین را پژمرده می سازد، و موجب نزدیکی به غیر خدا می گردد.

نتیجه

بنا بر آنچه بیان شد معلوم می گردد که احترام به مردم و برآوردن خواسته های مشروع آنان، امری است که در آئین اسلام، مورد تأیید قرار دارد.

همچنین روشن گردید که معیار ارزشیابی در آراء و اندیشه ها، مطابقت آنها با اصول ارزشی مانند آزادیخواهی، عدالت طلبی، حفظ کرامت انسان و امثال آنها می باشد.

از اینرو، اگر آراء اکثریت مردم، مطابق با اصول و مبانی ارزشی یادشده باشد، معتبر خواهد بود و لازم است بر اساس آن رفتار شود. اما اگر رأی اکثریت، بر خلاف عدالت، آزادی، کرامت انسان ها، آگاهی و تخصص، حفظ حقوق مشروع اقلیت ها و امثال آنها باشد و موجب تداوم فساد اقتصادی و

استمرار ستم گردد، در این صورت، رأی اکثریت، فاقد ارزش اخلاقی و اعتبار عقلانی خواهد بود.

آنچه در باره آراء اکثریت بدون آگاهی و تخصص و دور از عدالت خواهی برای همه مردم و بدون توجه به حقوق مشروع اقلیت ها بیان شد، مبتنی بر این فرض بود که آراء اکثریت مذکور، حقیقتاً منعکس کننده دیدگاه بیشتر مردم به صورت آزادانه و از روی اختیار باشد، نه اینکه با فشار سیاسی و اجتماعی و تبلیغاتی و تحت نفوذ اقتدارگرایان بدست آمده باشد.

اما در صورتی که آراء اکثریت با شیوه های ناسالمی مانند عوام فریبی و جو سازی سیاسی و تبلیغاتی (Propaganda) بدست آمده باشد، این امر، بر بی اعتباری آن می افزاید.

بر این اساس، صرفِ اکثریت بودن، دلیل بر ارزشمندی و اعتبار اخلاقی و عقلانی نخواهد بود. به عبارت دیگر، "اکثریت"، مساوی با "حقیقت" نمی باشد.

دیدگاه شناخت شناسی

پژوهش های ایگور دوون (Igor Douven) به عنوان فیلسوف و معرفت شناس، با همکاری نیکولائوس کریگسکورت (Nikolaus Kriegeskorte) به عنوان متخصص علوم اعصاب شناختی و پاتریک استینسون (Patrick Stinson) به عنوان کارشناس علوم شناختی، و جاش یینگ (Josh Ying) به عنوان متخصص شناخت شناسی و علوم محاسباتی، که به صورت مقاله ای در سال 2026 میلادی منتشر گردیده است، به این دو پرسش پاسخ می دهد:

1. چگونه می‌توان داوری افراد را به یک قضاوت جمعی تبدیل کرد؟

2. آیا رأی اکثریت مردم می‌تواند معرفت جمعی را افزایش دهد. به عبارت دیگر، آیا رأی اکثریت بهترین روش برای ترکیب قضاوت‌های افراد و افزایش معرفت جمعی است، یا اینکه روش‌های مناسب‌تری وجود دارند؟

عنوان مقاله آنان عبارت است از: "کندورسه و فراتراز آن" (Condorcet and Beyond) که در سال 2026 در ژورنال علمی "علوم شناختی" (*Cognitive Science*) منتشر گردیده است.

(توضیح: "کندورسه" (Condorcet) نام فیلسوف، ریاضیدان و دانشمند علوم سیاسی فرانسوی است که در سال 1785 میلادی، نظریه‌ای با عنوان "قضیه هیئت منصفه کندورسه" (Condorcet's jury theorem) منتشر ساخت که در باره احتمال

رسیدن یک گروه از مردم به یک تصمیم صحیح، بحث می‌کند.)

پژوهش چهار دانشمندی که مقاله "کندورسه و فراترازان" را منتشر ساختند، شامل 376 نفر شرکت کننده، و 1200 گزاره و 451200 دآوری احتمالی می‌گردید.

شش روش به شرح زیر در این پژوهش، مورد مقایسه قرار گرفتند:

1. رأی اکثریت ساده (Majority)
2. رأی اکثریت مطلق (Strict Majority)
3. اتفاق نظر همگان (Unanimity)
4. اتفاق نظر بدون امکان رأی ممتنع (Strict Unanimity)
5. میانگین‌گیری احتمال (Probability Averaging)
6. میانگین‌گیری لگاریتمی ضرایب (Log-Odds Averaging)

از جمله نتایج این پژوهش گسترده در زمینه رأی اکثریت مطلق (Strict Majority) این است که حتی در نظام های دموکراتیک که از این شیوه در رأی گیری استفاده می کنند، رأی گیری اکثریت مطلق در بسیاری از موارد، تصمیم گیری دقیق و صحیح را کاهش می دهد، و وضعیّت "بدون تصمیم" را افزایش می دهد.

بنا بر این، رایج بودن این شیوه در اخذ آراء مردم، تضمین نمی کند که این روش از نظر معرفت شناختی، بهترین شیوه ممکن برای تجميع اطلاعات باشد.

از آنچه بیان شد معلوم می گردد که گرچه رأی اکثریت در شرایطی خاص می تواند راهگشای تصمیم گیری باشد، اما کثرت عددی به تنهایی و به صورت مطلق، نمی تواند معیار حقیقت یابی به صورت دقیق، قلمداد گردد.

نکته ای که باید به آن توجه داشت این است که شروطی مانند تنوع، استقلال رأی و پرهیز از سوگیری ها، می توانند دقت و صحت نتیجه آراء را تقویت کنند و "خرد جمعی" را افزایش دهند و از خطای اکثریت بکاهند.

از اینرو در قرآن مجید، از یکسو چنانکه در آیه 116 از سوره "انعام" آمده است، به صراحت بیان گردیده که کثرت عددی به تنهایی، بدون شرائط مثبت یادشده، نمی تواند معیار حقیقت یابی و میزان دقت و صحت باشد:

وَإِنْ تُطِغْ أَكْثَرُ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ.

یعنی: "اگر از بیشتر کسانی که در زمین هستند پیروی کنی، تو را از راه خدا گمراه خواهند کرد، آنان جز از حدث و گمان، پیروی نمی کنند، و جز تخمین زدن، کاری انجام نمی دهند."

دلیل این امر که در آیه آمده این است که دیدگاه اکثریتی که صرفاً با حدث و گمان و تخمین، و بدون علم و آگاهی و تخصص لازم نظر بدهند، فاقد ارزش شناختی و دقت و صحت خواهد بود.

اما از سویی دیگر، قرآن کریم به خرد جمعی و مشورت با افرادی که واجد شرایط مثبت باشند، توصیه کرده و چنین می‌فرماید:

وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ. (سوره شوری، آیه 38)

یعنی: "و امر آنان در بین خودشان، بر اساس "مشورت" استوار است".

قرآن همچنین در آیه 159 از سوره "آل عمران"، مسلمانان را به مشورت و همفکری دعوت کرده و از استبداد به رأی، بازداشته است:

وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ.

یعنی: "و در کار، با آنان مشورت کن".

سوره انعام – آیه ۱۲۵ تا ۱۳۵

فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ
يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ
يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿١٢٥﴾ وَهَذَا صِرَاطُ
رَبِّكَ مُسْتَقِيمًا قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ ﴿١٢٦﴾ لَهُمْ
دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَهُوَ وَلِيُّهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٢٧﴾
وَيَوْمَ يُحْشَرُهُمْ جَمِيعًا يَا مَعْشَرَ الْجِنَّ قَدِ اسْتَكْثَرْتُمْ مِّنَ
الْإِنْسِ وَقَالَ أَوْلِيَاؤُهُمْ مِّنَ الْإِنْسِ رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ
وَبَلَّغْنَا أَجَلَنَا الَّذِي أَجَلْتَ لَنَا قَالَ النَّارُ مَثْوَاكُمْ خَالِدِينَ فِيهَا
إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ﴿١٢٨﴾ وَكَذَلِكَ نُوَلِّي
بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿١٢٩﴾ يَا مَعْشَرَ
الْجِنَّ وَالْإِنْسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي
وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا شَهِدْنَا عَلَى

أَنْفُسِنَا وَغَرَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَشَهِدُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ
 كَانُوا كَافِرِينَ ﴿١٣٠﴾ ذَلِكَ أَنْ لَمْ يَكُنْ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَى بِظُلْمٍ
 وَأَهْلُهَا غَافِلُونَ ﴿١٣١﴾ وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا وَمَا رَبُّكَ
 بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ ﴿١٣٢﴾ وَرَبُّكَ الْغَنِيُّ ذُو الرَّحْمَةِ إِنْ يَشَأْ
 يُذْهِبْكُمْ وَيَسْتَخْلِفْ مِنْ بَعْدِكُمْ مَا يَشَاءُ كَمَا أَنْشَأَكُمْ مِنْ ذُرِّيَّةِ
 قَوْمٍ آخَرِينَ ﴿١٣٣﴾ إِنَّ مَا تُوعَدُونَ لَآتٍ وَ مَا أَنْتُمْ
 بِمُعْجِزِينَ ﴿١٣٤﴾ قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَى مَكَانَتِكُمْ إِنِّي
 عَامِلٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ
 الظَّالِمُونَ ﴿١٣٥﴾.

ترجمه

"آنکه را خدا بخواهد هدایت کند، سینه اش را برای اسلام،
 گشوده می سازد، و آنکه را بخواهد گمراه کند، سینه اش را
 چنان تنگ و دشوار می سازد که گویا در آسمان بالا می رود.

خداوند، اینگونه پلیدی را برای آنانکه ایمان نعی آوردند، مقرر می سازد.

و این راه راست پروردگار تو است، و ما آیات را برای گروهی که یادآور می شوند، به تفصیل بیان کردیم.

سرای سلامت و ایمنی در نزد پروردگارشان، برای آنان است، و خداوند، به خاطر رفتارشان، ولیّ و سرپرست آنها خواهد بود. و روزی که همه آنان را گردهم می آورد، به آنان گفته می شود: ای جماعت جنّیان، شما نسبت به انسان ها، زیاده خواهی کردید، و پیروان آنان از میان انسان ها می گویند: پروردگارا! هرکدام از ما از دیگری، بهره برداری کردیم تا آن زمان که فرجامی که برای ما تعیین کرده بودی فرا رسید. او می گوید: آتش، برای همیشه جایگاه شماست، مگر آنکه خدا بخواهد. همانا پروردگارت حکیم و داناست.

و اینچنین، برخی از ستمگران را بر بعضی دیگر به خاطر آنچه انجام می دادند، مسلّط کردیم.

ای گروه جنّ و بشر! آیا پیامبرانی از شما به سویتان نیامدند که آیات مرا برای شما بخوانند و شما را از آنچه امروز مشاهده می کنید بیم دهند؟ آنان گفتند: ما بر خویشتن گواهی می دهیم. زندگانی دنیا آنان را فریب داد و بر خویشتن گواهی دادند که کافر بوده اند.

این امر، بدان جهت است که پروردگار تو، از روی ستمگری تباه کننده آبادی ها نباشد، در حالی که ساکنان آنها بی خبر هستند.

و برای هریک از آنها در ازاء آنچه انجام می دهند، منزلت و جایگاهی است، و پروردگار تو از آنچه انجام می دهند بی خبر نیست.

و پروردگار تو، بی نیاز و دارای مهربانی است، اگر بخواهد شما را می برد و آنچه بخواهد را پس از شما جانشینتان می گرداند، همانگونه که شما را نیز، از نسل گروهی دیگر ایجاد کرده است.

بی تردید، آنچه به شما وعده داده شده است، آمدنی است، و شما عاجز کننده نیستید.

بگو: ای قوم من! بر حسب جایگاه و توان خودتان رفتار کنید، من هم کار خود را انجام می دهم، پس به زودی خواهید دانست که سرانجام این سرای، از آن چه کسی است. یقیناً ستمگران رستگار نخواهند شد."

توضیح

این دسته از آیات شریفه در سوره "انعام"، پیرامون آثار هدایت الهی، و ضلالت شیطانی، سخن می گوید و تلاش

خستگی ناپذیر پیامبر (ص) را در جهت نشان دادن راه رستگاری و هشدارهای پیاپی به ناباوران، نشان می دهد.

آیه 125، به توفیقات الهی در هدایت انسان ها، اشاره دارد:

فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ.

یعنی: "آنکه را خدا بخواهد هدایت کند، سینه اش را برای اسلام، گشوده می سازد".

همانگونه که پیش از این نیز بیان کرده ایم، هدایت الهی، بر دو قسم است: هدایت اولیه، و هدایت ثانویه.

هدایت اولیه با اختیار تامّ خود انسان انجام می شود و در پرتو آن، یک انسان تصمیم می گیرد که راه حق را انتخاب کند و به دنبال خوشنودی خدا باشد.

در این هنگام، الطاف ویژه و توفیقات الهی به عنوان هدایت ثانویه، به کمک او می آیند و مراحل بعدی هدایت را برای او فراهم می سازند.

این بخش از آیه شریفه مورد بحث، اشاره به هدایت ثانویه است که خداوند، گشودگی فکری و شرح صدر را در پذیرش عمیق تر آئین اسلام، به فردی که در مرحله هدایت اولیه، راه خدا را انتخاب کرده است، عطا می فرماید.

در ادامه آیه، به ضلالت ثانویه اشاره شده است:

وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ.

یعنی: "و آنکه را بخواهد گمراه کند، سینه اش را چنان تنگ و دشوار می سازد که گویا به سختی در آسمان بالا می رود. خداوند، اینگونه پلیدی را برای آنانکه ایمان نمی آوردند، مقرر می سازد".

بنا بر این، هنگامی که یک فرد در مرحله اولیه ضلالت، تصمیم گرفت به بیراهه برود و از خدا فاصله بگیرد، آنگاه خداوند نیز، توفیقات الهی را از او سلب می کند. در این

حالت، نوعی انسداد فکری و ذهنی برای آن شخص پدید می آید و همواره تحت فشار اضطراب روحی و سرگردانی فکری باقی می ماند.

قرآن مجید، حال فرد گمراه را که از توفیات الهی محروم شده است، به شخصی تشبیه می کند که از آسمان بالا می رود و با مشکلات تنفسی مواجه می شود و هرچه فراتر می رود، خود را در فشار و دشواری بیشتر، مشاهده می کند. در "بحث علمی"، این نکته را توضیح خواهیم داد.

آیه 126 و 127، مهمترین اثر و نتیجه هدایت الهی را که راه یافتن به صراط مستقیم است، تبیین می کند:

وَهَذَا صِرَاطُ رَبِّكَ مُسْتَقِيمًا قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ.
لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَهُوَ وَلِيُّهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ.

یعنی: "و این راه راست پروردگار تو است، و ما آیات را برای گروهی که یادآور می شوند، به تفصیل بیان کردیم. سرای سلامت و ایمنی در نزد پروردگارشان، برای آنان است، و خداوند، به خاطر رفتارشان، ولیّ و سرپرست آنها خواهد بود".

بنا بر این، یکی از آثار ارزشمند پذیرش هدایت الهی، رسیدن به سرای سلامت و جایگاه امن و امان است که انسان، در پرتو ولایت خاص و سرپرستی مستقیم خداوند بزرگ قرار می گیرد و از هرگونه اندوه، ترس، رنج، و نگرانی رهایی می یابد و در آرامش مطلق و شادمانی جاویدان، به سر می برد.

آیه های 128 و 129، به تعامل خبیثانه میان گروه گمراهان فاسد از جنس انسان، و گروه شیاطین فریبکار از جنس جنّیان اشاره می کنند:

وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ قَدِ اسْتَكْثَرْتُمْ مِّنَ
الْإِنْسِ وَقَالَ أَوْلِيَاؤُهُمْ مِّنَ الْإِنْسِ رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ
وَبَلَّغْنَا أَجَلَنَا الَّذِي أَجَّلْتَ لَنَا قَالَ النَّارُ مَثْوَاكُمْ خَالِدِينَ فِيهَا
إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ. وَكَذَلِكَ نُوَلِّي بَعْضَ
الظَّالِمِينَ بَعْضًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ.

یعنی: "و روزی که همه آنان را گردهم می آورد، به آنان گفته
می شود: ای جماعت جنیان، شما نسبت به انسان ها، زیاده
خواهی کردید، و پیروان آنان از میان انسان ها می گویند:
پروردگارا! هرکدام از ما از دیگری، بهره برداری کردیم تا آن
زمان که فرجامی که برای ما تعیین کرده بودی فرا رسید. او
می گوید: آتش، برای همیشه جایگاه شماست، مگر آنکه خدا
بخواهد. همانا پروردگارت حکیم و داناست. و اینچنین، برخی از
ستمگران را بر بعضی دیگر به خاطر آنچه انجام می دادند،
مسلط کردیم."

بیان این حقیقت نشان می دهد که شیاطینی که از جنس جنّ هستند، از نیرنگ زدن به انسان ها و فریب دادن آنها لذّت می برند و این امر باعث می شود تا همواره مکر و فریب خود را افزایش دهند. از سوی دیگر، گروه انسان هایی که در منجلاّب تباهی و لذّت های حرام دنیوی می افتند نیز، از عملکرد خود رضایت دارند و از اینرو، نوعی تعامل متقابل، میان فریبکاران و فریب خوردگان به وجود می آید.

عبارت "وَقَالَ أَوْلِيَاؤُهُمْ مِّنَ الْإِنْسِ رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ" (یعنی: پیروان آنان از میان انسان ها می گویند: پروردگارا! هرکدام از ما از دیگری، بهره برداری کردیم)، اشاره به این تعامل شوم است.

آیه 130، با این گروه از جنّ و انس در همین دنیا اتمام حجّت می کند و به آنان هشدار می دهد که اگر امروز هم حق را

انکار کنند، سرانجام در روز رستاخیز، با مشاهده حقیقت امور، با این پرسش خداوند در روز قیامت و عالم آخرت مواجه می شوند که: مگر پیامبران برای هدایت شما نیامدند و مگر آنان آیات الهی را بر شما نخواندند که چنین روزی برای شما پیش خواهد آمد؟ در آن هنگام، آن گروه تبهکار به گمراهی خود اعتراف خواهند کرد:

يَا مَعْشَرَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ
 آيَاتِي وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا شَهِدْنَا عَلَى
 أَنْفُسِنَا وَغَرَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَشَهِدُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ
 كَانُوا كَافِرِينَ.

یعنی: "ای گروه جنّ و بشر! آیا پیامبرانی از شما به سویتان نیامدند که آیات مرا برای شما بخوانند و شما را از آنچه امروز مشاهده می کنید بیم دهند؟ آنان گفتند: ما بر خویشتن گواهی

می دهیم. زندگانی دنیا آنان را فریب داد و بر خویشتن گواهی دادند که کافر بوده اند."

آیه 131، به تبیین عدل الهی در تعامل با آفریدگان خود اشاره می کند و ابلاغ رسالت انبیا به مخاطبان را در راستای عدالت خداوند معرفی می کند تا کسانی که به شرک و گناه روی می آورند، نگویند: خداوند به ما ستم کرد و بدون اینکه پیام هدایت خود را به ما برساند، ما را مؤاخذه کرد و کیفر داد:

ذَلِكَ أَنْ لَّمْ يَكُنْ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا غَافِلُونَ.

یعنی: "این امر، بدان جهت است که پروردگار تو، از روی ستمگری تباه کننده آبادی ها نباشد، در حالی که ساکنان آنها بی خبر هستند."

بنا بر این، کلمه "ذَلِكَ" در این آیه، اشاره است به محتوای عبارت "أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمُ آيَاتِي وَيُنذِرُونَكُمْ

لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا" (یعنی: آیا پیامبرانی از شما به سویتان نیامدند که آیات مرا برای شما بخوانند و شما را از آنچه امروز مشاهده می کنید بیم دهند؟) که در آیه قبل بیان گردیده است.

آیه 132 نیز، اشاره به جنبه دیگری از عدالت الهی است که بر اساس آن، خداوند بزرگ، هیچکس را از روی استبداد و تجبر و بدون دلیل، مجازات نمی کند:

وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِّمَّا عَمِلُوا وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ.

یعنی: "و برای هریک از آنها در ازاء آنچه انجام می دهند، منزلت و جایگاهی است، و پروردگار تو از آنچه انجام می دهند بی خبر نیست".

بنا بر این، کیفر الهی در عالم آخرت، تجسم عملکرد انسان ها در عالم دنیا است، که به اندازه شدت و ضعف خود، موجب

تعیین مراتب پاداش و یا درجات کیفر افراد در سرای دیگر می شود.

آیه 133، به دو صفت پروردگار یعنی "الْغَنِيُّ" و "ذُو الرَّحْمَةِ" اشاره می کند که فلسفه عدالت الهی و منزّه بودن خداوند را از ستم در حق بندگان، تبیین می کنند.

زیرا صفت غنی و بی نیاز بودن، زمینه احتیاج را که می تواند موجب ظلم و گرفتن حق دیگران شود، از میان می برد. و صفت مهربانی و رحمانیت خداوند نیز عدم تبعیض و تحقق عدالت میان همه بندگان را اقتضا می کند.

در ادامه آیه، به این نکته اشاره شده است که خداوند، توانایی نابود کردن نسلی از تباهکاران را دارد و می تواند به

جای اصرار بر هدایت آنان، همه آنها را از میان ببرد و نسل دیگری را جایگزین ایشان گرداند.

آیه های 134 و 135، به کافران و تبهکاران هشدار می دهد که وعده ها و وعیدهای خداوند، قطعاً تحقق می یابند و گروه هرگز نمی توانند در مسیر اراده الهی، خللی به وجود آورند.

از اینرو، قرآن مجید از رسول گرامی اسلام (ص) می خواهد تا در مقام تحدّی به گروه یادشده بفرماید: شما هرچه قدرت دارید در مسیر خود به کار بگیرید، من هم راه خودم را ادامه می دهم، و سرانجام خواهید دانست که پیروزی نهایی از آن کیست. زیرا اراده خداوند بر این تعلّق گرفته است که ستمگران، هرگز به پیروزی و رستگاری نخواهند رسید.

بحث علمی

اثر فشار اتمسفر زمین از دیدگاه علم

چنانکه در توضیح آیه 125 از سوره "انعام" اشاره کردیم، یک تشبیه بسیار دقیق در اینجا به کار رفته است. گرچه راز این تشبیه زیبا، پس از اکتشافات علمی دوران معاصر، به نحو روشنتری برملا گریده است.

قرآن مجید در این آیه، حال فرد گمراهی را که از توفیات الهی محروم شده و به گرفتگی و انسداد فکری و ذهنی دچار شده و تحت فشار اضطراب روحی قرار دارد را، به شخصی تشبیه می کند که از آسمان بالا می رود و با مشکلات تنفسی مواجه می شود و خود را در فشار و دشواری بیشتر، مشاهده می کند.

در اینجا برای توضیح بیشتر، علّت احساس فشار بیشتر در صورت بالا رفتن در آسمان را از دیدگاه دانش روز، توضیح می دهیم.

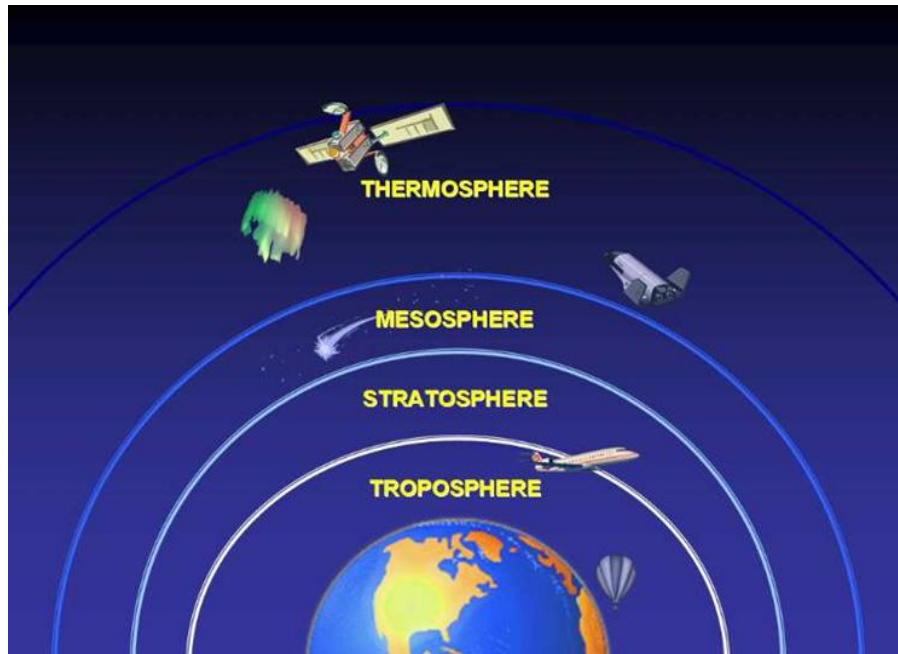
ویژگی های اتمسفر زمین

جوّ زمین ، غلافی از هوای متراکم ، شامل گازهای مختلف است، که کره زمین را در بر گرفته است و ضخامت آن بیش از هزار کیلومتر می باشد.

هر چه از سطح زمین بالاتر برویم، از مقدار تراکم جوّ زمین کاسته می شود، اما تعیین مرز مشخصی میان جوّ و فضا دشوار است.

ظهور پرتوهای قطبی در بالاتر از هزار کیلومتر از سطح زمین، بر امتداد جوّ تا آن حدّ و مرز، و حتی فراتر از آن دلالت دارد.

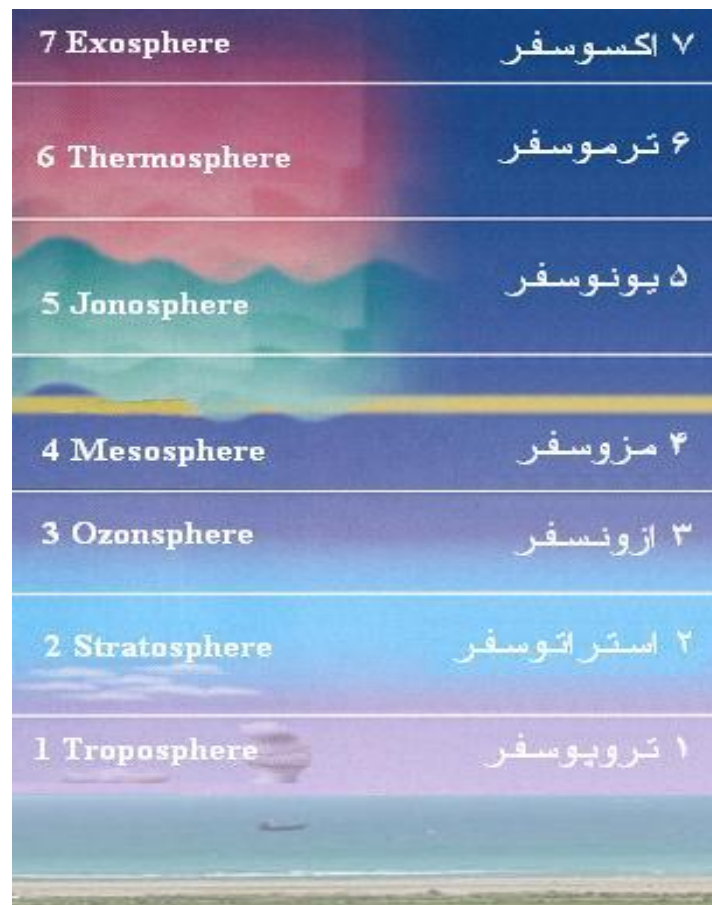
بعضی از دانشمندان، ارتفاع 100 کیلومتری را به عنوان مرز بین اتمسفر و فضا معرفی کرده اند.



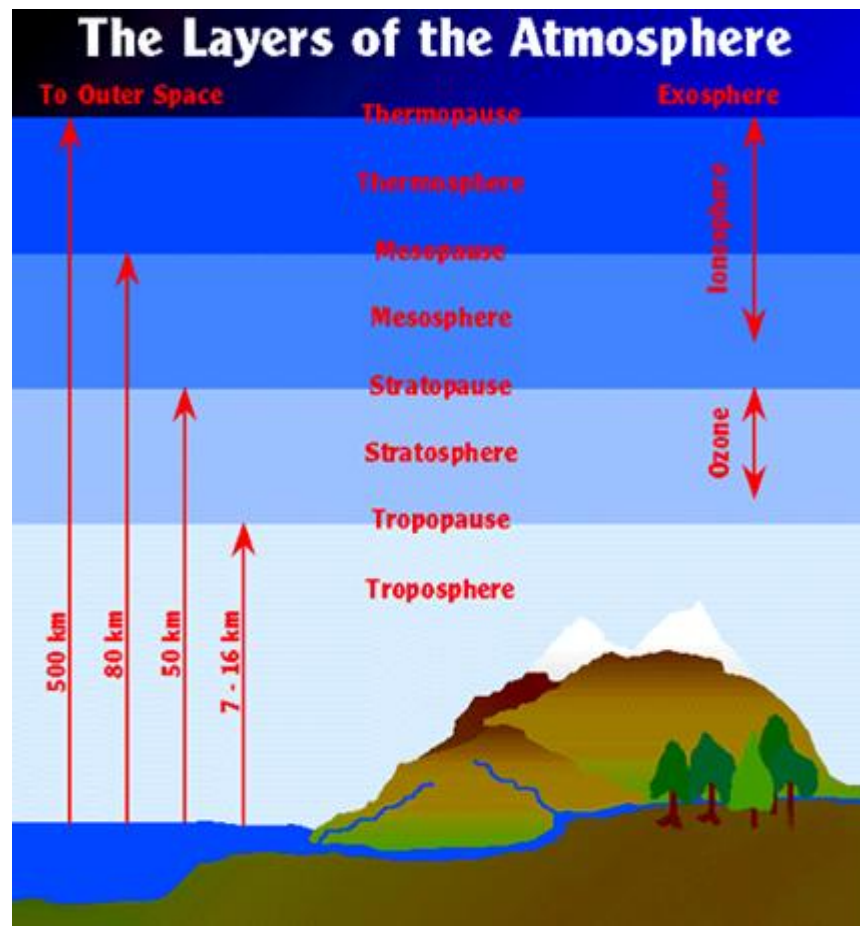
مباحث متعدّد و مفصلی در باره جوّ و لایه های گوناگون آن وجود دارد که در علوم مختلف مانند علم نجوم، زمین شناسی، و دانش هوا فضا مورد بررسی قرار می گیرد. جوّ زمین، دارای طبقات مختلفی است که هریک از آنها ویژگیها

و خواصی را دارد. دانشمندان به اعتبارات گوناگون، جوّ زمین را طبقه بندی کرده اند.

بر اساس یک دسته بندی علمی، طبقات جوّ به هفت لایه متمایز به شرح ذیل طبقه بندی شده است:



البته بر اساس برخی تقسیم بندی های دیگر، برخی لایه ها در ضمن برخی دیگر بیان شده اند. یا اینکه برای چهار طبقه جو، لایه هایی به عنوان فاصله آنها بیان گردیده اند.

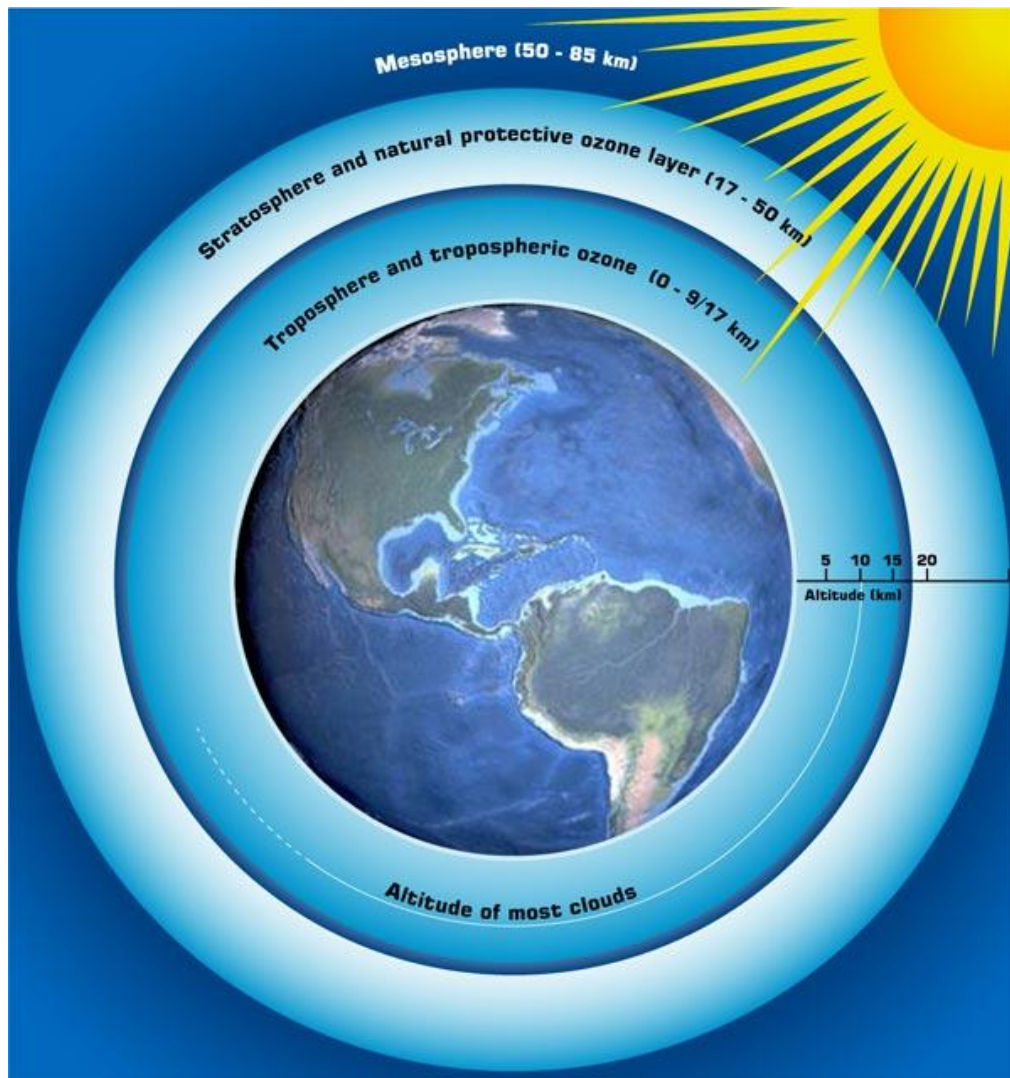


لایه های مختلف جوّ زمین در مجموع، وظائف مهمی را در حفاظت از کره زمین و حیات ساکنان آن بر عهده دارند که برخی از آنها را به شرح ذیل ، یادآور می شویم:

1. حفاظت از زمین در برابر شهاب هایی که از هرسوی این کره خاکی به سوی زمین نشانه می روند. این شهاب ها پس از اصابت به جوّ زمین، می سوزند و نابود می شوند و یا از حجم آنها به شدّت کاسته می شود.



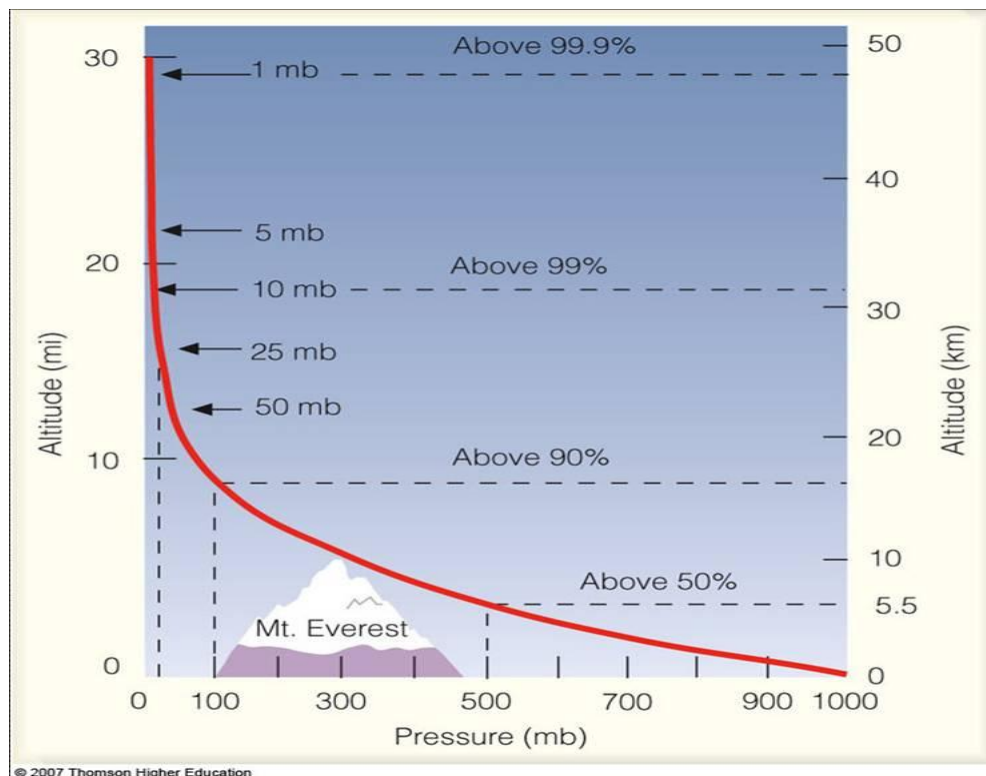
2. حفاظت از مایه حیات بر روی زمین ، یعنی آب. زیرا بدون جو مناسب برای یک سیّاره، آبهایی که بر روی آن قرار دارد به سرعت نابود می گردد.
3. تعدیل حرارت خورشید در روز، و حفاظت از بقاء آن در طول شب.
1. - فراهم کردن زمینه تقطیر ذرات بخاری که از دریاها و اقیانوسها متصاعد شده است، و بازگرداندن آن به زمین به صورت بارندگی.
2. انعکاس امواج. در این خصوص انشاء الله، بحثی مستقل ارائه خواهیم کرد.
3. جلوگیری از رسیدن پرتوهای زیانبار خورشید و دیگر ستارگان (مانند اشعه خطرناک ماوراء بنفش) به کره زمین، به واسطه لایه اُزن.



فشار جو زمین

یکی از پدیده‌هایی که در جو زمین مشاهده می‌شود، فشار

اتمسفر است.



بر اساس نموداری که ملاحظه می کنید، تراکم جو در لایه های زیرین آن بیشتر است و هرچه از آسمان بالاتر برویم، از تراکم آن کاسته می شود و به همین نسبت، فشار جزئی اکسیژن نیز،

کاهش می یابد.

از اینرو، اگر انسان به ارتفاعات بلندی نسبت به سطح زمین صعود کند، تنفس برای او دشوار می گردد، و در صورت ادامه صعود به ارتفاعات بیشتر، دچار اغما و بیهوشی می شود. در توضیح این پدیده، به این نکته اشاره می کنیم که: ریه ها، از "فشار کلّ اتمسفر" به صورت مستقیم، استفاده نمی کنند، بلکه آنچه به عنوان "فشار جزئی اکسیژن" (Partial Pressure of Oxygen) نامیده می شود، نقش اساسی را در امر تنفس، ایفا می کند.

فشار جوّ زمین به نحو استاندارد، در سطح دریا، با این فرمول، ارائه می شود:

$$P_{atm} \approx 101.3 \text{ kPa} = 760 \text{ mmHg} \quad P_{\{atm\}} \approx 101.3 \text{ kPa} = 760 \text{ mmHg}.$$

این بدان معناست که فشار طبیعی هوا در سطح دریا در حدود

101.3 کیلوپاسکال (101.3 kPa) می باشد. این رقم، به صورت 760 میلی متر جیوه نیز، بیان می شود.

هوای خشک، در حدود 21 درصد اکسیژن را در بر دارد. از اینرو، در سطح دریا، اکسیژن در هوای خشک، با فشار جزئی 159.2 میلی متر جیوه، به ریه ها وارد می شود.

اهمیت فشار جزئی اکسیژن برای تنفس از اینجا روشن می گردد که بدانیم تنفس، به وجود "گرادیان فشار" (Pressure gradient) بستگی دارد.

زیرا به هنگام دم، فقسه سینه منبسط می شود و دیافراگم (Diaphragm)، منقبض می گردد و از اینرو، فشار داخل ریه ها نسبت به فشار جو، کمتر می شود و هوا به درون ریه ها وارد می شود.

دلیل این امر این است که ریه ها به دیواره قفسه سینه مرتبط هستند و با انبساط فقسه سینه، حجم فضای درون ریه ها

نیز، افزایش پیدا می کند و فشار هوای داخل آنها نسبت به فشار هوای جوّ محیط، کاهش می یابد. در نتیجه، هوای بیرون از مسیر مجاری تنفسی به صورت خودکار، به فضای درون ریه ها وارد می شود.

اما در هنگام بازدم که بر اثر انبساط دیافراگم صورت می گیرد، حجم فقسه سینه کاهش می یابد و فشار درون ریه ها نسبت به فشار جوّ محیط، اندکی افزایش می یابد و از اینرو، هوا از داخل ریه ها به بیرون حرکت می کند.

بر اساس آنچه بیان شد معلوم می گردد که میزان فشار جوّ محیط اطراف و تناسب آن با ساختار فیزیولوژیکی بدن، زمینه ساز ایجاد جریان هوا به درون ریه ها و خارج شدن آن به محیط بیرون می باشد.

نکته دقیق تری در اینجا وجود دارد و آن اینکه فشار جزئی اکسیژن، علاوه بر نقش داشتن در تنفس، در انتقال اکسیژن از "آلوئول ریوی" (Pulmonary alveolus) به خون بدن نیز، نقش مهمی را ایفا می کند. زیرا فشار جزئی اکسیژن در هوای داخل "آلوئول ریوی"، در حدود 100 میلی متر جیوه است، در حالی که فشار جزئی اکسیژن دمیده شده محیط بین 150 تا 159 میلی متر جیوه (بر اساس تفاوت نوع هوای مرطوب یا خشک) می باشد.

این در حالی است که فشار جزئی اکسیژن در خون وریدی در داخل مویرگ های درون ریه ها، در حدود 40 میلی متر جیوه است. این امر باعث می شود که اکسیژن به دلیل اختلاف فشار جزئی، به صورت خودکار، به خون وریدی در مویرگ های درون ریه وارد شود.

چرا در ارتفاعات، مشکل تنفسی ایجاد می شود؟

از آنچه بیان شد معلوم گردید که تناسب میان فشار جزئی اکسیژن در سطح زمین، با وضعیّت فیزیولوژیکی بدن انسان، موجب جریان هوا به درون ریه ها و ورود اکسیژن به درون خون وریدن مویرگ های ریه ها می گردد.

بنا بر این، هنگامی که این تناسب به هم بخورد، فرد دچار دشواری و نارسایی می شود.

همانگونه که توضیح دادیم، با افزایش ارتفاع، فشار اتمسفر کاهش می یابد و در نتیجه، علیرغم اینکه درصد اکسیژن هوا تفاوت چندانی نمی کند، اما همزمان با کاهش فشار هوا به طور کلی، فشار جزئی اکسیژن نیز، کاهش می یابد.

همانگونه که گفتیم، فشار اتمسفر در هوای خشک و در سطح دریا و محیط اطراف، در حدود 760 میلی متر جیوه است و اکسیژن که حدود 21 درصد از هوای خشک را

تشکیل می دهد، با فشار جزئی 159.2 میلی متر جیوه، به درون ریه ها وارد می شود.

اما در ارتفاع 3000 متری زمین، فشار تقریبی اتمسفر به حدود 526 میلی متر جیوه می رسد، و فشار جزئی اکسیژن، به حدود 110 میلی متر جیوه، کاهش می یابد.

هرچه ارتفاع بیشتر شود، فشار هر دو، کمتر می گردد. بنا بر این، در ارتفاع بالا، گرچه درصد اکسیژن در هوا تغییر چندانی نمی کند، اما فشار جزئی اکسیژن، به صورت چشمگیر کاهش می یابد و موجب آن می شود که اکسیژن کمتری به بدن برسد و وارد خون شود. زیرا به هم خوردن تناسب میان فشار جو بیرونی در ارتفاعات و فشار درونی بدن، باعث ورود کمتر اکسیژن به بدن می گردد و انسان، با چالش و دشواری، مواجه می شود.

این پدیده را هیپوکسمی (Hypoxemia) به معنای کاهش غیرطبیعی فشار اکسیژن در خون شریانی می نامند.

این حقیقت، در قرآن مجید، مورد اشاره قرار گرفته و در آیه 125 از سوره انعام، چنین آمده است:

وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ.

یعنی: "و آنکه را بخواهد گمراه کند، سینه اش را چنان تنگ و دشوار می سازد که گویا در آسمان بالا می رود. خداوند، اینگونه پلیدی را برای آنانکه ایمان نمی آوردند، مقرر می سازد."

سوره انعام آیه ۱۳۶ تا ۱۵۰

وَجَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَالْأَنْعَامِ نَصِيبًا فَقَالُوا هَذَا لِلَّهِ بِزَعْمِهِمْ وَهَذَا لِشُرَكَائِنَا فَمَا كَانَ لِشُرَكَائِهِمْ فَلَا يَصِلُ إِلَى اللَّهِ وَمَا كَانَ لِلَّهِ فَهُوَ يَصِلُ إِلَى شُرَكَائِهِمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴿۱۳۶﴾ وَكَذَلِكَ زَيْنَ لِكَثِيرٍ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ قَتَلَ أَوْلَادِهِمُ شُرَكَائُهُمْ لِيُرْذُوهُمْ وَلِيَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ ﴿۱۳۷﴾ وَقَالُوا هَذِهِ أَنْعَامٌ وَحَرْثٌ حِجْرٌ لَا يَطْعَمُهَا إِلَّا مَنْ نَّشَاءَ بِزَعْمِهِمْ وَأَنْعَامٌ حُرِّمَتْ ظُهُورُهَا وَأَنْعَامٌ لَا يَذْكُرُونَ اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا افْتِرَاءً عَلَيْهِ سَيَجْزِيهِمْ بِمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿۱۳۸﴾ وَقَالُوا مَا فِي بُطُونِ هَذِهِ الْأَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِّذُكُورِنَا وَمُحَرَّمٌ عَلَى أَزْوَاجِنَا وَإِنْ يَكُن مِّتَةً فَهُمْ فِيهِ شُرَكَاءُ سَيَجْزِيهِمْ وَصَفَهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ﴿۱۳۹﴾ قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ سَفَهًا بِغَيْرِ عِلْمٍ وَحَرَّمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ

افْتَرَاءً عَلَى اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ ﴿١٤٠﴾ وَهُوَ الَّذِي
 أَنْشَأَ جَنَّاتٍ مَّعْرُوشَاتٍ وَغَيْرَ مَعْرُوشَاتٍ وَالنَّخْلَ وَالزَّرْعَ مُخْتَلِفًا
 أَكْلُهُ وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَّانَ مُتَشَابِهًا وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ
 إِذَا أَثْمَرَ وَآتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ
 الْمُسْرِفِينَ ﴿١٤١﴾ وَمِنَ الْأَنْعَامِ حَمُولَةٌ وَفَرَشًا كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ
 اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ
 ﴿١٤٢﴾ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ مِّنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ قُلْ
 الذَّكْرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ الْأُنثَيَيْنِ أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ
 الْأُنثَيَيْنِ نَبِّئُونِي بِعِلْمٍ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿١٤٣﴾ وَمِنَ الْإِبِلِ
 اثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ قُلْ الذَّكْرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ الْأُنثَيَيْنِ أَمَّا
 اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأُنثَيَيْنِ أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ وَصَّاكُمُ اللَّهُ
 بِهَذَا فَمَن أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا لِّيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ
 عِلْمٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿١٤٤﴾ قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا
 أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا

مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خَنزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا أُهْلَ لِغَيْرِ اللَّهِ
 بِهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٤٥﴾
 وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفْرٍ وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ
 حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَا إِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا أَوِ الْحَوَايَا أَوْ
 مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِبَغْيِهِمْ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ
 ﴿١٤٦﴾ فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُهُ
 عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ ﴿١٤٧﴾ سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ
 اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَّمْنَا مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ كَذَّبَ
 الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّى ذَاقُوا بَأْسَنَا قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ
 فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ
 ﴿١٤٨﴾ قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ
 ﴿١٤٩﴾ قُلْ هَلَمْ شُهَدَاءُكُمُ الَّذِينَ يَشْهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ
 هَذَا فَإِنْ شَهِدُوا فَلَا تَشْهَدُ مَعَهُمْ وَلَا تَتَّبِعِ أَهْوَاءَ الَّذِينَ كَذَّبُوا
 بِآيَاتِنَا وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَهُمْ بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ ﴿١٥٠﴾

ترجمه

مشرکان، از آنچه خدا از زراعت و چهارپایانی که آفریده است، سهمی را برای خداوند مقرر کردند، بر اساس گمان خودشان گفتند: بخشی برای خدا، و بخشی برای شریک‌هایمان. پس آنچه را برای شریک‌هایشان قرار دادند به خدا نمی‌رسد، و آنچه را که برای خدا قرار دادند، به شریکان آنها می‌رسد. چه بد است آنگونه که داوری می‌کنند.

اینچنین، شریکانشان، کشتن فرزندان‌شان را در نظرشان آراستند و موجه جلوه دادند، تا آنان را تباه کنند و آئینشان را بر آنان مشتبّه سازند، و اگر خدا می‌خواست، چنین نمی‌کردند، پس آنان را با افتراهایشان به حال خود بگذار. و به گمان بی‌اساس خود گفتند: این چهار پایان و زراعت، نگاه داشته می‌شوند، هیچکس جز آنانکه ما بخواهیم، از آنها

تناول نمی کند، و همچنین چهارپایانی که سوارشدن بر آنها تحریم شده و حیواناتی که نام خدا را بر آنها یاد نمی کردند. این در حالی است که بر خدا افترا می بستند، و به زودی خداوند به خاطر اینکه افترا می بستند، آنان را مجازات خواهد کرد.

و گفتند: آنچه در شکم این چهارپایان است، مختص مردان ماست و بر همسرانمان حرام است، اما اگر مرده باشد، پس آنان هم در آن شریک خواهند بود. به زودی خداوند، آنان را برای توصیفشان، کیفر خواهد داد. همانا خداوند، حکیم و داناست.

یقیناً کسانی که فرزندان خود را از روی سفاهت و بدون آگاهی کشتند، زیان کردند؛ و آنان آنچه را خدا روزی آنان کرده بود را از روی افترا و دروغ، بر خود حرام کردند. قطعاً آنها گمراه شدند و از هدایت شدگان نبوده اند.

و اوست آنکه باغ هایی با درختان داربست دار و یا درختان
برافراشه و بدون داربست را ایجاد کرد، و درخت های خرما، و
کشتزار با خوردنی های گوناگون، و زیتون و انار را به وجود آورد
که مشابه یکدیگر و یا بدون شباهت با یکدیگر هستند. از
میوه آن به هنگامی که میوه دهد بخورید، و حقّ آن را در روز
درو کردن آن پردازید، و اسراف نکنید. یقیناً خداوند، اسراف
کنندگان را دوست ندارد.

و از دام ها، چهارپایان درشت اندامِ باربر و دام های
کوچک اندام را به وجود آورد. از آنچه خداوند روزی شما کرده
است بخورید، و از گام های شیطان پیروی نکنید. یقیناً او
دشمن آشکار شماست.

او هشت جفت: دو جفت از گوسفند، و دو جفت از بز را
آفرید. بگو: آیا خدا گوسفندان نر و مادّه و یا بزهای نر و مادّه

و یا آنچه در رَحِم دو مادّه آنهاست را حرام کرده است؟ با علم و آگاهی به من خبر دهید اگر راستگو هستید.

و دو جفت از شتر و دو جفت از گاو را آفرید. بگو: آیا خداوند دو مذکر یا دو مؤنث و یا آنچه در رَحِم دو مادّه از آنهاست را حرام کرده است؟ آیا هنگامی که خداوند، شما را به آن توصیه کرده است، شاهد بوده اید؟ پس چه کسی ستمکار تر است از آنکه بر خدا به دروغ افترا می بندد تا مردم را بدون آگاهی، گمراه کند؟ همانا خداوند، گروه ستمگران را هدایت نخواهد کرد.

بگو: در آنچه به من وحی شده است، چیزی را بر خورنده ای که طعامی را می خورد حرام نمی یابم، مگر آنچه که مردار است، یا خون ریخته شده، یا گوشت خوک – که البتّه پلید است – یا حیوانی که از روی فسق، برای غیر خدا ذبح شده باشد. پس

هرکه ناچار به خوردن آن شود و اهل طمع و تجاوز نباشد، پس یقیناً پروردگار تو آمرزنده و مهربان است.

و بر آنانکه یهودی شدند، هر حیوان دارای ناخن و سم یکپارچه را، و پیه گاو و گوسفند را حرام کردیم، مگر آنچه بر پشت آنها یا درون شکم آنهاست و یا چربی هایی که با استخوان مختلط شده اند. بدین سان آنها را بسبب سرکشی ایشان، کیفر دادیم. همانا ما راستگویانیم.

پس اگر تو را تکذیب کردند، بگو: پروردگار شما صاحب رحمت گسترده است، و کیفر او نسبت به گروه تبهکاران، بازگردانده نمی شود.

آنانکه شرک ورزیدند، به زودی خواهند گفت: اگر خدا می خواست، ما و پدرانمان مشرک نمی شدیم و خداوند ما را از چیزی محروم نمی ساخت! اینگونه کسانی که پیش از آنان بودند نیز، آیات الهی را تکذیب کردند، تا آنکه کیفر سخت ما را

چشیدند. بگو: آیا در نزد شما دانشی هست که آن را برای ما عیان سازید، شما جز از ظنّ و گمان، پیروی نمی کنید، و جز تخمین زدن، انجام نمی دهید.

بگو: پس حجت کامل، از آن خداوند است، پس هرگاه بخواهد، همه شما را هدایت می کند.

بگو: گواهان خود را که بر این امر شهادت می دهند که خدا آن را تحریم کرده است، بیاورید، پس اگر آنها هم گواهی دادند، تو همراه آنان شهادت مده و از هواهای نفسانی کسانی که آیات ما را تکذیب کرده اند و کسانی که به عالم آخرت ایمان ندارند و برای پروردگارشان شریک و هم‌تا قرار داده اند، پیروی مکن."

توضیح

این دسته از آیات از سوره انعام، به سنت های ناروای دوران

جاهلیّت و تلاش آئین اسلام در راستای تبدیل کردن آنها به سنّت های عقلانی و فطری اشاره می کند.

بر اساس آیات 136 تا 140، برخی از سنّت های ناروای مشرکان در دوران جاهلیّت عبارت بودند از:

الف. تقسیم کمک های خیریه و قربانی های خود میان خداوند و بت ها. آیه 136، به این انحراف مشرکان که نوعی شرک عملی محسوب می شود، اشاره می کند:

وَجَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَالْأَنْعَامِ نَصِيبًا فَقَالُوا هَذَا لِلَّهِ بِزَعْمِهِمْ وَهَذَا لِشُرَكَائِنَا فَمَا كَانَ لِشُرَكَائِهِمْ فَلَا يَصِلُ إِلَى اللَّهِ وَمَا كَانَ لِلَّهِ فَهُوَ يَصِلُ إِلَى شُرَكَائِهِمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ.

یعنی: "شرکان، از آنچه خدا از زراعت و چهارپایانی که آفریده است، سهمی را برای خداوند مقرر کردند، بر اساس گمان خودشان گفتند: بخشی برای خدا، و بخشی برای شریکهایمان. پس آنچه را برای شریک هایشان قرار دادند به

خدا نمی‌رسد، و آنچه را که برای خدا قرار دادند، به شریکان آنها می‌رسد. چه بد است آنگونه که داوری می‌کنند."

قرآن مجید این حقیقت را تبیین می‌کند که همه نعمت‌های عالم را خداوند آفریده است (مِمَّا ذَرَأَ) و از همه بی‌نیاز است، اما آن گروه ناآگاه به زعم خودشان، بخشی از خیرات خود را برای بت‌هایشان کنار می‌گذاشتند، و بخشی از آن را هم برای خداوند! . در عین حال، همه خیرات خویش را در عمل، برای بت‌هایشان صرف می‌کردند.

ب. کشتن فرزندان خود، یکی دیگر از عادات شوم و وحشتناک زمان جاهلیت بوده است. آیه‌های 137 و 140، به این رفتار جنایتکارانه مشرکان در شبه جزیره عربستان اشاره، دارند.

بر اساس آیه 137، دوری مشرکان از پرستش خدای یکتا، و پیروی آنان از اولیاء خود که آنها را شریکان خدا می دانستند، موجب اینگونه پدیده های وحشتناک و غیر انسانی گردیده بود:

وَكَذَلِكَ زَيْنَ لِكَثِيرٍ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ قَتَلَ أَوْلَادِهِمْ شُرَكَائُهُمْ لِيُزْذَوْهُمْ وَلِيَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ.

یعنی: "اینگونه شریکانشان، کشتن فرزندانشان را در نظرشان آراستند و موجّه جلوه دادند، تا آنان را تباه کنند و آئینشان را بر آنان مشتبه سازند، و اگر خدا می خواست، چنین نمی کردند، پس آنان را با افتراهایشان به حال خود بگذار."

آیه 140 نیز، به علّت دیگر قتل فرزندان دختر که آن گروه از کافران مرتکب می شدند اشاره می کند. عامل این ناهنجاری

بزرگ، همان جهل و ناآگاهی بسیار عمیق است که از آن، به "سفاهت" تعبیر شده است:

قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ سَفَهًا بِغَيْرِ عِلْمٍ وَحَرَّمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ افْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ ﴿١٤٠﴾

یعنی: "یقیناً کسانی که فرزندان خود را از روی سفاهت و بدون آگاهی کشتند، زیان کردند؛ و آنان آنچه را خدا روزی آنان کرده بود را از روی افترا و دروغ، بر خود حرام کردند. قطعاً آنها گمراه شدند و از هدایت شدگان نبوده اند."

ج. تحریم استفاده از برخی از چهارپایان، یکی دیگر از انحراف های مشرکان در دوران جاهلیت بوده است. آنان خوردن گوشت برخی از حیوانات، و یا سوار شدن بر آنها را در مواردی معین، حرام می دانستند. آیه 138، به این امر، اشاره دارد:

وَقَالُوا هَذِهِ أَنْعَامٌ وَحَرْتُ حِجْرًا لَا يَطْعَمُهَا إِلَّا مَنْ نَشَاءُ بِزَعْمِهِمْ
وَأَنْعَامٌ حُرِّمَتْ ظُهُورُهَا وَأَنْعَامٌ لَا يَذْكُرُونَ اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا
افْتِرَاءً عَلَيْهِ سَيَجْزِيهِمْ بِمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ .

یعنی: "و به گمان بی اساس خود گفتند: این چهار پایان و زراعت، نگاه داشته می شوند، هیچکس جز آنانکه ما بخواهیم، از آنها تناول نمی کند، و همچنین چهارپایانی که سوارشدن بر آنها تحریم شده و حیواناتی که نام خدا را بر آنها یاد نمی کردند. این در حالی است که بر خدا افترا می بستند، و به زودی خداوند به خاطر اینکه افترا می بستند، آنان را مجازات خواهد کرد".

عبارت "وَأَنْعَامٌ حُرِّمَتْ ظُهُورُهَا"، اشاره به حیواناتی است که در زمان جاهلیت، استفاده هایی مانند سوار شدن بر پشت آنها و یا حمل بار به وسیله آنها، توسط مشرکان، تحریم شده بود.

در توضیح آیه 103 از سوره "مائدة"، به این نکته اشاره کردیم که مشرکان دوران جاهلیّت، برخی عناوین و احکام خاصی را برای بعضی از چهارپایان قائل بودند و نوعی تقدّس برای آنها می پنداشتند. از اینرو می گفتند: باید این دسته از چهارپایان به حال خود رها شوند و هیچگونه بهره وری از آنها انجام نشود.

این حیوانات عبارت بودند از:

- **بَحِیرَة:** یعنی شتر مادّه ای که پنج بار زاییده است. در زمان جاهلیّت، گوش این شتر را می شکافتند و آن را به حال خود رها می کردند و هیچگونه بهره وری از آن به عمل نمی آوردند.

- **سائبة:** یعنی شتر مادّه ای که صاحب آن به یمن بازگشت از سفر و یا نجات از بیماری، آن را رها می کرد و دیگر از آن حیوان، هیچ بهره مندی صورت نمی گرفت، و یا اینکه

نذر بت ها و خدمتکاران بتخانه می گردید تا از شیر آن، استفاده کنند.

● **وصیلة:** یعنی گوسفند یا شتر مادّه ای که چند شکم بزاید و یک حیوان نر و یک حیوان مادّه را به صورت دوقلو به دنیا بیاورد، در این صورت، آن حیوان را ذبح نمی کردند و به حال خود می گذاشتند و از میان آن دوقلوها، حیوان نر را به عنوان نذر شده برای بت ها قلمداد می نمودند.

● **حامی:** یعنی شتر نری که ده شتر از نسل او پدید آمده باشند. در زمان جاهلیّت، پشت آن شتر را داغ می کردند و دیگر بر آن سوار نمی شدند و آن را به حال خود رها می نمودند.

از آنجا که این احکام، هیچ پایه و اساس عقلانی ندارد، قرآن مجید در آیه 103 از سوره مائده، این احکام را باطل شمرده و

نسبت دادن آن احکام به خداوند متعال را به عنوان افتراء، دانسته است.

د. محروم کردن زنان از منافع برخی از چهارپایان، یکی دیگر از انحراف های دوران جاهلیت (پیش از اسلام) بوده است. آنان به توهّم ناروای خود، برخی از دام ها را قبل از تولّد آنها در صورت زنده ماندشان، به مردان اختصاص می دادند و زنان را از هرگونه استفاده از آنها محروم می ساختند. آنان بی شرمانه می گفتند: تنها در صورتی که نوزادهای آن دسته از چهارپایان که مرده به دنیا بیایند و یا پس از تولّد بمیرند، زنها می توانند در منافع آنها شریک باشند!

آیه 139، به این رفتار تبعیض آمیز مشرکات در دوران جاهلیت اشاره دارد:

وَقَالُوا مَا فِي بُطُونِ هَذِهِ الْأَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِّذُكُورِنَا وَمُحَرَّمٌ عَلَى
 أَزْوَاجِنَا وَإِنْ يَكُنْ مَّيْتَةً فَهُمْ فِيهِ شُرَكَاءُ سَيَجْزِيهِمْ
 وَصَفَهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ.

یعنی: "و گفتند: آنچه در شکم این چهارپایان است، مختص مردان ماست و بر همسرانمان حرام است، اما اگر مرده باشد، پس آنان هم در آن شریک خواهند بود. به زودی خداوند، آنان را برای توصیفشان، کیفر خواهد داد. همانا خداوند، حکیم و داناست".

قرآن شریف، به تقبیح این پندار و کردار تبعیض آمیز که بر ضدّ زنان بوده است می پردازد و به مشرکان، وعده عذاب و کیفر الهی می دهد.

آیه های 141 تا 144، برخی از نعمت های حلالی را که خداوند برای استفاده انسان ها آفریده است، بر می شمرد. این

مواهب الهی عبارتند از باغ ها و بستان های روی زمین که درختان در برخی از آنها برافراشته می شوند و نیاز به داربست دارند (مَعْرُوشَاتٍ) مانند درخت انگور، و در بعضی دیگر، انواع درختان بدون نیاز به داربست هستند (غَيْرَ مَعْرُوشَاتٍ). همچنین، کشتزارها با محصولات گوناگون، و درختان متنوعی مانند زیتون و انار که میوه های آنها در مواردی شبیه یکدیگرند (مُتَشَابِهًا) و در برخی از موارد مختلف می باشند (غَيْرَ مُتَشَابِهٍ).

قرآن مجید از مردم می خواهد تا هم خودشان از محصولات و میوه های خود استفاده کنند (كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ) و هم بخشی از آن را به عنوان حقوق مستمندان و تهیدستان، پردازند (وَأَتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ)، و در عین حال، از اسراف و زیاده روی پرهیزند (وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ) یعنی: اسراف نکنید. یقیناً خداوند، اسراف کنندگان را دوست ندارد.

همچنین آیات یادشده، به برخی از نعمت های دیگر مانند دام ها اشاره می کنند که انسان ها از منافع آنها بهره مند می گردند.

برخی از این چهارپایان، درشت اندام هستند و برای حمل بار مناسب می باشند (حَمُولَةً) مانند شتر، و برخی دیگر کوچک اندام هستند و انسان ها از فراورده های آنها استفاده می کنند (فَرُشًا) مانند گوسفند.

در آیه های 143 و 144، از چهارپایان حلال گوشت، به صورت دسته بندی شده در هشت جفت، نام برده شده است:

دو جفت نر و ماده از گوشفندها (الضَّائِن) و دو جفت نر و ماده از بزها (الْمَعْزِ)، و دو جفت نر و ماده از شتر (الْإِبِل) و دو جفت نر و ماده از گاو (الْبَقَرِ).

پس از بیان هریک از دو جفت، این سؤال به صورت استفهام انکاری، مطرح شده است:

قُلْ الذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ الْأُنثَيَيْنِ أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ
الْأُنثَيَيْنِ.

یعنی: "بگو: آیا خداوند، گوسفندان نر و ماده و یا بزهای نر و ماده و یا آنچه در رَحِم دو ماده آنهاست را حرام کرده است؟ این استفهام انکاری، بر نفی تحریم آنچه مشرکان در زمان جاهلیت به آن معتقد بودند، تأکید می ورزد، و آن دسته از احکام دوران پیش از اسلام را که کفار جزیره العرب به خدا نسبت می دادند، به عنوان افترا و دروغ بستن بر خدا معرفی می کند:

فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا لِيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ
عِلْمٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ.

یعنی: "پس چه کسی ستمکار تر است از آنکه بر خدا به دروغ افترا می بندد تا مردم را بدون آگاهی، گمراه کند؟ همانا خداوند، گروه ستمگران را هدایت نخواهد کرد."

بر مبنای حدیثی که در تفسیر قمی از رسول خدا (ص) نقل شده و در کتابهای روایی مانند "الکافی" و غیر آن از امام صادق (علیه السلام) نیز، روایت گردیده است، مقصود از لفظ "الضأن اثنین" دو نوع گوسفند، یعنی گوسفند اهلی و گوسفند کوهی است؛ و مقصود از "المعز اثنین" نیز، بز اهلی و بز کوهی می باشد.

همچنین، منظور از "البقر اثنین"، گاو اهلی و گاو وحشی است؛ و مقصود از "الإبل اثنین" دو نوع شتر به شرح زیر است:

1. شتر اصیل "عربی" که واحد آن "عراب" است.
2. شتر "بخت" که جمع آن "بخاتی" است و به عنوان "شتر خراسانی" هم معروف بوده است و بعضی از اصناف آن دو کوهان دارند.

آیه 145، بر این حقیقت تأکید می کند که اکثریت قریب به اتفاق خوردنی ها و نوشیدنی ها در شرع مقدس اسلام، حلال هستند، و تنها موارد معدودی که از نقطه نظر جسمانی و یا معنوی به عنوان اشیاء پلید شمرده می شوند (مانند خون، گوشت خوک و مردار)، تحریم شده اند:

قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَّسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ.

یعنی: "بگو: در آنچه به من وحی شده است، چیزی را بر خورنده ای که طعامی را می خورد حرام نمی یابم، مگر آنچه که مردار است، یا خون ریخته شده، یا گوشت خوک – که البته پلید است – یا حیوانی که از روی فسق، برای غیر خدا ذبح شده باشد."

آنچه برای بت ها ذبح و قربانی می گردیده و در این آیه به عنوان (فَسُقَا أَهْلَ لَغَيْرِ اللَّهِ بِهِ) نامیده شده، به دلیل ناپاکی معنوی، مورد تحریم قرار گرفته است.

در عین حال، در این آیات شریفه، کسانی که از روی اضطرار و ناچاری و بدون قصد طمع و تجاوز از قوانین الهی، به خوردن گوشت های غیر ذبح شرعی مجبور می شوند، مورد استثنا قرار گرفته اند:

فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ .

یعنی: "پس هرکه ناچار به خوردن آن شود و اهل طمع و تجاوز نباشد، پس یقیناً پروردگار تو آمرزنده و مهربان است".

آیه 146، به تحریم برخی از خوردنی ها برای یهودیان بنی اسرائیل اشاره می کند:

وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفْرٍ وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ
حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَا إِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا أَوِ الْحَوَايَا أَوْ
مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِبَغْيِهِمْ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ.

یعنی: "و بر آنانکه یهودی شدند، هر حیوان دارای ناخن و سم
یکپارچه را ، و پیه گاو و گوسفند را حرام کردیم، مگر آنچه بر
پشت آنها یا درون شکم آنهاست و یا چربی هایی که با
استخوان مختلط شده اند. بدین سان آنها را بسبب سرکشی
ایشان، کیفر دادیم. همانا ما راستگویانیم."

عبارت "ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِبَغْيِهِمْ" (یعنی: بدین سان آنها را بسبب
سرکشی ایشان، کیفر دادیم) بر این نکته دلالت می کند که
رفتارهای ناروا توسط بنی اسرائیل، موجب تحریم موارد یاده
بوده است.

از اینرو، در آیه 118 از سوره "نحل"، چنین آمده است:

وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا مَا قَصَصْنَا عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ.

یعنی: "آنچه را پیش‌تر برای تو بیان کردیم، بر یهودیان، حرام کردیم. و ما به آنان ظلم نکردیم، بلکه آنان به خودشان ستم می‌کردند".

از این آیه شریفه نیز معلوم می‌گردد که برخی از فتاوی خودخواسته رهبران یهود در تحریم بعضی از خوراکی‌ها، سبب تحریم‌های یادشده بوده است.

همچنین، در آیه 93 از سوره "آل عمران"، به این امر، اشاره شده است:

كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حَلَالًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَةُ قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْرَةِ فَاتْلُوهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ.

یعنی: "تمام خوراکی‌ها برای بنی‌اسرائیل حلال بود، مگر آنچه اسرائیل، پیش از نزول تورات، بر خود حرام کرده بود. بگو: پس تورات را بیاورید و بخوانید اگر راست می‌گویید".

برخی از مفسران، مقصود از "اسرائیل" را در این آیه، حضرت یعقوب دانسته‌اند. زیرا این کلمه، لقب آن پیامبر بوده است. اما بعضی دیگر، مقصود از کلمه یادشده را قوم بنی‌اسرائیل دانسته‌اند.

بر اساس روایتی که در "مجمع البیان" و "تفسیر قحی" نقل شده است، برخی از پادشاهان بنی‌اسرائیل، در تحریم برخی از خوردنی‌ها مانند گوشت پرندگان و چربی‌ها برای افراد فقیر و تهیدست، نقش داشته‌اند.

آیه 147، از پیامبر گرامی اسلام (ص) می‌خواهد تا در صورت تکذیب مشرکان، با اعماد به نفس به آنان بگوید: خداوند،

گرچه اهل رحمت گسترده است، اما در عین حال، دارای چنان اقتداری است که هیچ نیرویی نمی تواند از کیفر شدید او نسبت به گروه مجرمان، پیشگیری کند:

فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُهُ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ.

یعنی: "پس اگر تو را تکذیب کردند، بگو: پروردگار شما صاحت رحمت گسترده است، و کیفر او نسبت به گروه تبهکاران، بازگردانده نمی شود".

مضمون این آیه شریفه، موجب آن می گردد که افراد بشر، همواره میان خوف و رجاء، باشند و از یکسو امید خود را به رحمت واسعه خداوند از دست ندهند، و از سوی دیگر، نسبت به عملکرد خود مغرور نشوند.

آیه 148، به یکی از بهانه جویی های ناروای مشرکان اشاره دارد. آن گروه، به منظور تبرئه خود، عقاید شرک آمیز خود را به

گردن خدا می انداختند و از خودشان، سلب مسئولیت و نفی اختیار می کردند:

سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ.

یعنی: "آنانکه شرک ورزیدند، به زودی خواهند گفت: اگر خدا می خواست، ما و پدرانمان مشرک نمی شدیم و خداوند ما را از چیزی محروم نمی ساخت!".

قرآن شریف، بی اساس بودن حجّت و دلیل مشرکان را مورد تأکید قرار می دهد و به آنان یادآور می شود که پیش از شما نیز، گروه هایی از منحرفان و تبهکاران با همین بهانه، به تکذیب آیات الهی برخاستند، اما با عذاب و عقاب سختی مواجه شدند و به سرنوشتی شوم، گرفتار گردیدند:

كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّى ذَاقُوا بَأْسَنَا.

یعنی: "اینگونه کسانی که پیش از آنان بودند، آیات الهی را تکذیب کردند، تا آنکه کیفر سخت ما را چشیدند".

در ادامه، قرآن کریم از مشرکان می خواهد تا اگر دلیل و برهان برای اثبات مدّعی خود دارند، آن را تبیین کنند. این در حالی است که گروه یادشده، تنها بر اساس ظنّ و گمان و تخمین های غیر واقعی، سخن می گفتند:

قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِّنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ
وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ.

یعنی: "بگو: آیا در نزد شما دانشی هست که آن را برای ما عیان سازید، شما جز از ظنّ و گمان، پیروی نمی کنید، و جز تخمین زدن، انجام نمی دهید".

آیه های 149 و 150، بر این حقیقت تأکید می کنند که حجّت بالغه و برهان قاطع، مؤیّد توحید خالص و احکام خداوند

است، و مشرکان برای اثبات باورهای ناروای خود مانند عدم اعتقاد به رستاخیز، تحریم برخی از دام ها، و شرک ورزیدن به خداوند، هیچ دلیل و برهان عقلانی و فطری ندارند. از اینرو، هرچند که آنان بر پندارهای خود اصرار بورزند، نباید از آنها پیروی شود:

قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ. قُلْ هَلُمَّ شُهَدَاءَكُمْ الَّذِينَ يَشْهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ هَذَا فَإِنْ شَهِدُوا فَلَا تَشْهَدْ مَعَهُمْ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَهُمْ بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ.

یعنی: "بگو: پس حجت کامل، از آن خداوند است، پس هرگاه بخواهد، همه شما را هدایت می کند. بگو: گواهان خود را که بر این امر شهادت می دهند که خدا آن را تحریم کرده است، بیاورید، پس اگر آنها هم گواهی دادند، تو همراه آنان شهادت مده و از هواها و هوس های آنان که آیات ما را تکذیب

کرده اند و کسانی که به عالم آخرت ایمان ندارند و برای پروردگارشان شریک و هم‌تا قرار داده اند، پیروی مکن".

در کتاب "الأمالی" نوشته شیخ طوسی، از امام جعفر صادق (علیه السلام) روایت شده که در شرح این آیه شریفه، چنین فرموده است:

"إن الله تعالى يقول للعبد يوم القيامة عبدي كنت عالماً؟ فإن قال: نعم قال له: أفلا عملت بما علمت؟ وإن قال: كنت جاهلاً قال: أفلا تعلمت حتى تعمل؟ فيخصمه فتلك الحجة البالغة".

یعنی: "خداوند متعال در روز قیامت به بنده اش می‌فرماید: ای بنده من! آیا تو آگاه بودی؟ پس اگر بگویند: بله، خداوند به او می‌فرماید: پس چرا به آنچه می‌دانستی عمل نکردی؟ و اگر بگویند: من ناآگاه بودم، خدا به او می‌گوید: پس چرا آموزش ندیدی تا عمل کنی؟

سپس آن حضرت فرمود: اینچنین خداوند، احتجاج می کند و این همان حجت بالغه است."

بحث علمی اول

فلسفه تحریم خوراکی های ناروا

همانگونه که در توضیح این دسته از آیات شریفه در سوره "انعام" بیان شد، یکی از نکات مهم در این آیات، تأکید بر فرمان الهی مبنی بر حلال بودن اکثریت قریب به اتفاق خوراکی ها، و ممانعت از تحریم بی دلیل برخی از آنها توسط مدّعیان دیانت است که بدون پشتوانه عقلانی و شرعی، و بنا به دلبخواه خود، در گسترش تحریم ها می کوشند و زندگی را برای مردم، سخت می سازند.

همچنین به این نکته اشاره شد که تعداد بسیار معدودی از خوردنی ها و آشامیدنی هایی که در شریعت مقدّس اسلام تحریم شده اند، به دلیل پلیدی ظاهری و باطنی آنهاست.

دانش امروز نیز، این حقیقت را به اثبات رسانده است. همانگونه که در "بحث علمی" در ذیل آیه 173 از سوره "بقره" توضیح دادیم، دانش های زیست شناسی، پزشکی و بهداشت غذایی، دلایل علمی ضرورت اجتناب از اموری مانند مردار، خون، و گوشت خوک را تبیین کرده اند.

زیرا پس از مرگ حیوان و متوقف شدن گردش خون در بدن حیوان، باکتری های خطرناک مانند کلوستریدیوم (Clostridium)، سالمونلا (Salmonella)، و اشرشیاکلی (Escherichia coli) به سرعت در جسم آن حیوان رشد

می کنند و منتشر می گردند. کلوستریدیوم، موجب بیماری هایی مانند موارد ذیل می شود:

- مسمومیت های غذایی مثل عفونت خطرناک "قانقاریای گازی" (Gas gangrene)،
 - بیماری کشنده و فلج کننده "بوتولیسم" (Botulism)،
 - بیماری کزاز (Tetanus)،
 - اسهال ناشی از کلوستریدیوم دیفیسیل (C. difficile).
- سالمونلا نیز، موجب بیماری های ذیل می گردد:
- تیفوئید یا تب حصبه (Typhoid fever)،
 - سالمونلوزیس (Salmonellosis) که موجب درد شکم، تب و تهوع و اسهال می گردد و می تواند عواقب وخیمی داشته باشد.
- اشرشیاکلی هم، موجب بیماری های ذیل می گردد:

- عفونت کشنده روده‌ای ناشی از (*E. coli* O157:H7)،
- عفونت ادراری،
- نارسایی کلیوی و سندرم همولیتیک اورمیک (HUS).

علاوه بر رشد سریع باکتری‌ها و میکروب‌های خطرناک، سموم تجزیه‌ای مضرّی نیز مانند هیستامین (Histamine)، پوترسین (putrescine) و کاداورین (cadaverine) در جسد حیوان مرده، پدیدار می‌گردند که سلامت انسان را به خطر می‌اندازند.

همچنین، از آنجا که خون حیوان، محیط مساعدی برای رشد ویروس‌ها و باکتری‌هاست، بنا بر این، خون می‌تواند منشأ بسیاری از امراض وخیم مانند هپاتیت B و C، بیماری HIV گردد، و موجب انتقال انگل‌هایی مانند تریپانوزوم

(Trypanosoma) باشد. علاوه بر این، مواد سمّی متابولیکی و اسید اوریک و اوره و دی اکسید کربن نیز، در خون وجود دارند که سلامت انسان را به خطر می اندازند.

در رابطه با گوشت خوک هم توضیح دادیم که (Pork)، حاوی مواد خطر سازی به شرح ذیل است:

- انگل هایی مانند کرم تریشین (Trichinella spiralis) که عامل بیماری هایی مانند تریشینوز (Trichinosis) است و می تواند موجب مرگ انسان شود. و همچنین، کرم تنیا (Taenia solium) که موجب بروز کیست مغزی و عصبی می گردد.

- باکتری ها و ویروس های خطرناکی مانند ویروس هپاتیت E، و باکتری های یرسینیا (Yersinia) و سالمونلا (Salmonella).

بحث علمی دوم

آسیب های تبعیض و تحقیر زنان از دیدگاه علم

در توضیح آیه 139 از سوره "انعام"، به عادت ناروا و سنت سیئه ای در جامعه دوران جاهلیت پیش از اسلام اشاره کردیم و آن اینکه مشرکان، به توهّم ناروای خود، برخی از دام ها را قبل از تولّد آنها فقط به مردان اختصاص می دادند و زنان را از هرگونه استفاده از آنها محروم می ساختند و بی شرمانه می گفتند: تنها در صورتی که نوزادهای آن دسته از چهارپایان به صورت مرده به دنیا بیایند و یا پس از تولّد بمیرند، آنگاه زنها می توانند در منافع آنها شریک باشند!

همچنین این حقیقت را تبیین کردیم که قرآن مجید، به مبارزه با پدیده شوم تبعیض و تحقیر زنان برخاسته و ضمن تقبیح

پندار پلید مشرکان آن دوران، آنها را با وعده عذاب الهی، مورد تهدید قرار داده و چنین فرموده است:

سَيَجْزِيهِمْ وَصْفَهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ.

یعنی: "به زودی خداوند، آنان را برای توصیفشان، کیفر خواهد داد. همانا خداوند، حکیم و داناست".

در اینجا به منظور تشریح خطرات و آسیب های اینگونه تبعیض بر ضدّ زنان و همچنین تحقیر اجتماعی آنان که موجب تبعیض جنسیتی و طرد اجتماعی و القای فرودستی آنان می گردد، دیدگاه دانش های روز را نیز در این زمینه، مورد بررسی قرار می دهیم.

دیدگاه روانشناسی

از منظر روانشناسی، آسیب های ناشی از تحقیر و تبعیض علیه زنان، شامل موارد یادشده در زیر می گردد:

● آسیب روحی و روانی که شامل کاهش احساس اعتماد و عزّت نفس، افزایش استرس روانشناختی، و تقویت احساس بی ارزش بودن می شود.

فرا تحلیل گسترده ای که توسط روان شناس و پژوهشگر حوزه تبعیض و سلامت از دانشگان کرولینای شمالی (UNCA) و دانشگاه "Duke" به نام "الیزابت پَسکو" (Elizabeth Pascoe) و پژوهشگر "علوم سلامت جمعیت" از دانشگاه ویرجینیا (Virginia) و دانشگاه "Duke" به نام "لورا اسمارت ریچمن" (Laura Smart Richman) انجام گردیده، این نکته را روشن ساخته است که تبعیض پایدار، سلامت روانی و جسمانی را به مخاطره می اندازد و استرس فیزیولوژیکی را افزایش می دهد و به تهدید اجتماعی می انجامد.

این متاآنالیز معتبر که از 134 الگوی پژوهشی بدست آمده است، تحت عنوان "تبعیض ادراک شده و سلامت" (Perceived Discrimination and Health) در سال 2009 میلادی، در *بولتن روانشناسی* (Psychological Bulletin) منتشر گردیده است.

- اثر منفی دیگر تبعیض و تحقیر زنان، کاهش عملکرد آنان در زندگی فردی و اجتماعی می باشد. پژوهش روانشناس اجتماعی از دانشگاه "واترلو" (Waterloo) در کانادا به نام استیون اسپنسر (Steven Spencer) و همکاران او که تحت عنوان "تهدید کلیشه" (Stereotype Threat) در نشریه "بررسی سالانه روانشناسی" (Annual Review of Psychology) منتشر گردیده، بر تأثیرگذاری کلیشه های تحقیرآمیز جنسیتی در "تضعیف عملکرد شناختی" و "تهدید هویت اجتماعی"، تأکید می کند.

علاوه بر پژوهش های مذکور، فراتحلیل بزرگی که توسط روان شناس اجتماعی و پژوهشگر حوزه هویت اجتماعی، تبعیض و بهزیستی روان شناختی در دانشگاه "سایمون فریزر" (Simon Fraser) در کانادا به نام "مایکل اشمیت" (Michael Schmidt) و همکارانش در سال 2014 میلادی انجام گردیده است، این نکته را روشن می سازد که تبعیض، موجب ناهنجاری هایی مانند افسردگی، اضطراب، روانپریشی، کاهش عزّت نفس و کاهش رضایت از زندگی می گردد.

دیدگاه علوم مغز و اعصاب

پژوهشگران علوم مغز و اعصاب و دانش روانشناسی مانند "نیومی آیزنبرگر" (Naomi Eisenberger) و "کیپلینگ ویلیامز" (Kipling Williams) در پژوهشی که در سال 2003 میلادی با

مطالعه "" در باره تبعیض، تحقیر و طرد اجتماعی انجام دادند، به این نتیجه رسیدند که این امر، با افزایش فعالیت در قشر کمربندی قدامی مغز (ACC) در ارتباط می باشد و به پدیده ای به نام "درد اجتماعی" (Social pain) منتهی می گردد.

همچنین، مطالعات سه پژوهشگر در حوزه های سلامت و روانشناسی به نام "هایدمری لوران" (Heidemarie Laurent) و "وَنسا وُلپ" (Vanessa Volpe) و "دانیل داوسون" (Danyelle Dawson) نشان داد که تبعیض جنسیتی، با سطوح بالاتر هورمون کورتیزول و افزایش چشمگیر استرس، مرتبط می باشد. با بررسی "محور هیپوتالاموس-هیپوفیز-آدرنال" (Hypothalamic–pituitary–adrenal axis) در پرتو پژوهش یادشده معلوم گردید که تبعیض جنسیتی مکرر، موجب اختلال در تنظیم فیزیولوژیک استرس می گردد.

دیدگاه جامعه شناسی

تبعیض جنسیتی از دیدگاه جامعه شناسی، نه تنها به زنانی که مورد تبعیض قرار می گیرند آسیب می زند، بلکه مشارکت اجتماعی، روابط خانوادگی، توسعه اجتماعی، اعتماد اجتماعی و اشتغال را نیز، مختل می سازد.

بر اساس گزارش های بانک جهانی (World Bank) تحت عنوان "جنسیت در محل کار" (Gender at Work) که در سال 2014 و 2018 میلادی منتشر گردیده، تبعیض جنسیتی می تواند موجب کاهش مشارکت زنان در بازار کار و تضعیف ارزش اقتصادی توانایی های آنان و کنار رفتن بخشی از ظرفیت نیروی انسانی جامعه گردد.

علاوه بر این، مطالعات پژوهشگر روانشناسی و تبعیض جنسیتی به نام "دبرا اُسوالد" (Debra Oswald) و همکارانش که در سال 2026 میلادی با بررسی داده های بیش از 45000 نفر

از زنان، انجام گردیده است، نشان داد که تبعیض جنسیتی، موجب ناهنجاری در سلامت روانی و جسمانی می گردد و مشکلات عاطفی اجتماعی را افزایش می دهد.

دیدگاه علم اقتصاد

از نقطه نظر دانش اقتصاد، تبعیض جنسیتی، موجب از میان رفتن بخش بزرگی از سرمایه نیروی انسانی می شود و خسارت های بزرگی را برای جامعه رقم می زند.

بر مبنای گزارش بانک جهانی (World Bank) تحت عنوان "پتانسیل تحقق نیافته" (Unrealized Potential)، تبعیض جنسیتی در زمینه درآمدها در سطح جهانی، با بیش از 160 تریلیون دلار کاهش ثروت سرمایه انسانی همراه بوده است.

پژوهش های سازمان های اقتصادی جهانی بر این نکته تأکید می کنند که کاهش تبعیض جنسیتی می تواند به افزایش چشمگیر رشد اقتصادی منجر شود.

بنا بر گزارش سازمان همکاری و توسعه اقتصادی (OECD)، تبعیض جنسیتی نهادینه شده در سطح جهانی در سال 2019 میلادی، هزینه ای معادل حدود 75 درصد تولید ناخالص جهانی را به همراه داشته است.

شایستگی زنان در رقابت با مردان

به منظور اثبات شایستگی زنان در میدان مقایسه با مردان، نقطه نظرهای علمی و تخصصی دانش هایی مانند زیست شناسی، روان شناسی، جامعه شناسی و علوم شناختی را تبیین می کنیم:

همانگونه که قبلاً نیز یادآور شدیم، از نظر دانش بیولوژی و فیزیولوژی، این حقیقت به اثبات رسیده است که بیش از 98 درصد از ژنوم انسان‌ها، میان زن و مرد، مشترک می باشد. بنا بر این، از نقطه نظر منزلت انسانی و ظرفیت های کمالی و شناختی، فاصله ای میان زن و مرد، وجود ندارد. تنها در عرصه هایی مانند دستگاه های مربوط به تولید مثل، هورمون های مربوط به آنها، و برخی از موارد فیزیولوژیکی در مغز، دوگانگی هایی وجود دارد که لازمه نقش های منحصر به فردی است که بر عهده هریک از زن و مرد، در جامعه بشری نهاده شده است.

اما از دیدگاه علوم مغز و اعصاب مدرن، مغز هریک از زن و مرد، دارای یک طیف است که اصطلاح "Mosaic brain"، به آن اشاره دارد، و تفاوت هورمونی و فیزیولوژیکی مورد اشاره، تنها به منظور ایفای نقش، بر اساس سبک های متفاوت در

ارتباطات، تصمیم‌گیری و ریسک‌پذیری است، نه اینکه شاهی بر کمال یا نقص باشد.

بر اساس پژوهش‌های دو تن از دانشمندان علوم شناختی در زمینه "عصب‌شناسی جنسیت" (Gender Neuroscience)، که در سال‌های 2019 و 2020 میلادی، در کتاب "The Gendered Brain" (مغز جنسیت زده)، نوشته "جینا ریپون" (Gina Rippon) به عنوان یک متخصص در علوم اعصاب شناختی (Cognitive neuroscience) و محقق عصب‌پژوهی در دانشگاه آستون (Aston University) در سال 2019 میلادی منتشر شده، و همچنین کتاب "Testosterone Rex: Myths of Sex, Science, and Society" (تستوسترون رکس: افسانه‌های جنسی، علم و جامعه)، نوشته استاد روان‌شناسی و فلسفه علم در دانشگاه ملبورن به نام "کوردلیا فاین" (Cordelia Fine)، که در سال‌های 2017 و 2020 میلادی

منتشر گردیده است؛ نکات یادشده در زیر را مورد تأکید قرار داده است:

1. با بررسی صدها مطالعه بر روی تصویربرداری "MRI"، این نکته به اثبات می رسد که تفاوت میان مغز زنان و مردان، بسیار کوچکتر از تفاوت میان مغزهای هر یک از آن دو جنس می باشد.

بنا بر این، یک مغز به عنوان "مغز انسان" وجود دارد که هم مردان و هم زنان از آن برخوردار هستند، و تفاوت های مشاهده شده میان زن و مرد، برخاسته از تجربه، تربیت و فرهنگ جنسیتی می باشند، نه فقط نتیجه ژنتیک.

2. دیدگاه پیشینیان در روانشناسی تکاملی که تفاوت های رفتاری میان زن و مرد را عمدتاً به خاطر هورمون هایی

مانند "تستوسترون" (Testosterone) داشته اند، مورد نقد قرار می گیرد. زیرا تأثیر گذاری این هورمون، فقط در برخی از شرایط تحت تأثیر انتظارات فرهنگی، زمینه های اجتماعی و تجربه های ذهنی پیشین، صورت می پذیرد.

3. برخی از کلیشه ها در باره رقابت جویی و خطرپذیری بالا در مردان، و یا محتاط بودن و مردد بودن زنان، به دلیل آموزه های فرهنگی و انتظارات اجتماعی است، نه فقط تأثیرات هورمون "تستوسترون".

4. بر اساس پژوهش های و آزمایش های انجام شده، زنانی با تستوسترون زیاد هم می توانند رفتارهایی لطیف و همدلی بالای اجتماعی داشته باشند؛ همانگونه که مردانی با تستوسترون زیاد می توانند محتاط، آرام و هال همدلی باشند.

از دیدگاه روانشناسی و علوم شناختی نیز، پژوهش‌های تخصصی در این زمینه نشان می‌دهد که میانگین "هوش کلی" که "IQ" نامیده می‌شود، در زن و مرد، مشترک است و تفاوت معناداری ندارد. زیرا گرچه مردان در "چرخش فضایی" (Spatial Rotation) نیرومندترند، و زنان در "درک هیجانی و زبانی" (Emotional and Linguistic Comprehension) قوی‌تر هستند؛ اما این تفاوت، نتیجه تجربه‌های پیشین، ساختار فرهنگی و روشهای تربیتی است، نه یک امر ذاتی که نشانه برتری باشد.

فرا تحلیل بزرگی که توسط استاد روانشناسی به نام "جانیت شیبلی هاید" (Janet Shibley Hyde) تحت عنوان "فرضیه شباهت‌های جنسیتی" (Gender similarities hypothesis) انجام گردیده و در نشریه تخصصی "روانشناس آمریکایی" (American Psychologist) در سال 2014 میلادی منتشر

شده و در آن پژوهش گسترده، بیش از 46 متاآنالیز در حوزه‌های هوش، شخصیت، هیجان، اخلاق، ریاضیات، زبان و و امثال آنها، را مورد بررسی قرار داده، نتایج زیر، بدست آمده است:

1. هشتاد درصد از تفاوت های اندازه گیری شده میان زنان و مردان در زمینه های شخصی و استعداد های ذهنی، بسیار محدود و ناچیز است. اما سایر تفاوتها، در موارد محدودی مانند رفتار جنسی، پرخاشگری فیزیکی وجود دارد.

2. میان دو جنس (زن و مرد)، در زمینه هوش، همدلی، مدیریت و رهبری، استعداد های ریاضیات، و خلاقیت؛ تفاوت معناداری وجود ندارد.

3. تفاوت های مشاهده شده نیز، در پرتو تغییر معیارهای فرهنگی و شیوه های آموزشی، قابل کاهش یافتن می باشند. بنا بر این، بسیاری از تفاوت های موجود، به دلیل وجود کلیشه ها، روش های تربیتی و انتظارات اجتماعی به وجود آمده اند و به عنوان اموری ثابت و طبیعی قلمداد نمی گردند.

از دیدگاه علوم اجتماعی نیز، همانگونه که استاد دانشگاه کمبریج به نام "آنتونی گیدنز" (Anthony Giddens) می گوید: تکامل تمدن بشری، مرهون این است که هردو مسیر "اخلاق مراقبت و همدلی" زنانه، و "اخلاق عدالت و انضباط" مردانه، در ساختار قدرت و سطوح دانش، متوازن گردند و مکمل یکدیگر باشند. بنا بر این، زن و مرد، مکمل یکدیگر در

بنیانگذاری تمدن بشر قلمداد می گردند، و یکی را بر دیگری
برتری نیست.

فهرست موضوعات

3	سوره انعام – آیه ۷۴ تا ۸۳
8	شخصیت "آزر"
13	معنای "ملکوت"
21	بحث علمی
21	بیدارسازی فطرت از درون، از دیدگاه علوم روز
24	دیدگاه علوم تعلیم و تربیت
25	یادگیری اکتشافی
26	یادگیری پژوهش محور
29	روش سقراطی
31	دیدگاه روانشناسی

31.....	نظریه "ناهمخوانی شناختی"
34.....	نظریه "خودتعیین‌گری"
37.....	سوره انعام – آیه ۸۴ تا ۹۰
48.....	بحث علمی
48.....	ارزش خدمت بدون چشمداشت از دیدگاه علوم
48.....	دیدگاه روانشناسی
50.....	پژوهش‌های باتسون
52.....	دیدگاه جامعه‌شناسی
55.....	سوره انعام – آیه ۹۱ تا ۱۰۵
63.....	نکته اول
67.....	نکته دوم

69.....	نکته سوم
70.....	نکته چهارم
71.....	نکته پنجم
72.....	نکته ششم
74.....	نکته هفتم
78.....	نکته هشتم
80.....	نکته نهم
82.....	نکته دهم
85.....	بحث علمی اول
85.....	وقت شناسی بوسیله حرکات خورشید و ماه
86.....	محاسبه صبح و شفق

99	 ماه قمری
101	 ماه حقیقی و ماه وَسَطی
103	 رؤیت هلال
107	 سال قمری
109	 بحث علمی دوم
109	 جهت یابی آسمانی از دیدگاه علم
110	 نقشه آسمانی
111	 صورت های فلکی (Constellation)
117	 ستاره قطبی (Polaris)
120	 سکستانت
122	 سوره انعام – آیه ۱۰۶ تا ۱۱۳

126	 نکته اول
127	 نکته دوم
129	 نکته سوم
131	 نکته چهارم
133	 نکته پنجم
136	 بحث علمی و فلسفی
136	 جَنّ چیست؟
136	 دیدگاه فلسفه
145	 دیدگاه علم
153	 سوره انعام – آیه ۱۱۴ تا ۱۲۴
169	 بحث علمی
169	 ارزیابی آراء اکثریت از دیدگاه علوم

تعریف دموکراسی.....	171
دموکراسی و توسعه سیاسی.....	173
انواع دموکراسی.....	176
اصول دموکراسی.....	178
دیدگاه شناخت شناسی.....	201
سوره انعام – آیه ۱۲۵ تا ۱۳۵.....	208
بحث علمی.....	224
اثر فشار اتمسفر زمین از دیدگاه علم.....	224
ویژگی های اتمسفر زمین.....	225
فشار جو زمین.....	231
چرا در ارتفاعات، مشکل تنفسی ایجاد می شود؟.....	237

240		سوره انعام آیه ۱۳۶ تا ۱۵۰
272		بحث علمی اول
272		فلسفه تحریم خوراکی های ناروا
277		بحث علمی دوم
277		آسیب های تبعیض و تحقیر زنان از دیدگاه علم
278		دیدگاه روانشناسی
281		دیدگاه علوم مغز و اعصاب
283		دیدگاه جامعه شناسی
284		دیدگاه علم اقتصاد
285		شایستگی زنان در رقابت با مردان